Persian (Medical)

Mohammad Akbar
Mizan ut Tib میزان الطب
Munshi Nolkishore Press
208 Pages.

صفحہ	فصل	صفحہ	فصل	صفحہ	فصل
۱۰۶	فصل در سدہ ماساریقا	۱۰۶	فصل در نفخۃ الکبد	[illegible]	فصل در وجع الکبد
۱۰۶	فصل در [illegible]	۱۰۶	فصل در ورم کبد	۱۰۷	فصل در ورم عضلہائے شکم
۱۰۸	فصل در ذبیلہ کبد	۱۰۸	فصل در بثور سطح کبد	۱۰۸	فصل در [illegible] کبد
[illegible]	فصل در حصاۃ کبد	۱۰۹	فصل در صغر الکبد	۱۰۸	فصل در قیام [illegible]
۱۰۸	فصل در سوء القنیہ			۱۱۰	فصل در استسقا

۱۵

۱۱۳ باب در امراض طحال مشتمل بر ہفت فصل

صفحہ	فصل	صفحہ	فصل	صفحہ	فصل
۱۱۳	فصل در یرقان	۱۱۵	فصل در سوء مزاج طحال	۱۱۶	فصل در ورم طحال
۱۱۶	فصل در تقیح الطحال	۱۱۷	فصل اندر ضعف طحال	۱۱۷	فصل اندر سدہ طحال
۱۱۶	فصل اندر نفخۃ الطحال			۱۱۸	فصل در حرارۃ الطحال

۱۶

۱۱۸ باب در امراض امعا مشتمل بر نہ فصل

صفحہ	فصل	صفحہ	فصل	صفحہ	فصل
۱۱۸	فصل در زلق الامعا	۱۱۹	فصل در اسہال دموی وغیرہ	۱۲۰	فصل در خروج المدہ
۱۲۱	فصل پیچش	۱۲۱	فصل در درد امعا	۱۲۲	فصل در نفخ و قراقر
۱۲۴	فصل در قولنج	۱۲۴	فصل در قبض ماندن شکم	[illegible]	فصل اندر کرم شکم

۱۷

باب در امراض مقعد مشتمل بر نہ فصل

صفحہ	فصل	صفحہ	فصل	صفحہ	فصل
[illegible]	فصل در بواسیر	۱۲۵	فصل در بواسیر رتگی	۱۲۶	فصل در ناصور مقعد
[illegible]	فصل در ورم مقعد	۱۲۶	فصل در شقاق مقعد	۱۲۷	فصل در استرخائے شرج
[illegible]	فصل در خروج المقعد	۱۲۷	فصل در قروح المقعد	۱۲۷	فصل در حکۃ المقعد

۱۸

باب در امراض کلیہ مشتمل بر دہ فصل

صفحہ	فصل	صفحہ	فصل	صفحہ	فصل
۱۲۷	فصل در سوء مزاج کلیہ	۱۲۷	فصل در ہزال الکلیہ	۱۲۸	فصل در ضعف الکلیہ
۱۲۸	فصل [illegible] الکلیہ	۱۲۸	فصل در وجع الکلیہ	۱۲۸	فصل در ورم کلیہ
[illegible]	فصل [illegible]	۱۲۹	فصل در جرب الکلیہ	۱۲۹	فصل در ذیابیطس
		۱۲۹	فصل در حصاۃ و ریگ گردہ		

۱۳۵	فصل ۱۳ در بول الفراش			۱۳۵	فصل ۱۴ در بول الدم

باب ۲۰ در امراض مخصوص بمردان مشتمل بر بست و چهار فصل ۱۳۶

۱۳۶	فصل ۱ در ضعف شهوت و اسراع انزال	۱۳۷	فصل ۲ در سرعت انزال	۱۳۸	فصل ۳ در کثرت شهوت
۱۳۶	فصل ۴ در منی و مذی	۱۳۹	فصل ۵ در منی الدم	۱۳۹	فصل ۶ در کثرت احتلام
۱۳۹ و ۱۴۰	فصل ۷ در دوام قیام قضیب	۱۴۰	فصل ۸ در عذیطه	۱۴۰	فصل ۹ در ابنه
۱۴۰	فصل ۱۰ در اورام انثیین	۱۴۰	فصل ۱۱ در تعظیم الانثیین	۱۴۰	فصل ۱۲ در عاقوفه
۱۴۱	فصل ۱۳ در وجع الانثیین	۱۴۱	فصل ۱۴ در تصغر الخصیه	۱۴۱	فصل ۱۵ در ارتفاع الخصیه
۱۴۱	فصل ۱۶ در دوالی الصفن	۱۴۱	فصل ۱۷ در استرخاء الصفن	۱۴۱	فصل ۱۸ در قروح قضیب و خصیه
۱۴۲	فصل ۱۹ در ورم قضیب	۱۴۲	فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب	۱۴۲	فصل ۲۱ در شقاق قضیب
۱۴۲	فصل ۲۲ در ثالیل و بثور صلب بر قضیب	۱۴۲	فصل ۲۳ در سده مجرای قضیب	۱۴۲	فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب

باب ۲۱ در امراض صفاق و ثرب و مراق مشتمل بر سه فصل ۱۴۲

۱۴۲	فصل ۱ در قیله	۱۴۴	فصل ۲ در فتق مراق البطن و غیره	۱۴۴	فصل ۳ در نتوء السره

باب ۲۲ در امراض مخصوص بزنان مشتمل بر بست و شش فصل ۱۴۳

۱۴۴	فصل ۱ در عقر	۱۴۶	فصل ۲ در کثرت اسقاط	۱۴۶	فصل ۳ در عسر ولادت
۱۴۶	فصل ۴ در احتباس مشیمه و موت جنین	۱۴۷	فصل ۵ در احتباس نفاس	۱۴۷	فصل ۶ در رجا
۱۴۸	فصل ۷ در کثرت طمث	۱۴۸	فصل ۸ در قروح و جروح رحم	۱۴۹	فصل ۹ در شقاق رحم
۱۴۹	فصل ۱۰ در حکه رحم	۱۴۹	فصل ۱۱ در بواسیر رحم	۱۴۹	فصل ۱۲ در بثور رحم
۱۴۹	فصل ۱۳ در ثالیل رحم	۱۴۹	فصل ۱۴ در ناصور رحم	۱۴۹	فصل ۱۵ در [illegible] رحم
۱۴۹	فصل ۱۶ در سیلان منی زنان	۱۵۰	فصل ۱۷ در احتباس طمث	۱۵۰	فصل [illegible]
۱۵۰	فصل ۱۹ در نتوء رحم	۱۵۱	فصل ۲۰ در سیلان رحم	۱۵۱	فصل [illegible] در [illegible] رحم
۱۵۱	فصل ۲۲ در دبیله رحم	۱۵۲	فصل ۲۳ در سرطان رحم	۱۵۲	فصل ۲۴ در اختناق رحم
	فصل ۲۵ اجتماع آب در رحم			۱۵۲	فصل ۲۶ در نفخ رحم

باب ...

بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان نسخه

میزان الطب

در مطبع نامی منشی نولکشور که طبعش مقبول جهانیان

58

Mohammad Akbar
Mizan-ut-Tib
میزان الطب
Persian (Medical)
Nolkishore press
208 Pages
ASL - 58

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الطاهرین اما بعد
العبد الجانی محمد ارزانی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد
خواندن علم طب بودند مختصری که صبیان را تعلم آسان بود بعبارتی موجز که مشتمل بر فوائد
بسیار است تالیف نمودم و بمیزان الطب موسوم ساختم حکیم مطلق بر سائر
متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه و این مختصر مشتمل ست بر سه مقاله

مقاله اول در علامات کیفیات چارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند نشان گرمی غلبه تشنگی ست و سوزش و زردی
یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی سر
و خمیازه و فازه و پینکی و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان
و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا
دلیل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم
و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و دلی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان

وتشنگی دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند ونشان غلبهٔ سردی نابودن
تشنگی وسوزش ست وسپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن ونرمی وسستی وسردی پوست وضعف هضم وآروغ ترش وبسیاری خواب
وکندی حواس وبرآمدن لعاب دهن وآب منی رقیق غیر سوزان دلیل آنست واگر سبب
سردی غلبهٔ سودا بود لاغری وسیاهی بدن وسیاهی وغلظت خون وزیادتی فکر وخلهٔ سر معده
واشتهای کاذب دلیل آنست ونشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضوهست وهرانچه ضد یبوست
بود وپس اگر رطوبت باحرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از مادهٔ
خون واگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
ساده بود خواه از مادهٔ بلغم ونشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی ولاغریست وبیرونقی
وخشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد واگر با مادهٔ سودا بود
نشان آن نیز گذشت وپوشیده نماند که خلط چهارست خون وبلغم وسودا وصفرا و
قوام بدن از اخلاط است وحدوث اکثر امراض از زیادتی وکمی آنهاست خون گرم
وترست وصفرا گرم وخشک وبلغم سرد وتر وسودا سرد وخشک امّا مادهٔ خامیست
سرد که از اخلاط متولد می شود وبیشتر از بلغم وسودا می شود امّا در قوام بدن دخلی
ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار میشود امّا بقای حیات
بدن موقوف برآنست ومربی بدن است **مقالهٔ دوم** دربیان ادویهٔ مفرده ومرکبه
حسب حاجت واغذیهٔ مناسب حال ودرین مقاله چند فصل ست **فصل اول** در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع وقدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد
ومعدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه
قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک از آن
گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوش خون را بنشاند نیست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز
گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو و مانند آن و
هرچه سرد باشد. ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب
شاهتره ماء العسل و هرچه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون
بیشتر از آمیختن سودا بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم
بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از پختن ماده بلغم و سودا مدرات
باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد
سیاهی زند. ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون
اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند و تدبیر وی برآوردن بلغم است
بمسهل وی و هلیله کابلی درینباب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان
و پرسیاوشان و مانند آن هرچه خشک مائل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت
نمودن نافع است و اگر بسبب رقت آمیزش صفرا بود و کفهای زرد بالای خون پدید آید
تدبیر وی برآوردن صفرا است بمسهلات آن و هلیله زرد درینباب اثر تمام دارد و
شربت عناب و آب عدس و همه آنچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع دارد
و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود و بدانکه عفونت گنده شدن را
گویند و هر خلط که گنده شود تپ او را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت
زیاده در آن نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس درینحالت اصلاح

وی باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از جوش خون که در انجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود و حاصل آنکه گنده شدن را حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه رطوبت رقیق باوی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ باوی آمیزد سوم آنکه سودای ناطبعی قدری با صفرا آمیزد اول را مره صفرا گویند دوم را صفرای محیه سوم را صفرای محترقه

چهارم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه باهم مرکب شده باشند و این را صفرای کراثی گویند پنجم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه که کثیر الحرارت بوده باشد باهم مرکب شوند و این را صفرای زنگاری گویند و فرق در کراثی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است و درین بیشتر والا فی الحقیقة هر دو واحد اند و معدلات صفرا که نوشته میشود حسب حاجت توان داد و آنجا که حرارت بیشتر است دوائیکه بسیار سرد است باید داد و روزی دو بار یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود **ادویه مفرده معدله صفرا**

اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب حاجت باید داد بطریقی که برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر اسبغول دهند لعاب از آن بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که زهر است خوردن اسبغول کوفته در بعضی مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند والا از سبزی آنها آب افشرده بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب آنرا دو سه جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق دهند تنها اگر نبات یا ترشی آمیخته لا شربت نام مینماید و در تصفیه خون بعدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

و آنچه در دور کردن سیاهی خرفه مبالغه میکنند بجز ضیافت طبع فائده ندارد و کشنیز خشک در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است و صندل با آب سوده میدهند حرارت قوی فرو می نشاند و سپید از سرخ بهتر است و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز مرد جوان گرم مزاج ندهند فواکه سرد چون تربز و امثال آن و ترشیها همه معدل صفرا اند و بدانند که زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد ادویه مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا مخصوص اند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه و شربت نیلوفر و امثال آن و بوئیدن و طلا کردن ادویه سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن است حرارت را اما تغیر بلغم نیز بر پنجگونه است یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع وی نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص یعنی بلغم زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند و وی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت دهند

ادویه مفرده معدله بلغم - بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی قاقله برنجاسف سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد برای طبیب است مطبوخ در بلغم بهتر است و هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که بلغم شور بود و تخم کشوث در برآوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است

میزان الطب

وهرگاه که مادهٔ بلغم عفن شود حسب حاجت انچه در صفرا گفته شد قدری گرفته باین چیزها
مرکب باید ساخت ادویهٔ مرکبهٔ معدلهٔ بلغم معجون فلاسفه معجون زنجبیل معجون سیر
جوارش جالینوس ومانند آن اینهمه وقتی است که بی عفونت یعنی بی تپ باشد اما اگر
تپ بود قرص گل وقرص غافث وسکنجبین بزوری معتدل وحار وگلقند و
شربت بزور موافق است اما تغیر سودا نیز چگونه است یکی آنکه سودای طبعی زیاده بر مقدار
طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق
خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته میشود
سودای غیر طبعی همانست ومعنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف ورقیق از خلط
بتحلیل رود وما بقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد و
تحلیل جهت آن گفتیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزاء وی
وی را در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلغم جصی وبدانند که اگرچه در جصی وجه تسمیه وی
بجص یعنی گچ باعتبار رنگ است نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جائز داشته اند ادویه
مفردهٔ معدله سودا پستان گاوزبان تخم خربزه بیخ مهک تخم مرد انجیر مویز
ومانند آن هرچه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد چنانچه
خرفه وبهدانه وخیارین ومانند آن والا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت وبرودت
باشد ادویهٔ مرکبهٔ معدله سودا اسکنجبین افتیمونی انوشدارو معجون سقراط یاقوتی
بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو وامثال آن ومکرر گفته شد
که در هر باب رعایت مزاج در گرمی وسردی ملحوظ دارند واگر سودا عفن شود
این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم بیخ مهک

در اول گرم ودر دوم خشک ۱۲

مطبع العلوم

زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین باید که
نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی اکثر روزها دهند و در حمیات
تنها تدبیر ازاله عفونت گفته آید بتمامه انشاء الله تعالی فائده در بیان چیزهای
که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحد بی وارد شدن در معده
و آن اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط وجور سنون قطور نطول سکوب انکباب
کماد تدهین تمریخ کحل برود ذرور بخور طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه آبزن
پاشویه و درینجا معنی هر یک گفته آید شموم انچه ببویند خشک یا تر لخلخه آنکه چیزی رقیق
خوشبو در شیشه نهند و ببویند سعوط انچه در بینی چکانند نفوخ انچه در بینی دمند
وجور انچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند قطور انچه
در گوش و دیگر شگافها چکانند نطول انچه از مائعات بر ظاهر بدن ریزند از فاصله
بی توقف وگاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سائل از فاصله
بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم ببدن
رسانیدن خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارفست که برای آوردن
عرق میکنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد شود باز
گرم نموده بگذارند خواه انچه خشک بود خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند
تدهین آنکه روغن مالند حقنه آنکه چیزی سائل در محقنه انداخته در روده رسانند از راه
دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروفست شافه انچه دراز ساخته
در دبر یا در قبل برگذارند یا با آب سائیده در چشم کشند فتیله انچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند
یا در گوش یا در بینی یا در جراحت در آرند حمول آنکه لته را بادویه آلوده در قبل یا در دبر دارند فرزجه

هموليكه مخصوص بفرح زنها باشد كحل انچه بميل درچشم كشند برود وادويهٔ سرد كه آنهارا ترتيب
كرده باشند وبچشم استعمال نمايند ذرور آنكه ادويهٔ خشك رالبسايند ودرچشم يابر جراحت پاشند
بخور آنكه ادويه رالبسوزانند تا بوى آن بدماغ رسد يا دود آن بعضو دهند بطريق
مخصوص ضماد آنكه چيزى تركه تندار باشد بربدن گذارند طلا آنكه چيزى تركه تنك باشد
بربدن گذارند آبزن آنكه آبى كه دروى ادويه پخته باشند درظرف كلان اندازند
وبيماررا دران نشانند پاشويه آنكه درآب گرم يادرآبى كه دروسبوس وگل خطمى وگل
بنفشه وبابونه وبرگ بيد وامثال اينها تنها يامركب جوشانيده باشند پايهاى بيمار بگذارند
بنوعيكه تا زانو درآب بود ودرتپهاى گرم كه براى ازالهٔ صداع وبخار دماغ بكار برند بايد
سررا بطرف پشت مائل دارند تكيه داده وحجابى درشت درپيش گذارند تابخار آن بدماغ
نرسد كه بعضى جا ديده شد كه ازگرمى بخار وى خلل دماغ وخفقان عارض شده شموميكه
بيماريهاى گرم رانفع دارد صندل سفيد سائيده شكركه وآب كشنيز تر وگلاب باهم آميخته
ببويند واگر لخلخه سازند بهترست وانجاكه بيخوابى باشد سركه نبايد آميخت واگر گرمى بسيار
باشد كافور اضافه نمايند وبوئيدن خيار پاره كرده وميوهاى ديگر وگلهاى سرد اثر
تمام دارد وآن راكه بوى كشنيز تر خوش نيايد بجاى وى آب تربز ياآب كدوى
پخته كنند شموميكه بيماريهاى سرد رانفع دارد مشك عنبر دارچينى جند بيدستر
قرنفل زعفران شونيز است حسب حاجت هرچه خواهند بكار برند سعوطى بارد كه
امراض گرم وخشك دماغ رانفع دارد آب كاهو روغن نيلوفر هريك يك جزو
شير دختران دوجزو واگر بجاى روغن نيلوفر روغن تخم كدو يا بادام كنند هم شايد
وانجاكه بى خوابى باشد روغن خشخاش بهتر ازهمه روغنهاست سعوطى

میزان الطب

که امراض سرد و تر دماغ را سود دارد صبر مر کندر حضض جند بید ستر زعفران به آب ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخیکه مسکوت را بهوش آرد و سده دماغ را بگشاید کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک اندک در بینی دمند وجور که ام الصبیان را نافع ست صعتر جند بید ستر زیرهٔ کرمانی مساوی در شیر حل کرده در گلوی طفل ریزند وجور که مصروع را بهوش آرد حلتیت جند بید ستر در سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان قرنفل سعد گزمازج پوست هلیلهٔ زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و بکار برند واگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که درد گوش را که از گرمی باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند تا سرکه رود و روغن بماند قدری در گوش چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب و سوزش بول را مفید ست سفیداب کندر انزروت صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در احلیل چکانند نطول که خواب آورد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هر یک ده درم کشنک جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند نطول که امراض سرد سر را نفع دهد بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند فائده در امراض گرم دماغ مهما امکن بنطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیرهٔ کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر از ین ادویه
انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو بتحلیل برد گاورس و
نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده و
خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه
بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در مثانهٔ گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم
بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل
و برود و ذرور حسب احتیاج از آنچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است
عود قسط شیرین صندل سپید هر یک یک درم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته
و بیخته بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بشتر میکرده باشند
غب غیر خالص و تپهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن مادّه پوست بیخ بادیان و تخم آن
بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول
فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل
لائق گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد کدو
خیار خرفه کاهو تربز گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جمله یا هر چه از ینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفیکه چون بیمار دران نشیند آب او تا بگلو برسد انداخته بیمار را بنشانند و ساعتی
بماند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که برای هر مرض
مخصوص است در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جذب مادّه از سر
اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها در آن داشتن نیز سود دارد فائده

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب مادّه از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از جانب قدم و هنگام کشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند **فصل** در فصد بدانند که فصد استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط درین بر می آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط است یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده پس هرگاه رگ زنند هرچه در رگهاست بالضرور مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار بر می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیهٔ دیگر که این نفع ندارد و پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری است هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگرچه مادّهٔ غیر مقصود بر آید حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا و اگر کنند ضرر رساند سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرط ست و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع است بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند فائده گاه باشد که غلبهٔ خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند و بدان سبب مادّه در حرکت آید و تپ آرد و درین وقت زود فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرر وی بدل و دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دُم خود بر زمین کشان میرود و دوا از خواص او ست که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ وی البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر مادّه دم کثیر باشد

در سمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویداست و بیان اوقات فصد و آنکه
کرا کنند و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود
و اکنون انچه لابدیست مذکور میشود کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو
یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست
بر جراحت گذارند تا خون بایستد و عضو را راحت داده و قدری حرکت فرموده بار دیگر همچنان
دو سه بار وقفه کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه
قی کنانیدن است پر مرغ در حلق انداختن و دیگر تدابیر مشهور است و دواء المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آن روز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است
که حریره و تنبول بعد فصد هر کس میدهند و همچنان آنچه در بعضی اطبای جاهل رواج
یافته که البته سردی می نوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی می باید داد تا
صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد دهد و بی حاجت هیچ نباید داد و در ذیل رگها که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال اکحل
باسلیق حبل الذراع اسیلم ابطی صافن عرق النساء مابض چهار رگ قیفال را سرارو
گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است و علتهای سر و را نافع اکحل را
هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای همه
بدن را مفید باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن گویند
سودمند و امراض جلبین را مفید و بدانند که زیر این شریان است و جهیدنش محسوس
می شود و باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی دستها رگ

باسلیق است و در بعضی بارگ اکحل آمیخته وگفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال است اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته ابطی برابر خنصر است و آنرا اسلم
نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم است
و از ابطی متصل است گویا شعبهٔ آنست و آنرا ما بین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن دست
در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و
دل را نافع است و شش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر
می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر شتالنگ واقعست
برابر انگشت حیض بگشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را سود دهد و
ماده را از سر فرود آرد ماءبض زیر زانوست و نافع تر از صافن است و درد احشا و پشت را
مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا رگیست گره دار که از بستن پای
معلوم میشود اگر بر ساق پای یابند بهتر و الا ما بین بنصر و خنصر پشت پای بگشایند از برای
عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بمنافع صافن است چهار رگ عبارت ازان چهار
رگ است که دو بر لب زیر و دو بر لب بالا واقع اند در باطن لبها میگشایند از نشتر گرد سر امراض
دهان و لثه را نافع است و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و در گوشهٔ چشم
واقع اند چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد نشانش
آنست که خون سرخ خالص بر آید و بدفق خارج شود و ضعف دل آناً فاناً ترقی کند چون
چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازق بران گذارند و رفاده نهاده محکم بندند و دست
بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلا حرکت ندهند و تا ده روز بسته دارند و پس از
ده روز برفق باید گرد باز باید بست و همچنان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

و درین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین انزروت
شب یمانی قلقطار اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را بکوبند
و بحریر بیزند و بسپیدهٔ بیضهٔ مرغ بسرشند و باپشم خرگوش یا با خانهٔ عنکبوت که پاک کرده باشند
بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان پوست با میل در کرده و بالای پوست نیز
بگذارند گرداگرد و پس ببندند بعصابه و پایها و دست وورم را بسته دارند تا خون بدان جانب
مائل باشد **فصل سوم** در حجامت و ارسال علق بدانند که حجامت و علق کودکان را
بجای فصد است و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت
منع کرده اند و پیش از دو سال نیز جائز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت کنند
و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز بر آمده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد که چون از حمام بر آید یکساعت بیاساید
باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه
بنفس عضو نباید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و بر نقره گردن خلیفهٔ اکحل باشد اما نسیان آرد
بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانه ها خلیفهٔ باسلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان
آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفهٔ صافن است حجامت بلا شرط بهر جذب بخار بکار آید
و اماله ماده نیز نماید اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل**
در منضجات بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید
تا نزد تنقیه وی بدو آسانی بر آید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از ان غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که در آن محسوس میشود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی هوای بخاری ست مر آنرا
زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب کثافت است اگرچه اندک باشد
و باید دانست که خون محتاج نضج نیست لهذا در تپ خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد
خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر روی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبهٔ خلط منضج داده
بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآیند بی تصدیع و ضرری
نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروریست بعد فصد کردن
منضج صفرا عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی
نیم کوفته سه درم بیخ کاسنی نیم کوفته دو درم گل سرخ از پوست سبز که زیر گل میباشد
و از تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه را
در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانروز پس مالیده و صاف کرده بنوشانند
فقط یا همراه سکنجبین و یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معدل است منضج است و ذکر منضج
جدا بنابر فوائد چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند
که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا
تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی
پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و در نقوع و شیرها
و تخمهای سرد که مذکور شد تبرید باید کرد و ازین ادویهٔ منضجه هرچه بهم رسد توان داد و از آنکه
صفرا اقسام است و نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از اوزان
ادویه نوشته شده نظر بر شخص معتدل العمر و معتدل القیافه است پس اگر مریض طفل

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرمایند
واین تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده شود
بشرطیکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب
ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده یازده دانه بادیان نیمکوفته دو درم واگر بادیان
رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست
که بالای ویست خراشیده وجوکوب نموده سه درم تکاعی نیمکوفته دو درم
پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد
گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو توله
اعانت تمام کند در نضج اما آنجاکه سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد وشوری
بلغم از آمیختن صفرا میشود لهذا بعضے آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند واین قاعده در جمیع مرکبات یاد دارند
ونخود آب در منضج بلغم وسودا اثر تمام دارد اما آنجاکه تپ باشد نتوان داد مگر آنگاه که تپ کهنه
شود و هرچه معدل آنست منضج آنست **فائده** بلغم در سه چند ایام نضج صفرا نضج
میباید یعنے در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه از جمله اقسام غیر غلیظه
و غیر رقیقه باشد والا ممکن ست که در پنج روز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد حسب
ماده وکم وزیاده کردن ادویه برای طبیب ست منضج سودا بستان بیست دانه عناب
دو دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم
پرسیاوشان دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
بقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص ست

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با دویه که برای نضج هر خلط مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزاے رقیق وے بسبب حرارت خشک میشود و ما بقی غلیظ شده از نوع خود برمے آید آنرا سودای غیر طبعی میگویند و مراد از سودای دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین است و سودای غیر طبعی که بسوز دآن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجبست **فائده** ماده سودای خالص در پانزده روز نضج می‌یابد و باشد که تقدم و تاخر کنند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده مزبور نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که انچه از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دواے منضج نضج نمیشود زیراکه حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است وی همیشه در کار خود است لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زائل مے شوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین **فصل ۵** در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضاے دور فرود آرد و ملین آنکه انچه در فضای معده و امعا و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا اپیشتر ادویه منضجه ملین دارند کما لا یخفی

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نمایند بهتر ست ملین مبارک که اکثر امراض باطنیه و ظاهره را مفید ست و بابیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را نیز میدهند و طفلان و پیران را بدستور و تنها و در حمیات احشا بالغایت نافع و باهمه مواد موافق بود وصفت آن مغز فلوس خیار شنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیرهٔ تخمهای دیگر باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که شائبه نضج بود شیرهٔ بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیار شنبر بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند که ملین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده دهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد و باید دانست که کسی را که رودهٔ وی ضعیف باشد و مهیا بر پیچش بود مغز فلوس را بی روغن بادام زنهار ندهند کذلک زنان حامله و پیر را بی روغن بادام نباید داد تا امین باشد از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان ملاست دارد و مغز فلوس تشبث در جرم وی نمی تواند کرد تا محتاج بروغن باشد و مقدار مغز فلوس در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست و هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر دارد خصوص در معتدل المزاج **فائده** چون مقدمهٔ اسهال مذکور میشود و چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت قوی دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا نضج حاجت نیست و شب و ابر و باد مانع نه و هر

مسهلے که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر
شکم بپیچد اندکے آب گرم باید داد و بالاے دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها لازم است
که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع ست اما اگر تشنگی غلبه کند آب
تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست همچنان
در بعضے ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هرچه در وے
حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد
نوشیدن بهتر ست زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد درین ترکیب چنانچه قرشی نوشته
و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد بهر دو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند و بغرغره
دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهترین
اشیاست و خوردن خیر بوا بدستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را بقی
خواهد برتافت باید که نخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آنست که بدین
حیله نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و بمحلے محفوظ باید نشست
و استنجا بطبخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد
باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند منع ست که بالاے وی مسهل دیگر خورند همان روز
بلکه بشیافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند
باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس نیز مجوز ست و مصطگی کوفته بخته یک نیم درم همراه نبات
آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هرگاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی
فرمایند و اگر کفایت نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه عمل
کرده باشد و حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

ومعتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتے رود غذای ملائم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس اگر قوت کفایت کند بهم مسهل دهند تا مادهٔ مقصود تمام بر آید و اگر ضعف باشد بتفاریق باید داد یک روز دو روز درمیان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال بدحال نسازد و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تپ نباشد ماست و برنج نیکو چیزست و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیرهٔ خرفه بریان و بارتنگ بریان دهند و انچه در باب اسهال مذکورست بعمل آرند **مسهلات صفرا** این ادویه اند هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت بعضے قوی العمل اند و بعضے ضعیف هرکدام ازینها که خواهند تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی نسازند بعمل نیارند مسهل **مرکب** که باخراج صفرا مخصوص ست پوست هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر واحد از دو درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه برای طبیب ست و آنجا که طبع باین دوا نیک نیاید مغز فلوس باید آمیخت خواه مطبوخ سازند خواه نقوع مختارند و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد **فائده** هیچ دوائے نیست که بجز یک خلط خلطے دیگر از اخلاط ثلثه برون نیارد و انچه مخصوص گردانند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنا بر آنست که وے بیشتر آن خلط را بر مے آرد **انتباه**

در تپ نو یعنی قبل از دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی مے آرد
پس اگر ضرورتی بدادن وی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند وهمراه لعابین یا نقوع اشیای که مزلق ومقوی جگر باشند
بدهند که ضرر نخواهد کرد ان شاء الله تعالی **مسهلات بلغم** شحم حنظل قنطوریون بیخ ایرج
غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانه بسفائج شونیز شکاعی **مسهل**
مرکب که اخراج بلغم نماید ایارهٔ فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمے غاریقون
انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگے ونیم بکوبند وبآب
بادیان بسرشند وجمله یک شربت ست مرد کلان را وبدانند که غاریقون نباید کوفت
زیراکه دروے چیزے درشت مانند ناخن باشد واو زهر ست اگر کوفته شود
ضرر رساند لهذا آنرا بغربال مویین می مالند تا اجزاے صغیر غاریقون مستخرج شود
وآن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالاے غربال ودر استعمال نیاید **نوع**
دیگر که بلغم بیرون آرد ودر تپ ها نیز بتوان داد بسفائج کهنه نقع دهد عناب سپستان
هر یک بیست دانه زوفاے خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان رازیانه نیمکوفته
هر یک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت دانه اصل السوس
خراشیده نیمکوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل
بماند صاف نمایند خیار شنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم دران بمالند
ودیگر صاف کرده ویک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سقمونیا
بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده وکوفته وبیخته سه درم
زنجبیل سحرق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند واگر بجاے

نمک شکر سپید آمیزند هم چنید دوا مختارند و اگر مصطگی افزایند نیز رواست اما آنجا که
نمک یا تربد ممزوج نباشد باب گرم دهند **مسهلات سودا** هلیله کابلی
هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد و حجر ارمنی **آلة مسهل**
مرکب که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد شسته
هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هریک دو درم سنبل الطیب
انیسون هریک یک درم کوفته و بیخته باب کرفس حب سازند شربتی دو و نیم درم
نوع دیگر که بازالهٔ امراض سوداوی مخصوص ست هلیله سیاه ده درم بسفایج نیم کوفته
پنج درم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هریک هفت درم گل سرخ چهار درم
گاوزبان بادرنجبویه هریک سه درم انیسون بادیان هریک دو درم خربق سیاه
دو دانگ تربد سپید خراشیده یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم ست بجوشانند
وصاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد و ملح نفطی هریک دو دانگ
نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر قوی تر خواهند شحم حنظل و
صبر سقوطری قدرے اضافه نمایند **فائده** در مطبوخیکه افتیمون افتد
باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و ادویه بجوشانند و چون خواهند که فرود
آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند و دران بمالند
و پوشیده نماند که حقنه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از انکه
عمل حقنه درین دیار کمتر مستعمل ست و چون مطابق ماموره واقع نشود ضرر
بیند هر درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذلک

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت
که اندک قبض محسوس شود و شرب ملین و مسهل خود مهلت نمیخواهد و از انجا که نیکوترین تدبیر
شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف
احداث بواسیر میکند و درینجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود شافه که قولنج را
بگشاید و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار برد گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای
مکی پنج درم نمک هندی یک درم عسل خیارشنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند
و هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد
شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج
را موافق است ترنجبین پنج درم صابون رقی و خطمی دانک نمک طعام هر یک دو درم شکر
سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بمثل خسته خرما تراشند
و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد شافه که طفلان و ضعیفان
را سود دهد سوم آب نادیده دو درم نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم همه دو را کوفته
در سوم بسرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب نموده استعمال نمایند و
هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند فصل ۶ در مقیات چون ادویه قی آور
مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم است بیان نموده می آید بدانکه هرگاه
خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و روز قی چیزی نرم چون اوگرای ماش و برنج بنوشند
و بعضی مانع مقیات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
او گرانیست بلکه آنرا قی تنها بهتر است و کسی را که قی بآسان نیاید سه روز بحمام رود و تدهین

۵ عسل خیارشنبر عبارت از رطوبت سیاه است که بهم میباشد میان فلوس خیارشنبر و آنرا مغز فلوس خیارشنبر میگویند ۱۲
۵ صابون معروف گرم و خشک در سوم و صابون رقی آنکه عوض پیه روغن زیتون دران اندازند و چونکه قوام آن نسبت دیگر انواعش رقیق می شود لهذا او را صابون رقی [illegible]

نماید و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورد پس در حمام یا در خانه
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفاده بر پشت چشم نهاده بعصابه
بر بندند و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و مدد کنند و بعضی گفته اند که قی استاده
و سر فرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد بدین هیأت قے بآسانی
می آید و باید که بدو دفع قی کند باندک فصل تا تنقیه معده بتمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما
باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی با آب سرد بشویند و دهان با آب گرم و سکنجبین قندی
یا آبکامه تغرغر نمایند تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و هم در سرد مزاج
چشم و روی را نیز با آب گرم باید شست و تغرغر به سکنجبین عسلی باید کرد و اگر با آب گرم و نمک کنند
کافیست و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود عود بقدر یک مثقال یا مصطکی یک درم باریک ساخته
با شکر آمیخته یا بی شکر بدهند و در آب سیب بسرشند و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل
صغیر دهند رواست و هر گاه از مقیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه آنرا زائل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه
و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و با آب گرم تکمید
نمایند و منافع و مضار قی و آنکه شایسته بدانست یا نیست در مطولات و در شرح قانونچه مفصل
گفته ایم و درینجا بهمین قدر اکتفا کردم پوشیده نماند که در شرائط قی آنچه در ما تقدم گفته شد
بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قے باید کرد بی آنکه
چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلاء معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود
از طعام فاسد و اگر عیاذاً بالله بواسطهٔ شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی همی کنند

بدفعات اکنون بحسب هر سه خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا را بقی دفع کند سکنجبین قندی دو مثقال در چهل مثقال آب اسفاناخ یا آب کشک جو یا آب نان کلاغ حل کرده نیمگرم بیاشامد و بدستور قی کند مقی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم تخم شبت یک درم بوره نان نیم درم همه را نیکو بکوبند و با عسل بسرشند و بدهند پس اگر خود بخود قی آید فبها و الا آب نیمگرم مدد کنند مقی که سودا برآرد بگیرند ترب و بشگافند و خربق سیاه در وی پر سازند پس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند یک شب بعده آن ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود مقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی ده مثقال آب ترب چهل مثقال بهم آمیخته نیمگرم بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوس تراشیده و نیکوفته و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو هر یک سه مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال شربت افتیمون شیرین نمایند و لبسرکه انگوری ترش کرده نیمگرم بیاشامند و بدستور قی کنند **فائده** تا ضرورتی قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می‌آرد و ایضاً بیضرورت قوی غیر معتاد بقی را قی نباید فرمود

فصل ۷ در مدرات

بدانکه مدر آنست که ماده را از راه بول دفع کند و برای برآوردن ماده عروق ادرار نفع تمام دارد اما آنجا که خلط بسیار باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده در جگر باشد ببینند که مائل بجذب است یا بمقعر اگر بجذبه مائل باشد ادرار بهتر است و الا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال و درور عرق باز میدارد و کذلک اسهال یا درور عرق مانع ادرار بول میشود برای توجه ماده بطرف مخالف و شک نیست

که باد را رانچه رقیق ست مندفع میگردد و پس تا مرض رطوبی بود مدرات ندهند از انست
که در استسقا و فالج و وجع المفاصل ملاک امرا در ادرار بول دانسته اند و ایضاً قبل از نضج
تشرب مدرات نیز منع فرموده اند و درینجا مدرات بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت
خون مفصل مرقوم میگردد به حسب حاجت صرف نمایند مدرات بارد انیست تخم کاسنی
تخم خیارین سکنجبین ماء القرع تخم خرفه خشک کاکنج ماء البطیخ و امثال آن مدرات حار
انیست تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفای خشک کبابه نانخواه سداب تخم گزر
و امثال آن مدرات معتدل پرسیاوشان تخم خربزه است و اگاه که بارد و حار باهم
ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بدهند دوای معتدل که ادرار بول کند انیسون بادیان
هریک دو درم نیکوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن باند صاف نمایند
تخم خیارین و تخم خربزه هریک سه درم کوفته در طبخ مذکور شیره ازینها بستانند و بقند
سفید شیرین سازند و بنوشند ماده بار در ابرآرد و بول بسته بگشاید و اگر انیسون
و بادیان کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه
مدد کنند همان عمل کند دوائیکه حیض را بگشاید سلیخه شونیز هریک دو مثقال جند بیدستر
ابهل هریک دو درم همه را کوفته بیخته بدو چندان عسل کف گرفته بسرشند
و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن چهل درم عرق
بادیان بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد بشرطیکه سبب
احتباس حرارت و قلت خون نبود و الا مضرت طبخ که حیض براند و منی مردان که
از جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود و یا در مجاری خود افسرده محتبس
شده باشد بیرون آرد افسنتین درمنه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس

هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند آمیزند و بدهند
سه روز پیهم و سه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر دهند تا ادرار تمام کند و مدرات حیض
در ایام حیض باید داد تا موثر باشد **فصل ۸** در مقویات اعضاء اربعه یعنی دماغ
و دل و جگر و معده و هر یک جدا گفته شود حسب حاجت برگیرند مقویات دماغ مروارید آمله
بهار به بهار سیب بهار امرود گل سرخ مار الورد و نارنج بلادر بندق بالنگو نجبیل سعد
سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن عنبر دماغ حیوانات گوشت ماکیان
و دراج و شیر میش مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله تمر هندی سیب
صندل طباشیر گل مختوم ریباس لبد کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ
مروارید نیلوفر نارنج هلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس
ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادروج جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران
سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک قاقله لاجورد نعناع مقویات
جگر کاسنی انار انیسون اظفار الطیب جوزبوا حماماحب بلسان دارچینی غافث
قرفه قرنفل کشوث مصطکی روسے ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر
از سردی و تری میباشد لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حاراند مقویات معده آمله انار دانه
هلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ هلیله خصوص مربا اذخر پوست
ترنج بالنگو جوزبوا دارچینی زرنباد سعد سلیخه بادرنج هندی قرفه
قرنفل قاقله کندر کره یا مصطکی مشک اشنه نعناع عود و بدانند که هرچه
مقوی معده است تقویت هر سه را اعضا نیز مینماید و هرچه مسهل است مضعف
معده است مگر هلیله و در سنای مکی اختلاف ست بعضے برآنند که سنای مکی

نیز مقوی ست **فائده** ادویهٔ مقویهٔ سر داول مرقوم شده اند و عقب آن گرم وجهت امتیاز دوای گرم از انجا که شروع شده اند نخستین[۱۲] دو و اشنگرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت اسفیدباج طعامیست که بحروری مزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شوربای بکار برند و ماء الشعیر غذا بسیار موافق ست در امراض حاره توان داد که هم دواست و هم غذا طریقش آنست که آب چهار چند جو باشد و طبخش معروف است و اگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماء الشعیر محمص گویند و اگر در ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزهای حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند و انجا که تقویت مطلوب باشد پارچهٔ گوشت در ماء الشعیر توان پخت و قطعاً ماء الشعیر با سکنجبین جمع نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول و ابازیر پزند قریب باعتدال ست مخصوص قریصی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربای گوشت که از سرکه و از فواکه خشک پزند[۱۲] و بزعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین آمیزند امراض مرکبه را سود دارد **مقاله سوم** در بیان امراض و علاج آن و این مقاله مشتمل ست بر چند باب و هر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ۱** در امراض راس یعنی بیماریهای سر **فصل ۱** در صداع یعنی درد سر و وی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند[۱۲] و شربت لیمو نوشانند و بعد بر آوردن خون اگر طبع قبض باشد منقوع[۱۲] حامض یا بلیلین مبارک طبع بگشایند و معدلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند و منضجات[۱۲] وی داده بمسهلات وی تنقیه کنند و صندل سفید بآب کشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل وی نمایند و بادیان بقدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن قسط بر سر مالند و

در بحث فالج مذکور خواهد شد ۱۲

بعد نضج مسهل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن با آب سائیده سودمند است و اگر از
سودا باشد تبدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و با دام طلا نمایند **فائده**
پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزها ست و در درد سر زنهار سر را
نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند
که نافع ست و اگر سر را بگیرند بدست بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه بآهستگی مالیدن
هم مضائقه ندارد **فائده** صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض
شود بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافیست اگر از گرمی ست
سردی نوشند و بویند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با تب باشد
بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد تدبیر آن مرض
کوشند و قسمیست از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و دیر پاییست طریق
علاجش بحسب سبب همانست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم
افیون نیمدرم زعفران ربع درم باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ
نهاده بر بناگوش چسپانند خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند
که بعد استحکام بتصدیع تمام میشود **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون
افیون و مانند آن و شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی
بهلاک می انجامد و عند الضرور اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه که مصلح افیون
است و آنجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد و اگر چنان
نکنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع برآید بند نکنند که علامت نیک ست
مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

وبرآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمودست **فصل ۲** در سرسام یعنی آماس
که در پرده های مرپا در جرم دماغ واقع شود ودی اگر از خون باشد بیمار خندان بود واگر از
صفرا باشد بدخو و ترشرو بود واگر از بلغم باشد حیران و سست بود واگر از سودا باشد وحشی بود
و سرسام از سودا کمتر افتد وهم علامات که بهر خلط مخصوص ست ظاهر است ودموی اقرانیطس
وصفراوی را قرانیطس خالص وبلغمی را لیثرغس گویند وباید دانست که در دموی وصفراوی
تپ سخت گرم میباشد ودر بلغمی وسوداوی کمتر وهذیان وعدم هوش در جمله لازم وعلاجش
از مبحث صداع روشن شود وچون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز مدنظر دارند
وحجامت ساقین با شرط در خونی وبی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیرست واستعمال
نطولات اسرع در اثر ومالیدن وبستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند ودر جمیع امراض
دماغیه پاشویه بدستور وبالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار
روز نکنند ودر صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای سرسام مرکب با خون میباشد
وبعضی محققان در بلغمی وسوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی نباشد ودر تجربه
نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فائده هذیان ویاوه گوئی وجز آن که از لوازم سرسام
است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت وجز آن
مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد وهنگام راحت هیچ نمیباشد
اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا انقضای آن علاج
این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست وبتقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود
واین مرضیست که یکبارگی واقع شود وآدمی بیحس وحرکت گردد وبماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی
که بوده باشد وقت حدوث علت وسبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

میزان الطب

علاج در حالت بی شعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام
و زنجبیل دران آمیخته بمالند و اگر جندبیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند
و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب
باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر برآرند و جمود را
شخوص و آخذه و مدرکه نیز نامند **فصل ۴** در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند
و بیمار بر پشت افتاده بود و بمرده ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است
که در سائر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و
شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند
و اگر قی توانند آورد و اثر تمام دهد مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر بر تارک
سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا بش که مستعمل میشود باریک ساخته بران مالند
خوبست و بعد افاقت بتعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هر گاه نفس زدن
محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد
و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود
و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد ساعت که سه شبانروز می شود کسی کم
دفن نکنند اگر چه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت زنده میباشد گاهی
میتواند که بفضل الهی بگشاید اما اگر بدن گندیده شود و نفخ کند یا کبود گردد مرده باشد
تعذیب بعلاج نباید کرد **فصل ۵** در سبات و آن خوابیست غیر طبعی در غایت
گرانی و سبب آن استیلای رطوبت ست بر دماغ خواه ساذج بود خواه از ماده
بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب و سر که بوبانند و هر چه

مجفف باشد خورانند واطریفلات سریع الاثرست وانجا که سبب سبات بخار معده باشد سبوق
تخمه وخفت در حالت جوع پدید بود وتدبیر وی تنقیه معده است واطریفل کشنیز نفع تمام دارد
وکشنیز خشک کوفته بیخته بالای طعام سودمند بود **فصل ۶** در سهر یعنی بیخوابی وسبب
آن غلبه یبوست در دماغ ساذج بود یا مادی وماده سهر آور سوداست وصفرا الاحتراقی
وبلغم شور نیز **علاج** در ساذج تبرطیب دماغ کوشند باشربه واغذیه ونطول وسعوط وهمه
معدله مرطبه ودر مادی حسب ماده تنقیه نمایند وسرکه نشاید که بوکنند که سهر
افزاست وادویه خواب اغنیت شبت تر در زیر بالین نهند ودر بلغمی بر سر
نیز بچیند وریحان بگلاب افشانده بویند ولخلخه بیشتر بکار برند وافیون بروغن بنفشه
حلکرده بر تارک سر مالند **فائده** هرگاه باعث سهر تپ باشد یا بخارهای
گرم بهترین تدابیر پاشویه است ودلک اطراف واز مالیدن روغنها بر سر دور بودن
ودر قطع سبب کوشیدن **فصل ۷** در سبات سهری واین مرض از اجتماع اسباب
سبات وسهر حادث شود وبعضی برآنند که ورمیت دماغی مرکب از صفرا وبلغم بالجمله
نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد وثقل وکسل وگاهی بیداری مفرط
بود وازانکه ورم میگویند هذیان وفتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهر تقدیر اگر
جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند واگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی
نامند وتعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود بجهت بیداری واگر
یافته شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود **علاج** انچه در سهر
وسبات مذکور شده است حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند ووقت
غلبه بلغم شمومات حاره خفیفه وهنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند وکذلک دیگر

تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی بلغمی نمایند و حق انیست که ورم لازم
این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود **فصل ۸** در کابوس و این
مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بران افتاده یا کسی آنرا بخش
میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد **علاج** اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت
ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت
تغافل نکنند که بصرع می انجامد **فصل ۹** در صرع و این مرضیست که آدمی بیهوش
بیفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رگها
زیر زبان لازم ویست و بنوبت حادث میگردد و انچه زود زود آید مهلک ست مگر صرعی
که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار واقع شود باز زائل گردد چنانچه
دیگر عود نکند **علاج** در وقت ضرورت انچه در غشی گفته اند بکار برند و کرده
در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه
ماده نمایند حسب الخلط و از میوهای تر و گوشت بز و شیر و امثال آن بپرهیزند و عود صلیب
در گلو آویزند و وجور بکار برند **فصل ۱۰** صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا ام الصبیان خوانند
وریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین یا در تبرید بی تحقیق
سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیرست
و فساد شیر محدث آفات در طفل هرگاه طبع طفل قبض باشد بشافه قبض کشودن از صرع انفع
است در دفع این حالت **فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضیست که آدمی را از فکر سلیم
و ظن سالم باز دارد بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد در بعضی
امور و ازین قبیل ست حمق و رعونت و عشق فساق **علاج** حسب الخلط تنقیه نمایند

ومفرحات خورانند ونوشدارو نفع تمام دارد وبعد تنقیه در تعدیل کوشند واغذیه لطیفه دهند وتنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید وقوت نگاهدارد وازانکه اثر تنقیه وتعدیل دیر ظاهر میشود درامراض سودا ویه ملول از تدبیر نشوند وبعد تحقیق سبب تدبیر که درخور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی ودر عشق بهترین تدابیر وصل معشوقست اگر ممکن باشد والا بطریقیکه بازدارنده اندیشهٔ آن باشد متوجه باید بود وجماع رادر ازالهٔ عشق اثر تمام ست خاصة اگر با محبوب بود **فصل ۱۲** درجنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام ست اگر با غضب وایذا بود مانیا گویند واگر با خنده وبازی وایذا بود دارالکلب واگر با ترشروئی وفرار از مردم بود قطرب وهر جنونی که باشد مرتبهٔ جنون بالاتر از مرتبهٔ مالیخولیاست وبعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقت وی غیر آنست زیراکه در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط ست چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج وی در مالیخولیا گفته شد بکار برند ودر ترطیب بیشتر کوشند وبدوشیدن شیر زنان بر سر وریختن آن در بینی ومالیدن روغن بنفشه وبادام بر سر وبدن واستحمام ونطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد ومعجون نجاح اکثر سود میدهد بعد از نضج تمام **فصل ۱۳** در سدر ودوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا سدر گویند وچون اشتداد کند وسر بگرداند وهمه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ توان دانست واگر ماده در معده باشد از غثیان ودیگر آفات در معده مهیا بود وهمچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت وتنقیه عضو مذکور واجب باید دانست وتقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد ودوار که از تقاضات

میشود و اغذیهٔ لطیفه و مفرحات مناسبه مزیل آنست و مروارید صلایه کرده با شربت لیمون
و صندل یا شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رسیدن سرما بر سر باعث
دوار بود تکمید و تضمید باشیای گرم نمایند و اغذیه که دران توابل گرم باشد بخورانند

فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبهٔ بلغم بر دماغ و بسبب سودا
و بواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد نضج
خصوص بحب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و دوج مربا
و زنجبیل مربا و کندر با شکر مفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادیان در سوداوی
واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیست

فصل ۱۵ در
فالج و این مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم
افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او مر مبدا اعصاب را علاج در بلغمی
تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد اندکی آب گوشت بازیره
و دارچینی توان داد و بجای آب بر ماء العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج بلغم دهند
و نخود آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهارده روز که مادهٔ
نضج یافته باشد مسهل وی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدهین نمایند
و جوارش بلادری و تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع ترین ادویه ست و مشک و کندش
و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر ست و آب گرم بر بدن نرسانند که مضرتر
از آب سرد ست و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جائز ست و آنجا که فالج با حرارت
باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعده بمعالجهٔ فالج باید
پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدا اعصاب از ماده

بادهٔ خون تنقیهٔ ورم نمایند و بمعالجهٔ ورم توجه فرمایند **فائده** بطلان حس و حرکت اگر بعضوی افتد بی تخصیص و وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند بلفظ مطلق و فالج باسترخای نصف بدن مختص ست نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر و این مرضیست که حس عضو باطل یا ناقص شود علاج اگر از غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبهٔ بلغم باشد تنقیهٔ بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود علامت و علاجش از تشنج یابس جویند و اگر سبب ضغطهٔ ورم یا بستن عضو باشد ازالهٔ سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا کدورت حواس است و نقصان ذائقه و فرو هشتن پلک زیرین و کام و نشان تشنج تمدد پوست پیشانی است و قلت آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج تشنج کوشند **فائده** تا چهار روز بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن باشد و در خانهٔ تاریک نشانند و آئینه چینی پیش نظر دارند تا به تکلیف در ان پیوسته همی بینید و جوزبوا در دهن دارند و پوست بیخ کبر در ماء العسل جوشانند و تغرغر همی کنند و آنرا که غلبهٔ خون بود فصد مجوزست و در تدبیر تمهل ننمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نمیشود و آئینه چینی عبارتست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی در ان بتکلیف دیده میشود کثرت نظر در ان باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که یکبارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان وی آنست که بتدریج افتد نخستین استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی بعلاج فالج کوشند

و در نیبی تبر طبیب ظاہریہ و باطنیہ از انچہ بہر سوء مزاج یابس در معدلات ذکر یافتہ وموم روغن و روغن بنفشہ با دام بہم آمیختہ بمالند و بشیر زنان استنشاق نمایند **فائدہ** تشنج کہ از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحہ بر عصب یا اکیرم امعا حادث مے شود تدبیر دفع زہر و اصلاح قرحہ و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجی کہ در صرع افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود کشودن صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیمگرم بمالند و بعضے مردم را کہ وقت فاژہ دہن کشادہ میماند بسبب تشنج شدن کوزہ دہن تدہین کافیست و اگر کفایت نکند بعلاج استلائی باید پرداخت **فصل ۱۹** در تمدد یعنے راست ماندن عضو و این آنست کہ عصب از ہر دو جانب کشیدہ شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنے تشنجے کہ در چنبر گردن افتد و مانع تمایل شود علاج اینہا از مبحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجہ مبادرت نمایند کہ اینہا قویتر از تشنج اند **فصل ۲۱** در رعشہ یعنے لرزیدن عضو اگر از مادہ بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تنقیہ آنست و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند و در رعشہ جماعے شیر تازہ نوشیدن و تدہین بدن نمودن و بیضہ نیم برشت خوردن مفید ست **فصل ۲۲** در اختلاج یعنے پریدن عضو و دوام او در وجہ منذر بلقوہ و در شکم بمقدمہ صرع و در پہلو بورم سینہ و پہلو و در جمیع بدن بسکتہ و در عضلہ شکم بمقدمہ مالیخولیا گفتہ اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیہ بلغم فرمایند و آنجا کہ احتباس طمث و نابرامدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد فوراً **فصل ۲۳** در لوی کہ وی را فیحدج نیز گویند و این حالی باشد کہ اعضا گران و رنگ روے و چشم سرخ شود و فاژہ و خمیازہ بسیار آید و آدمے خود را ہمی بپیچد

گویا مقدمه حمی ست و حال آنکه تب نیاید و بعد از چندے آنحالت رفع گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آنحالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون و صفرا باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل بدان کردن فجاة نفع میدهد و تخم کشنیز سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سود مندست **فصل ۲۴** در حس و این مرضیست که دماغ خارش کند بی درد **علاج** در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که مادهٔ این بخار صفراست و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد **فصل ۲۵** در عصابه و این دردیست که در ابرو پیدا آید و سببش اگر گرمی ساذج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع کند و غلبه همکیند تا دو پهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثرے ازان نباشد باز صبح شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از خارج به تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر روی افتاده باشد و پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن ست بخاریدن درون بینی از چیزی خشن و اگر رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف بمالند **فصل ۲۶** در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی بر آید بر طریق مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان برودت غلظت یا رقت بی حرقت **علاج** بتعدیل مزاج کوشند و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده بالجمله در زکام قبل از تنقیه تمام چیزیکه ماده را از بر آمدن باز دارد نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده چه در حار و چه در بارد و در خواب غرق و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سر نگون کردن و حرکت عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه یا زکام بود رعاف نیز نمایند

فائده ماشری و باد شنام که در روی می افتد به تنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب درامراض متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** درامراض عین روشن باد که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور ست در وسط آمده و تا جلیدیه رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند و در عصبه متمادی میشوند و باصره درک آن مینماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش پناه مانند واقع اند اکنون بدانکه انچه مماس هواست و لمس در مے آید طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه است تا آنجا که سپید ست ملتحمه است و آنجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد اینان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین ست و تلون حدقه از وست و الا قرنیه شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد او رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه چشم ست بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده انچه نام دارد درینجا مذکور میشود **فصل ۱** در رمد و آن ورم ملتحمه ست اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک برهم نرسد و چشم گران باشد و با صداع بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب آن ماده نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما آنجا که سبب خفیف است خفیف باشد

دو سه روز بعد و امالیدن بی تنقیه مجوزست و بهترین اطلیه در رمد گرم حضض مکی ست
با شیر دختران حلکرده در چشم و بالای او طلا کنند و آنجا که درد شدید بود افیون اندکے
نیز ضم نمایند و ذرور چشنجام در همه اقسام رمد نفع تمام دارد پس از چند روز استعمال باید کرد
و اجتناب از گوشت و هر انچه بخار انگیزد لازم و انند صفت ذرور چشنجام که بهندی
چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین خر بخته یا بدون آن دو حصه بگیرند و از نبات مصری
و از مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور
و انزروت مدبر با شیر خر اگر بدل مامیران کنند می شاید **فائده** رمد عظیم که در چشم
اطفال افتد مسمے ست بور دیج و حجامت پس سر و زلو چسپانیدن بر بنا گوش اثر
کلی دارد و ذرور مذکور سود مند **فصل ۲** در طرفه و آن نقطهٔ خونست که بر ملتحمه افتد
علاج قطرهٔ خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود
آن برسانند اما اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند **فصل ۳**
در ظفره یعنی ناخنه **علاج** از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهورست میل بسازند فقط‌ها زا
در چشم روزی چند بار میگردانیده باشند و اگر ماده موجبه کثیر بود قیفال کشایند و حب
ایاره تنقیه نمایند و از مولد بلغم پرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بد ستکاری بردارند و بهر این کار
دستکار هشیار در کارست تا آفتے دیگر لاحق نشود **فصل ۴** در بیاض و آن سپیدیست
که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب بر قرنیه **علاج** کف دریا آب بسایند و در چشم
رسانند در چند کرت زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض
بزبان ناشتا اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضیست که رگهای چشم سرخ و ممتلی
میشوند بتدریج و چشم بخار دلپس اشک اگر سیلان کند و پلک تر باشد سبل رطب گویند

واگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین منقیات فصد رگ قیفال
است بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس آنجا که سبل رقیق بود شیاف دینار کشند
و در سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون و در یابس قبل از اکتحال و بعدا و استحمام
لازم شناسند و اگر رمد با سبل لاحق شود نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد و
بر استفراغ و جذب ماده قناعت کنند و زردهٔ بیضهٔ مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را
نفع دارد و اگر بدوا زائل نشود لقط نمایند یعنی بر دارند و ببرند بطریق که معروف ست
نزد کحالان **فصل ۶** در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ
آنست که مادهٔ ورم در جزو عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل عضو پیدا آید و بس
بعضے بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد
علامتش آنست که دفعةً پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزشے مانند آنکه انگزیدن پشه
و یا مگس میشود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در چندان نکند و چون از انگشت
غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمز نماند علاج تنقیه
حسب الماده نمایند و تدبیر رمد بار درجوع نمایند و در ریحی سه روز هیچ دوا نکنند
که در اکثر خود بخود زائل میشود **فصل ۷** در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه و درین بسیار باشد
که پلک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز نمایند و تنقیه
بفصد و مسهل نمایند و جبت بر قصب بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم
بسوی آب گرم می شسته باشند **فصل ۸** در توثه ملتحمه و آن گوشتے نرم ست
که اکثر در موق اکبر پدید افتد علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس دستکاری نمایند
فصل ۹ در ودقه ملتحمه و آن بثور صلب ست سرخ یا سیاه که در چشم

پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که ماده و دقه سبک بود و چون رفائد بگلاب ترکرده بر نهند زائل شود بے تدبیر دیگر **فصل ۱۰** در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود سرمه بکشند و اگر از سردی باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی عضلهٔ چشم بود خسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته بیخته بکشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک بر آید و منقطع گردد آنرا ابوالتین نامند تدبیر او تنقیهٔ بدن است پس ادویه اشک آور و محلل چون باسلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در حرقت عین بسبب سوزش چشم اگر باده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بے ماده باشد توتیا در غوره پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام وارد **فصل ۱۲** در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعاً چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر آنست که چشم با آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و انچه مرئی باشد به پنبه یا البته بردارند و اگر غائص بود بدین تدبیر نه بر آید نشاسته باریک سازند و در چشم پر کنند و زمانے بدارند تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد پس بر پنبه بگیرند و اگر قذے جانورے باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسے سرخ که بفارسے آنرا گل سر شوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یکساعت چشم بسته دارند تا حیوان بدان آلوده شده از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانوبه که سرش پهلو دار بود ببندند در چشم بعد تکمید چشم با آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو میل انبوبے بجارند تا متشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن متشبث کرده باشد در چشم بآلتے که مخصوص باین کار ست یا بهر حیله که توان

برآورد و برآرند پس ازان شیرزنان با سپیده بیضهٔ مرغ چکانند تا از مضرت ثبث این
سازد **فصل ۱۳** در ضربه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم
دارند بنقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه بار وغن گل
بر چشم نهند و پس از زوال ورد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ بلبل یعنی سنگی که
در خریطهٔ بلبل یابند و زرنیخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از سنگ تفرق الاتصال
افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد و تسکین ست در مهر اندک مدت و زردهٔ تخم مرغ
نهادن و باصلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحهٔ عین
بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه
بود و کم در باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات
که بجز در در شدید چیزے از آثار قرحه پیدا نمیشود مگر بعد غلیان مدّه علاج بزودی
رگ قیفال زنند و سر هر مقعه خون قدری همیگیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند
شیرزنان چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب حلبهٔ مغسول چکانند یعنی حلبه را
در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند باشد
و چون نصف بماند بپالایند عسل اداین باشد و بعد از پختن و شگافتن شیر با عسل
آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند
انچه برای ذهاب آثار قروح و جدری مخصوص ست بکار برند و استخوان بوسیده
بگلاب سائیده و در ازالهٔ اثر مجربست **فصل ۱۵** در گمنه بدانند که این لفظ مشترک
است گرانی ملک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود و بیند دارد که در
چشمش ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج انچه مخصوص به پلک
است گفته آید جدا اما انچه بقرنیه مختص ست تدبیرش نضج ست باستعمال لعاب حلبه
وکتان وکثرت استحمام وبعده جهت نشف مارقشیشائے فضی باریک ساخته کشیدن
پس اگر سود ندهد ومانع ابصار بود دستکاری باید کرد والا تعرض نکنند تا آفتے دیگر پیدا نکند
وانچه بملتحمه خصوصیت دارد بمعالجه رمد سوداوی دور شود وطبیخ حلبه واکلیل و بابونه چشم
را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری علاج شهد با آب بادیان در
چشم و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فسر واندر کنند وانرا بر آتش کنند ورطوبتی
که از انجا بر آید بمالند و در چشم کشند که سریع الاثر ست واگر ماده کثیر بود مسهل وفصد
بر آرند **فصل ۱۷** در جهر یعنی روز کورے علاج هریسه وکله پاچه وگوشت گاؤ
ونان فطیر خورانند وشیر دختران بر سر مالند و در بینی چکانند و در آب سرد چشم
بگشایند غوطه زده وشربت عناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع حدقه وشقیقه
عین واین مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و وجع مسلی یا ضاغط بود وگاه ساکن شود
وضربان و درد مانند شقیقه سر باز عود کند وآثار رمد هیچ نباشد علاج انچه در شقیقه
سر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در تبر شریان صدغ مبادرت نکنند تا آفتے دیگر
نیارد **فصل ۱۹** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه ماده
نمایند وبعده هلیله در چشم کشند وتقلیل غذا نافع ترین چیزهاست **فصل ۲۰** در
نتو القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غلیظ وبعده ذرور
اصفر کشیدن وبآبهاے گرم روشستن وبر بخار آن انکباب نمودن وخاصه
نتو آنست که سخت سے باشد وزیر میل منغمز نے شود ودمعه از دمعه وضربان

مے بود بخلاف بثره که در قرنیه افتد نرم و ذی غمز و با دردمے باشد **فصل ۲۱** در بثور القرنیه بداند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاہے در جمله آنها بثور حادث میشود و گاہے در بعضے بالجمله در بعضے قرنیه سپیدی نماید بهمان موضع و در بعضے سیاه و جهش در سطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل بعمل آرند و ابتدار او دع و انتها شیاف ابیض کندری و انحطاط شیاف احمر اللین کشند **فصل ۲۲** در نتو سرج هرگاه قرنیه اشگافد و عنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموماً خواه آن بقدر سر سور بود یا زیاده باشد و اگرنه بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النملی و راس الذبابی و عنبی و تفاحی و مسماری و ثولولی و فلکی نیز خوانند علاجش پیش از انکه کنارہاے شق قرنیه سطبر شود در راجعت نتو کوشند و محافظت نمایند از کثرت خرق و اینچنان باشد که شادنه مغسول و اقلیمیای نقره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر اکسیر لین اندازند بهتر باشد و بالای آن رفاده مدور بقدر خانه چشم بر چشم بگذارند و قطعه اسرب یا اسرب سوهان کرده در خریطه نهاده بر نهند و اگر سرمه سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم بر بندند و هرگاه کنارہای قرنیه نتشقه غلظت گرفته باشد علاج سود ندهد لهذا امر مبادرت نکرده اند در تدبیرش **فصل ۲۳** در حول یعنے هر چیز دو نمودن از هر دو چشم و این مرض اگر مولودی بود علاج نپذیرد و اما غیر مولودی انچه باطفال افتد از صرع یا از خواباندن بر ایه انرا بر یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکبارگی طفل را جنبش آرد علاجش آنست که چیزے سرخ بدانجانب که خواهند چشم را بگردانند آویزند تا طفل نظر پیوسته بدان دارد و هیأت چشم بحال آید انچه بزرگانرا افتد اگر از تشنج عضله مقله بود نظر کنند که سببش یبوست است یا امتلا نشان یبسی تقدم امراض حاده است و علاجش ترطیب چنانچه به تشنج یابس مقرر ست

وشیر خر و شیر دختر دوشیدن انفع و نشان امتلا تقدم صرع ست و جز آن که بتشنج امتلائی لازم ست و علاجش تنقیه و اگر از استرخای عضلات مقله بود بعلامت و علاج استرخا رجوع نمایند چنانچه در امراض راس گذشت و اگر زوال طبقات و رطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیهٔ دماغ ست بایارجات و تنقیه معده نمایند و اگر او را معدن ماده دانند تجوید هضم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع و انتشار بدانند که اتساع کشاده شدن ست خواه عصبهٔ مجوفه کشاده شود خواه ثقبهٔ عنبیه و انتشار پراگنده شدن نور ست در اجزای چشم و این لازمهٔ اتساع عصبه است و اتساع در ثقبهٔ عنبیه نیز باشد و در اکثر با اتساع عصبه اتساع در ثقبه نیز پدید میباشد بالجمله اتساع عصبه متعذر البرء ست اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند مثلاً اگر از ضربه افتد امالهٔ ماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی رطوبت بیضیه افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقهٔ عنبیه افتد ایضاً تنقیه نمایند و اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاجش از ضعف بصر جویند **فصل ۲۵** در ضیق یعنی تنگ شدن ثقبهٔ عنبیه اگر جبلی ست محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر عارضی ست ضعف بصری آرد و نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه است یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یا کیموس ردیه که در ثقبه گراید آثار رطوبت و یبوست از اسباب ما تقدم پوشیده نیست و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست و مبصرات تشخیص نه نمودن و علامت کیموس صلب فقدان ثقبه است یعنی مردمک نماید علاج در یبوست عنبیه و قلت بیضیه ترطیب و در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در روائت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب را قابل بر آمدن سازد باید کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی شکلها و خیالها در چشم آید

چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه است یکے مقدمهٔ نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای آنست دائم و بهر روز افزودن و اکثر در یک چشم بودن علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه مادّه و تنقیه اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ ست و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهاے بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث ست می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش میشود جهت تکدر بهر لسیه و کله پاپچه دهند

فصل ۲۷ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد و تمام ثقبه را در گیرد بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضے از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت تمامه نمیکند بنابر رقت و این قسم را منتشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت

علاج در ابتدا بے توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته باید تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند و هر چند که داغ تر آید بهتر باشد و از چیزهاے غلیظ و جماع پرهیزند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم متسع همے شود

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد **فائده** خیالات چون از تشنماه در گذرد و نزول ما نشود آن خیالات موجب نزول الماء میگردد و بدانند که تخم نیل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش کشادن نیز مانع میشود اما داغ لشبر طلکیه بر شریان افتد و نخته بود البته منع نزول الماء مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری و طریقش معروف ست و بعضے جا دیده شد که صاحب نزول الماء را صدمهٔ قویه بر سر افتاده و معا باصره بکشاد و اقسام این مرض بسیار ست عمامی زیبقی جصی آسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی اصفر احمر ذهبی ازرق اسود و از اینها هیچ یکے قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه قابل قدح ست سپید صاف ست که از مالش چشم متسع گردد **فصل ۲۸** در سدهٔ عصبهٔ مجوفه که بے نزول الماء بود نشان وے سالم بودن مردمک ست و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه نا نمودن **علاج** تنقیهٔ دماغ کنند و رگ گوشهٔ چشم زنند و دیوچه بر صدغ چسپانند و قدم بالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنے گربه چشمی انچه اصلی بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیست خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیهٔ بدن و چشم نمایند و اگر یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقهٔ یبسی بطلان بصارت ست و فرق درین و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضاً در یبسی لاغری در چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بعارضه بعد بلوغ زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطهٔ غلبهٔ خون بود رگ زنند و تصفیهٔ دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیهٔ بلغم نمایند و باسلیقون در چشم گشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیر انست علاج نپذیرد اما جهت حفظ ما بقی در ازالهٔ رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۳۱** در ذهاب بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر نور مکدر شده باشد یا بیضیه سیاه گشته باسلیقون بگشند و ادویه و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر دفعةً بر آمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی آویزند و بروشنائی آفتاب ننگرند و تجوید غذا نمایند **فصل ۳۲** در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود و اگر این مولودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت دهد دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۳۳** در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن ببرف یا بروشنائی **علاج** خرقه سیاه بر وجه او بیزند و لباس و فراش همه سیاه سازند و شیر در چشم دوشیدن و با دام خاصة تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور نیز لی اثر تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه اینست علاج در ترطیب کوشند و اگر سده باشد تنقیه و نضج نیز بعمل آرند **فصل ۳۵** در بغض العین یعنی دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد بازالهٔ سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی خاصهٔ چشم گرم و ترست و گرنه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت لمس و حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک ست و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه افزون از همه لونهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

باب ۳ در امراض جفن و هدب بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه **فصل ۱** در کمنه پلک و نشانش آنست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم ست پس از زمانی زائل شود **علاج** بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون اکحل لین و احمر حاد و استحمام نماید **فصل ۲** در استرخاء الجفن بعد تنقیه و تضمید صبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف ست و رگهای درون بینی کشادن نفع دارد **فصل ۳** در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد **علاج** هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده در میان گذارند و زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند **فصل ۴** در شتره یعنی کوتاه شدن پلک و اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غدد و جز آن افتد **علاج** در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نماید و در انچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرماید **فصل ۵** در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان سبب پلک سطبر شود و پیوسته چشم تر بود **علاج** تنقیه کنند بعده مدمعات کشند و اگر نفع نشود در ضرورتی قوی باشد دستکاری نماید و نافع ترین چیزها پرهیز ست حتی که خنازیر و سرطان از پرهیز واقعی بتحلیل میرود **فصل ۶** در عقده که فزونیست سخت بر پلک بالا پدید آید **علاج** بقیروطی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم داخلیون نهند و انچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نماید **فصل ۷**

در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده در چشم خلد آنرا شعر منقلب گویند وآنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند وآنجا را بنوشادر بخارند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب اسپغول مالیدن منبت را خدر کند واگر موی منقلب باشد بعسل و بق باموهای راست آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را بآلتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج است و جباطه و تشمیر نیز تدبیر وی است **فصل ۸** در انتشار الاهداب یعنی ریختن **علاج** اگر فساد غذا باشد بواسطه غلبه سودا تنقیه خلط مفسد نمایند واگر از ضعف جاذبه آن موضع بود واین عقب قرانیطس و تبهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و باسلیقون و روشنائی کشند که شدید التقویه اند واگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تجفیف کوشند واگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند **فصل ۹** در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه **علاج** بعد تنقیه بلغم برگ لاله دشتی بروغن زیت بمالند و روشنائی بمیل بر مژه کشند **فصل ۱۰** در جرب الاجفان یعنی فزونیهای خرد با خارش که در باطن پلک پدید آید **علاج** حسب ماده تنقیه نمایند و بزرور بنفسج کشند **فصل ۱۱** در برد و آن رطوبتیست غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر بدن افتد **علاج** بقیروطی و داخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند والا بدستکاری بردارند **فصل ۱۲** در صلابت جفن و غلظت آن سختی چون در پلک افتد کشادن و پوشیدن چشم دشوار می شود **علاج** در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و بالعاب مرخیه واین را جسا العین نیز خوانند وآنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود مسمی میشود به یبوست العین **فصل ۱۳** در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

خصوص که کناره بیشتر سطبر شود **علاج** در ابتدا ماءالفواکه کافیست و سماق در گلاب خیسانیده آب او چکانیدن و شب و خرفه و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن لازم الی و بعد از زمان و غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمر لین کشند **فصل ۱۴** در قمل الاجفان یعنی سپش که در مژگان افتد آنرا که بسیار خرد بود صیبان و آنرا که بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که آگنده باشد قردده خوانند **علاج** بعد تنقیه بدن پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود گرفتن بگیرند الا آب بیکه شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل در زیبق گذارند تا بوی سیماب در وی اثر کند پس بآهستگی بر میل دست گردانند تا جزوی از سیماب بآن بماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیة قمل بکشند **فصل ۱۵** در شعیره که ورمیست بشکل جو در کناره پلک پدید آید **علاج** تنقیه نمایند در ابتدا رادع و بعده شمع گرم و داخلیون بنهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون برآمدن بدهند زمانی و زود بند نکنند و بعد آن ذرور اصفر پاشند **فصل ۱۶** در توثة الاجفان و آن فزونیست بر شکل توت اکثر در باطن پلک زیرین میشود **علاج** بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال و بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب او بچکانند **فصل ۱۷** در تحجر جفن و این از برده غلیظ تر باشد **علاج** تنقیه کنند و بقیروطی نرم نمایند و اگر تحجر مشابه دمل بود آنرا کدر نامند **فصل ۱۸** در قروح الجفن **علاج** اول عدس و پوست انار و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه با زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود **فصل ۱۹** در تهبج اجفان یعنی انتفاخ پلک **علاج** اگر بسبب ضعف احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن تقویت احشا کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند **فصل ۲۰** در ثولول پلک

علاج تنقیه سوداکنند و شونیز و نمک بسایند و بر سر که طلا نمایند و اگر زرد و زود و بموچینه گرفته بناخن گیره برند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک پاشند تا خون بایستد **فصل ۲۱** در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک بخارد و وانماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است **علاج** رگ زنند و مسهل صفرا دهند و بشیاف عدسی مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲۲** در نملهٔ پلک و آن بثور خرد سوزان است که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد **علاج** تنقیه صفرا کنند و حضض و مر طلا نمایند **فصل ۲۳** در سعفهٔ پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند **علاج** رنگ او اگر اغبر بود مسهل سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده سیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد شرط نمایند و باشکو بخارند تا خون برآید و سرمهٔ روشنائی کشند **فصل ۲۴** در سلعهٔ پلک و آن جسمیست فرو از پوست و گوشت جدا **علاج** بعد تنقیه دستکاری کنند **فصل ۲۵** در زرقت و خضرت جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید **علاج** اگر جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب طلا نمایند و الاسفال نو سیر سودان آب اندا و طلا کردن ازالهٔ کبودی مینماید **فصل ۲۶** در غرب یعنی ناصور گوشهٔ چشم که جانب بینی است **علاج** بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و در وقت چکانیدن اول باید که قرحه را از پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر پزند و زعفران قدری آمیزند و گذارند که تا سر واکند **فصل ۲۷** در حکهٔ آماق و اجفان یعنی خارش بلا بثور که در گوشهٔ چشم و در پلک پدید آید **علاج** تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بر روغن گل ضماد کنند

نمایند و اگر تنقیهٔ نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون و کحل عزیزی کشند **فصل ۲۱**
در غده یعنی زیاده شدن گوشت گوشهٔ چشم که طرف بینی ست **علاج** بعد تنقیه جهت
افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند همچو ظفره و بعض قطع ذرور
پاشند تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زردهٔ بیضه بروغن گل طلا نمایند
و بمرا هم مندمل باید کرد و بعون الله تعالی **باب ۴** در امراض اذن یعنی گوش باید دانست
که وی عضوی شریف است زیرا که آلهٔ شنوائی ست و حس شنوائی بر همه حواس
فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا در گوش در
امراض مادی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برد بالفعل عصب
سمع را ضرر دارد **فصل ۱** در وجع الاذن یعنی درد گوش **علاج** اگر درد بسبب
ورم یا قرحه بود بیانش علیحده می کنیم و اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه
در مادی و ایضا در سافج حار باید کرد و تعدیل در سافج بارد کافی ست و در مادی
بعد تنقیه نیز و اگر سبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود
و جهیدن بر یک پای دست بر گوش تا دف نهاده سر بدان طرف نگون ساخته آب را
و دیگر اشیاء سیاله را که در آمده باشند برون می آرد و اگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش
مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی در اثر تمام آب را نشف کند و اگر بسبب
تولد کرم در گوش بود بخار و دغدغه کند و احیانا تا بر آید **علاج** برگ شفتالو را جوشانیده
آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرند پس از ... فتیله
سازند و بسر ریش آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد برون آرند و آنجا که قرحه
باعث کرم بود بتدبیر قرحه کوشند **فصل ۲** در ورم گوش **علاج** بعد تنقیه نظر کنند

صفت روغن خوبی ...

کذا فی المخزن

که آماس درون ثقبه است یا برون اگر درونست فتور در سمع و شدت درد و لزوم تپ
بیباشد نرد که دوائی مرکب باب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش و شیر از پستان
از ترکیبات حنین بن اسحق المتطبب
دوشند تا درد بایستد و اگر نایستد لعاب حلبه یا تخم کتان بچکانند تا ریم کند و بپالایند
پخته شده و اگر بیرون ثقبه است ورم بنظر می آید و تپ لازم نیباشد و درد شدید نمی بود
و درین استعمال رادعات منهی ست و عند شدت درد پارچه در آب گرم تر کرده تکمید
توان کرد و نمک گرم نیز بعد دواء و ز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته بر ورم نهند
تا تحلیل ماده کند فائده انچه گفته شد بورم گرم مخصوص ست اما ورم بارد درون صماخ
بود یا برون مبطل سامعه نمیشود و درد قوی و تپ مادی نمیباشد اما ثقل و تمدد لازم ویست
و روغن ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تمام دارد در باره فصل ۳ در قرحه گوش و
نشانش تقدم ورم است و بر آمدن ریم علاج شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده
بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور نمایند یا بروغن گل آمیزند
و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جندبیدستر جهت اصلاح افیون
بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیزے آمیخته بچکانند فصل ۴ در طرش و وقر و صمم نقصان
سمع را طرش و بطلان ادراک را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاہے یکے مرادف
دیگرے آید علاج حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بتفاریق نمایند اگر تنقیه
مطلوب باشد و انچه روز بحران مے افتد محتاج تدبیر نیست و انچه از کبر سن افتد یا
مولودے بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره
در گوش چکانند نفع دهد فصل ۵ در دخول الحصاة یعنے در آمدن سنگریزه و مانند آن در
گوش علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون خواهند بیایند دهن و بینی

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب در آید چوب بادیان
قدر وجب گرفته بر یک طرف او پنبه بندند و بروغن آلوده برافروزند و طرف دوم
او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت و دخول حیوان
صغیر را آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند **فصل ۶**
در طنین و دوی آوازیکه درون گوش میشود اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ
بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازالهٔ آن فرمایند و اگر از ذکای حس بود کله پاچه
هریسه خورانند **فصل ۷** در انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا
بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربهٔ قویه بود خون از فصد اندک گیرند
و هر چونکه باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و در بحرانی تا که
خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از لسع حیه زراقه افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند و صبر
و مغاث و اقاقیا و راتینج و حنا ضماد سازند بجانب تمائل کسر تا عضو را بهیئات اصلی
آرد **فصل ۹** در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد
تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده برفاده و عصابه محکم ببندند و اگر درد باقی
باشد پیه بط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند **فصل ۱۰**
در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شیانه
و بر بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند و آنموضع را بشیر زنان بشویند و مردار سنگ
در قنبیل نرم سائیده بپاشند **فصل ۱۱** در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج
افسنتین در سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند **فصل ۱۲**

در هرب الاذن یعنی گریختن ورنجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ کوشند باغذیه وادویه مقویه وشموم باب ۵ در امراض انف یعنی بینی بدان که دریخ بینی دو راه است یکے بدماغ میرود ویکے بحلق فصل ۱ در خشم یعنی بطلان شامه وسببش اگر از برآمدن گوشت زائده بود در مجری آنرا بواسیر الانف گویند وجدا بیاید واگر حدوث ورم یا وقوع سده بود از خلط از انچه لازم هر خلط ست معلوم میشود واگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار وبارد ظاهرست وتابرآمدن ماده ضرر ور علاج حب سبب تدارک نمایند وانچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج کمتر علاج پذیرد فصل ۲ در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد باوجود آمدن بوی واین سه گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز بوهاے مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضے بوها شمیده شوند وبعضے واین از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط وبدبونه یا برعکس علاج تنقیه دماغ نمایند واگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند وبعده آنجا که خوشبوئی محسوس می شود فقط جند تسعیط کنند وآنجا که بدبوئے مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر بیماری در ابتدا بود وبعد از مان در اول مشک ودر ثانی جند فصل ۳ در بواسیر الانف یعنی گوشت زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند وزلو نهند ومسهل دهند پس از ان زنگار واشنان قصارین مرهم سه برابر مرهم ساخته وفتیله بدان آلوده برآن گذارند تا بزداید واگر سود ندهد قطع نمایند باآهن یا برشته موئین گره دار که از بینی بسوی حلق درسمے آرند وآنرا میکشند تا فرو فی زده شود بعده مرهم اسفیداج استعمال نمایند فصل ۴ در بثور الانف علاج تنقیه نمایند وآنجا که صلابت

واشته باشد موم روغن نرم سازند واگر تحلیل نیابد بشرط زنند و بمرهم اکال بزدایند پس بمرهم سپیده مندمل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف **علاج** ریش بینی اگر تر بود رگ زنند و مسهل دهند پس مردار سنگ بروغن گل بمالند واگر خشک بود موم روغن مالیدن کافیست **فصل ۶** در رعاف یعنی برآمدن خون از بینی **علاج** بازو وران وانثیین واذنین وثدیین بستن وپس سر حجامت کردن وهمچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ آید وسرگین تازه خر افشرده دو سه قطره چکانند و خانهٔ عنکبوت در سیاهی تر کرده و بغبار الرحی آلوده در بینی در آوردن و سریش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن حبس خون مینماید واگر خون غالب بود رگ زنند وحسب حال خون بر آرند اندک اندک یا یک دفعه و به تغلیظ خون کوشند بشربت عناب وامثال آن وعدس وبرنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ است **فائده** اگر رعاف در تپ یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانیست یا نه اگر بحرانی باشد زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی باشد واگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** هر گاه در امراض دماغی تبر عیف حاجت شود بآلتی که باین کار مخصوص است درون بیخ بینی بخراشد واگر کندش وموی زهار فرفیون کوفته و بزهرهٔ گاو سرشته فتیله سازند و در بینی در آرند خون روان کند **فصل ۷** در بخر الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن **علاج** اگر سبب وی بثره یا قرحه بود تدبیر وی کنند بدانچه گذشت واگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی دهد واگر از تعفن خلط معده بود که بخار از آن بانف آید تباهی معده شاهد بود تدبیر وی تنقیهٔ دماغ و معده بود و سکنجبین در غورهٔ خردل غرغره کردن

وچیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل ۸** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی **علاج** اگر خوف ورم بود زود رگ زنند ودر جمله باصلاح هیأت انف کوشند بنوعی که مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم بر آید وبعد اصلاح صورت او بدست صبر ومغاث واقاقیا ومر باریک ساخته وبآب لسان الحمل سرشته وبر کاغذ نهاده بالای بینی چسپانند **فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن **علاج** روغن گل خوشبوی در بینی کشند وآب شیرین نیمگرم بر سر ریزند وروغن نیمگرم در گوش چکانند ودست و پای وچشم وگوش وکام بمالند واگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند وآب چکیدهٔ او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت ست وافراط باعث آفت **فصل ۱۰** در جفاف الانف **علاج** خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند واگر از یبوست بود مرطبات ودوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد واگر تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان وجز آن **فصل ۱۱** در حکة الانف یعنی خارش بینی **علاج** اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد همیشه شود تعدیل مزاج دماغ کنند واطریفل دهند واگر مقدمهٔ زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست **فائده** اگر چیزی از خارج در بینی در آید وبند شود روغن چکانند وبمالند وعطسه آورند تا بیرون افتد وبسیار باشد که از راه حلق بر آید بی تصدیع **باب ۶** در امراض لسان ودهان **فصل ۱** در ورم لسان یعنی آماس زبان **علاج** حسب سبب تنقیه نمایند وبعده غرغره فرمایند ودر دموی وصفراوی تا که سه روز نگذشته بشیرهٔ کاهو وکاسنی وخرفه وعنب الثعلب وبعد سه روز بآب کرنب وعنب الثعلب ولعاب

تخم کتان بہم آمیختہ ودر انحطاط بطبیخ بابونہ واکلیل الملک وبنفشہ ومغز خیار شنبر آمیختہ ۱۲ و
در بلغمی بعسل تنہا یا صعتر وایارج آمیختہ ودر سوداوی بطبیخ انجیر وحلبہ وروغن بنفشہ
ومغز فلوس آمیختہ ودر سوداوی کاسنی وکشنیز اکثر در دہن دارند تا سرطان نگردد
از استعمال ادویہ حارہ وغرغرہ کہ در بلغمی وسوداویست مفید بوقت از ابتدا وانتہا
وانحطاط نیست بخلاف غرغرہ ورم گرم واگر سبب ورم شرب سم بود علاج سم نمایند
فصل ۲ در ثقل اللسان یعنے زبان گرانی کند وادای حروف چنانچہ باید
بظہور نیاید واگر سبب قوی بود احصلا بر تلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند و
تدارک آن فرمایند وآنجا کہ استرخا بود بنگرند کہ فتور حواس وفساد در دماغ ہست یا نہ اگر باشد
تنقیہ دماغ باید کرد وبعدہ بوج وخردل زبان را مالند واگر نباشد انچہ در باب فالج
ذکر یافت بعمل نمایند وانچہ از گسستن عصب وعقب تشنج استفراغی افتد علاج نپذیرد
وآنکہ عقب سرسام افتد ومزمن شود بدستور اما قبل از ازمان ملح اندرانی ونوشادر
مالیدن تا لعاب آرد شفا می بخشد ومحجمہ ناری زیر زنخ نہادن در استرخائی نفع تمام دارد
فصل ۳ در عظم اللسان یعنے بزرگی زبان واین را دلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت
غلظ از دہن بیرون افتد علاج اگر دموی بود رگ زنند وترشیہا مالند تا لعاب آرد واگر بلغمی
بود بعد تنقیہ بلغم نمک وسرکہ مالند فصل ۴ در استرخاء اللسان وعلاج وی در ثقل گذشت
فصل ۵ در تشقاق اللسان یعنے کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبہ خشکی دماغ باشد
مرطبات دہند وقیروطی وروغن بنفشہ مالند وتعدیل دماغ کوشند وکف چنار کہ بریدہ
بہم سے مالند برسمے آید مالیدن نفع تمام دارد واگر از بخار معدہ باشد فساد معدہ
گواہی دہد وآثار یبوست دماغ وبیخوابی نبود تدبیر وی تنقیہ معدہ است

وسپستان دردهن داشتن وانچه دربیی ست بکاربستن **فصل ۶** درجفاف اللسان یعنی خشکی زبان **علاج** اگراز گرمی وخشکی بود مرطبات دهند وبمالند ولعاب بهدانه باآب نیلوفر وشکر آمیخته دردهن داشتن اثر تمام دارد واگر خلط لزج برسطح زبان گراید و خشک شود چوب بیدر سکنجبین آلوده برزبان بمالند تا رطوبت عارضه زدوده شود واین قسم فی الحقیقة یبوست نیست زیراکه جرم زبان سالم ست ولزوجت آب دهن خاصه اینست و همچنان ازمبردات افزودن زیراکه سردی مزید غلظت میگردد **فصل ۷** درحرقة اللسان یعنی سوزش زبان **علاج** درتبرید کوشند واگرمادی بود مسهل دهند وکافور ریاحی مالیدن اثر تمام دارد وازالعبه تبرده هرچه دردهن گیرند زود تجدید نکنند وبدان ملازم باشند **فصل ۸** درحکة اللسان یعنی خارش زبان **علاج** بعدتنقیه مضمضه کنند باآب گرم وبعده بشیر شکر آمیخته وبعده بسرکه وروغن گل وبمالند که هلیله زرد خاییدن وبرزبان مالیدن دراستفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ۹** درضفدع اللسان یعنی افزونی سخت غده مانند که زیرزبان پیداشود واین ازبلغم لزج افتد یا ازخون که بعد رنختن درینجا اجزای لطیف او به تحلیل رود **علاج** بعدتنقیه نوشادر وزاج سوخته وزنگار ومرباسرکه آمیخته بمالند واگر دفع نشود دستکاری نمایند وهنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دوشریان که زیرزبانست بریده نشود **فائده** گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود وچون پوست بالا شگافند بشابه پاره سنگ برآید ودفع گردد وگاه باشد که فزونی نرم زیرزبان پدید آید وچون بشگافند رطوبت غلیظ برآید وباز جمع آید تدبیرش آنست که بشگافند وپوست آنرا بمقراض تمام بردارند باحتیاط تا بشریان آسیبی نرسد **فصل ۱۰** درفساد ذوق ووے آنست که طعمی ناطبعی سببے آید درذائقه

وقت تناول یا بدون آن و سبب این غلبهٔ خلطی از اخلاط ست و علم بران دال **علاج**
تنقیهٔ خلط غالب نمایند بفصد یا باسهال و بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان
ذوق یعنی هیچ مزه محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت
زبان منفعل نگردد و سبب این علت نفوذ مادهٔ رطب ست در جرم عصب **علاج** بعد
نضج و تنقیهٔ دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر حرارت نباشد
والا گل سرخ و سماق بجوشانند و در طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند و تغرغر کنند **فصل ۱۲**
در تقشر زبان و دهان یعنی پوستهاے باریک جدا شود از دهن و زبان چون بخرقه
بیشتر جدا میگردد **علاج** بعد فصد و اسهال صفرا آس و گل سرخ و گلنار
در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فصل ۱۳** در بثور الفم یعنی دانهاے خرد که
در دهن برآید **علاج** رگ زنند و مسهل دهند و بسرکه در و کشنیز و عدس و برگ
عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض نمایند **فصل ۱۴** در قلاع یعنی جراحت و ریش
دهن که از مادهٔ باطنی بود **علاج** حسب ماده تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی
غرغره کنند بدانچه در بثور گفتم و طباشیر و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند
و آنجا که قرحه بغایت بدبو د بسرکه و نمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر از لذع
سرکه تبرسند زعفران بجاے سرکه آمیزند و اگر از بلغمی بود ماميران و هلیله و عاقرقرحا
در سرکه جوشانند و مضمضه کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و تغرغر ساق گاو
بمالند و گاهے جهت تقویت محل مازو و کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشانند و مضمضه
کنند فائده شیر خشت در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر
تمام دارد و بدستور گاوزبان سوخته پاشیدن **فصل ۱۵** در آکلة الفم و آن قلاع خبیثه

است که زود پراگنده شود علاج انچه در قلاع گفتیم از تنقیه وزدائیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و بعد باز ایستادن قرحه از انتشار فلدفیون بگذارند یا سورنجان تا پاک کند و هرگاه ازین ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر آمیخته فصل ۱۶ در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود وانچه از حرارتست در خلو معده زیاده شود وانچه از برودت است در پری معده وایضاً ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در حالت کاسنی تازه با قدرے نمک نیکوب بخایند و آب او بلع نمایند و در بارد کندر و مصطگی مضغ فرمایند فصل ۱۷ در بخر الفم یعنی بدبوے دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ یا معده آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا گنجد گاه گاهے صبحگاہے در ازاله بخر عجیب قوی مجربست فصل ۱۸ در ورم الحنک یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بے درد علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غراغر که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند باب ۷ در امراض شفت یعنی لب فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص ست علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند فصل ۲ در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در باب امراض دهن گذشت علاج انچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل بندند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا کوفته و بیخته در پیه ماکیان

سرشته ضماد نمایند که مجربست هر دوائی که بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ
بچسپانند فصل ۳ در اختلاج الشفه یعنے پریدن لب علاج اگر سببش در آمدن
خون بود در رگهای لب و مستحیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح
مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد انچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و انچه از
مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و مقدمهٔ قی بود بقی دفع شود و انچه از دماغ
بود مقدمهٔ لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیزست و بمنع حدوث امراض مترقب
کوشیدن فصل ۴ در تقلص الشفه یعنے خرد شدن و کشیده شدن لب علاج
انچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهاے گرم مالند و انچه از تشنج یابس
افتد تدارک نپذیرد و در اطفال انچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست
بستن باشد که اصلاح گیرد فصل ۵ در بواسیر الشفه یعنے فزونی که در لب زیرین
پدید آید علاج تنقیهٔ خون سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند فصل ۶
در ورم الشفه یعنے آماس لب علاج حب الخلط تنقیه نمایند و اضمده مناسبه
بکار برند و حضض با شیرهٔ عنب الثعلب طلا کردن اثر تام دارد خصوص در حار
اما در ابتدا فصل ۷ در بثور لب و علاجش نیز تنقیه است فصل ۸ در قروح
لب علاج بمراهم پردازند فصل ۹ در اکلهٔ لب علاج انچه در اکلة الفم گذشت
بکار برند فائده هرگاه سوی مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند باب ۸
در امراض اسنان ولثه یعنے دندان و بن دندان فصل ۱ در وجع السن یعنے
درد دندان انچه از گرمی بود بآب سرد ساکن شود در اکثر و انچه از سردی
بود بآب گرم رسیدن البته بایستد علاج اگر سوی مزاج ساده بود در حار سرکه

اگر گلاب و در بارد بطبیخ برنج کابلی تمضمض کنند و در مادی بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل
و انچه در پری معده بیفزاید و از فساد ماده معده بود تنقیه معده و تجوید هضم فرمایند و کشنیز
در طعام بیشتر دارند و قی منع ست درین قسم انچه منتقل بود از باد باشد تنقیه باد
نمودن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن بگرم شود و انچه از تولد
کرم باشد تقدم منقب گواهی دهد تخم گندنا و بزر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش
سوزند و بواسطه نی دود آن بدندان رسانند فائده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن فوراً
دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کله در بارد و کذلک بمیل زر یا آهن
داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا انچه شود و با حتیاط کنند تا داغ
بدیگر مواضع نرسد و انچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند
و اگر بیشتر بود بجز کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند
پس بر کنند تا بچشم ضرر نرسد دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قشار کندر باریک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن دندان سببش
اگر تناول چیزی زمخت یا بسیار ترش بود علاج در حار مزاج خائیدن برگ و شاخ خرفه
با تخم او و کباب گرم و یا نان گرم بدندان گرفتن ست و در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز جوز هندی
خائیدن و انچه از باطن بود آروغ ترش و ترشی دهن و بسیاری بزاق گواهی دهد علاجش
تنقیه بلغم است خاصه بقی زیرا که چون درج ندارد کثرت ریزش ماده متصور نیست و بر آمدن
ماده فم معده بقی و اسهال ست **فصل ۳** در ذهاب ماء الاسنان یعنی رفتن آب دندان
و مراد آنست که دندان از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بر مضغ اشیا قادر نبود علاج تنقیه و تعدیل
کوشند و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن در بارد و بر دو روغن گل و کافور تمضمض در حار نفع

بسیار دارد و این ہر قسمے از ضرس ست و تدبیر افتد بیر انیست **فصل ۴** در تاکل و تقبب

و تقبب اسنان یعنے خوردہ شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان **علاج** تنقیہ دماغ

کنند و حضض . مازو و عاقرقرحا سنون سازند و انچہ از افنای رطوبت اصلی باشد ہزال

دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال نپذیرد اما جہت بطور اثر ذبول ترطیب باید کرد

فصل ۵ در حفر یعنے چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و زرد و دہ نگرد دو

این را قلح نیز نامند **علاج** تنقیہ مادہ غالبہ نمایند پس بہ آلت آہنی آنرا بزدایند و بعدہ

سنون نمک و زبدالبحر و سیح سوختہ بمالند تا بقیہ را دور کند و دیگر متکون شدن ندہد

فصل ۶ در تغیر رنگ دندان صفرت و سیاہی و بادنجانی نشان سودا و حضبی نشان

بلغم غلیظ **علاج** حسب مادہ تنقیہ نمایند پس در صفرت آرد عدس باسرکہ و در سودا بیخ کبر و

روغن گل و در بیاض روغن مصطگی باید مالید **فصل ۷** در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان

علاج انچہ در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت مزاحم او نشود اما انچہ از اسباب

غریبہ افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبہ رطوبت و جوش خون و فساد لثہ

باشد فصد قیفال و چہار رگ و حجامت ذقن و ارسال علق بر لثہ نفع تمام دارد و سنونہای

مقوی نافع ست و ہرگاہ دوا سود ندہد و حاجت بکندن آید نخست آن را از بیخ سست

کند بدین طریق کہ بن دندان را بمبضع بیارند پس برگ انجیر باریک کوفتہ با شیر انجیر

خام بمالند دو سہ روز این عمل کردہ بکشند کہ بلا تصدیع منقلع خواہد شد **فصل ۸**

در تزاید السن یعنی آگندہ شدن یا دراز شدن دندان **علاج** اگر غلبہ

خون بود رگ زنند و مسہل دہند و این با دردے باشد و اگر بلغمے بود بے درد

باشد مسہل بلغم باید داد و اگر زیادتے حقیقۃً نباشد بلکہ دندانے صلب بود

چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع آنست بآلت مخصوص این کار
فصل ۹ در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت باز نمیتواند ماند بسیار
در برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا **علاج** تنقیه بدن و دماغ کنند و از
تیز و ترش و شور پرهیزند و بسرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند **فصل ۱۰**
در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان در خواب **علاج** اگر امتلا
بود تنقیهٔ دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند و الا تعدیل کافیست **فائده**
در بیان تدبیریکه دندان کودکان باسانی برآید مسکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند و
مالیدن شیر سگ مجربست بر لثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محل مادهٔ
تکونست و عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیم گرم بمالند و با انگشت آلوده
برین دندان مالند و روی که در رویدن دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه
یعنی آماس گوشت بن دندان **علاج** حسب ماده تنقیه نمایند و تمضمض فرمایند **فصل ۱۲**
در لثه دامیه یعنی برآمدن خون از لثه **علاج** اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود بازو
و عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبهٔ خون بود رگ زنند و بمبردات تمضمض نمایند
فصل ۱۳ در قرحه و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد چهل
روز ناصور نامند **علاج** آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ دهند بمیل
باریک **فصل ۱۴** در نقصان و استرخای لثه بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان
باعث تحریک دندان میشود **علاج** گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم
خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هر یک پنجدرم باریک تر نموده بر لثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت
زائد که بر لثه برآید و بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم **علاج** مرو زاج سبز هر یک باریک سائیده

بر گوشت زائد گذارند تا برزواید **باب ۹** در امراض حلق و لهات و مری و قصبه
ریه حلق مشهور ست لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق مری مجرای آب و طعام
و قصبه ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی آماس ملازه **علاج** حب ماده
تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصاره عنب الثعلب
و امثال آن و در بلغمی بمری و سکنجبین خردل آمیخته و در سوداوی بمغز فلوس در شیر تازه حل نموده
فصل ۲ در استرخاء اللهات یعنی ملازه سست شود و فرود آید و این را سقوط اللهات نیز
گویند **علاج** اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و
گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته
و نوشادر باریک سائیده بکفچه میل نهاده ملازه را بردارند و بر تارک سر سریش بگداخته در سرکه
اسبغل آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشد و مازو بسرکه سائیده بر تارک
طفل نهادن مثل ملازه افتاده است و همچنان گل سرشوی سوخته با سرکه سرشته
و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه با آهن خواه بدوا و استیصال نباید کرد که ابطال
بعض مخارج حروف مینماید از بیخ بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق یعنی در نفس زدن یا در
فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب حدوث آفتی در حلق **علاج** در دموی و صفراوی
نخست رگ قیفال زنند و رگیکه زیر زبانست و باید که خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر
امتلای خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده
اگر حاجت آید اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود پس از تنقیه از آب سماق
و دیگر مبردات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید به آش جو اقتصار باید ورزید
اگر سرفه نبود حموضات بکار توان بست شربا و غرغرة و هرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود و وضع محاجم و ارسال علق بر آن سود دارد تا ماده از نفس عضو بر آید و در دموی حجامت ساقین مفیدست و چون سه روز از امراض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرده و صاف نموده غرغره نماید که نافع ست و هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب بر سر او رسد تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق نخته شود و خود نشگافد از بوره و حلتیت و خرء خطاطیف که در شیر تازه و روغنهای گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بشگافد و بعد شگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام بحریره که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** در درد گلو دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد و زفت و نطرون و خردل با آب سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و بمری و قصبه ریه نریزد و وضع محاجم زیر زنخ لهذا ستوده اند و در بلغمی نیز بحقنه طبع بکشایند یا با دویه مشروبه و با آب ترب سکنجبین عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سوداوی رگ باسلیق زنند و شگاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی گذشت طبع ملائم کنند و بشیر و مغز فلوس غرغره نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب گوفته بخته بروغن نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعیست از خناق که آنرا خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن میکشاید و زبان می بر آرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود و نوعیست از خناق مسمی به ذبحه و اصعب ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم و بلع و بر آمدن آنچه نوشند بتکلف از راه بینی خاصه اینست و هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست و تدبیر اینست که گذشت

فائده آنجا که بلع سخت بود بر مهره دوم گردن محجمه نهاده و بمکند که مری قدری میگشاید و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شکافت بطریقیکه در مطولات مذکورست **فصل ۴** در بثور حار موق که در حلق و مری و قصبه ریه پدید آید علامت بثور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه ریه ازدیاد وجع است عند تکلم و خاییدن از دود و غبار رسیدن نه در وقت مرور غذا **علاج** فصد کنند و آب خوا کلمین کشند و آب چیزی کشند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بثور پخته خواهد شد نضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق غرغره خناقی بیشتر بکار برده باشند **فصل ۵** در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن دیوچه بدانکه بسا آبهاست که در وی دیوچه خرد میباشد و چون آنرا کسی بنوشد آن دیوچه در اندرون حلق یا در درون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد با جمله آنچه در دهن بود و منظور شود از غم و بیقراری توان یافت که غیر ازین مگر دیده نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر اما آنچه در قصبه آویزد دیگر دم از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجره بینی آویخته باشد بکام آید و گاهی دماغ پیدا بود **علاج** آنرا که بتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه ... و آنجا تمام لهذا گفته اند که از منقاش گردن علق بخش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که درو عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بالت نتوان گرفت در درون باشد گل سیاه در غرغره اندازند و دهن بیمار بدان پر نمایند تا از او جدا شود زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و عصاره ... در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه حین جدا کردن ... زود بیرون کشانند و الا

مسهل دهند تا برآید فائده در شرب آب احتیاط لازم است بی دیدن بدون پالاییدن
ننوشند **فصل ۴** در بلع الابرة یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهر است **علاج**
سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت بنجوشے
مسهل دهند و بعد خروج جهت صلاح معده تدبیریکه لائق بود توان کرد حسب حاجت
فصل ۷ در تشبث شوک یعنی تعلق خارهاهی و جزآن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن
در آن **علاج** اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم انبه دست گردن
و بین الکتفین همی زنند تا برآید یا بعده دافتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو
رود و اگر نه انجیر خشک در رشته محکم بسته و اندکی خائیده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند
پس بیکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد و اگر خراش در گلو شده باشد بعد برآمدن
بلعابها و حسوها اصلاح کنند **فصل ۸** در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و
علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و
بزرگ بفراغت خورده شود بیدرد **علاج** تنقیه بلغم نمایند و بطبیخ افسنتین و کندر و سنبل و
بهمن و مصطگی تجرع نمایند نیم گرم و زیر زنخ محجمه ناری نهند یا پای زده جنید و سکنجبین مالند **فصل ۹**
در استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی نفس نیامدن ست یا بعسر آمدن **علاج**
انچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحد ست **فصل ۱۰** در حکاک المری
یعنی خاریدن مری **علاج** قی نمایند و بسرکه کهنه تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند **فصل ۱۱**
در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن ست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج
او آنست که گاه گاه تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان
آید چنانچه در بعضے پیران مشهود ست **علاج** بدانچه در رعشه و اختلاج عامست تدارک کنند

وغرغره دربنجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش
بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم بجنبش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در
سرکه جوشانیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر دهند
تا مزاج شش را صلاحیت دهد وانچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق
حیات میباشد همچون مسکوت را غلط محض ست همین که نفس وی نه بینند حکم موت وی کنند
وتعذیب تدبیر نپردازند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق بوهق یعنی کسیکه گلوی وی بکمند خفه
کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه
اگر ندارد رگ قیفال زنند و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها را بجز دل سوده بسیار بمالند
وچون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه وآب گرم غرغره کنند واگر کف باشد
امید نبود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی انچه بسبب تنگی
مجری بود خناق وانطباق مری گویند وگذشت اما انچه بسبب سوء مزاج مری بود
علاجش تعدیل مزاج ست حسب سبب و وضع اضمده درین مرض بین الکتفین باید کرد
که مری بطرف پشت نزدیک ست وقصبهٔ شش بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری
علاج حسب ماده تنقیه نمایند وتعدیل فرمایند باشربه موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری
ونشان ریش وی لزوم وجع است در مخلش وبطعام تیز وترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود
وعدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد
وبهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد وگاه بی ورم
نیز افتد از ماده حاده **علاج** موم سپید وروغن گل بگدازند وجرعه جرعه بنوشند
بعد ازانکه دو سه روز ماء العسل باشیر وشکر نوشیده باشند وقرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

صفت شربت خشخاش منقول از مصنف
کلان صبح و شام ... صندید و خوب بسازند
آب باران بپزند و بالا بندید ... بود و دو درم من
عناب ... و خرفه و عدس

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و اصلا بر نیامدن آواز **علاج** تحقیق سبب نمایند که از نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود حسب مزاج تدارک فرمایند **فائده** کبابه خائیدن آواز درشت را صاف کند و با قلاقموس و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نشکر و ماء العسل و تخم کتان هر واحد از نیها مصفی صوت

الکلا باب ۱۰ در امراض ریه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه **فصل ۱** در ربو یعنی ضیق النفس و این را بهر نیز گویند و بعضی درین هر سه لفظ فرق کنند بالجمله مرضیست مزمن ذی او وار عسر البرء هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم بود بر آمدن بلغم بسرفه و خرخرهٔ سینه گواهی دهد **علاج** بعد نضج و اسهال شربت زوفا بآب گرم آمیخته بنوشند صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو تولہ و گاه گاه قی لازم دارند طبیخ ترب و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند توابل حار آمیخته و عند غلبهٔ بلغم تخم کتان نیم کوفته و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد و با دویهٔ گرم همیشه نپردازند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن پیه گرده بزور روغن تخم کتان که موم دران آمیخته باشد چرب دارند و آنچه از بخار قلب بود تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد **علاج** رگ باسلیق زنند از دست چپ و لعابات دهند و ملینات نوشانند و اطراف بمالند و آنچه از گرمی ساده بود که بشش افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش تعدیل ست ببردات شربا و طلاء علی الصدر و آنچه از استرخای عضلهای سینه بود لین نبض و نفس بکا یعنی نفس مضاعف گواهی دهد و تا سینه راست نکند نفس نیاید **علاج** روغن نرگس بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دار چینی با عسل تجرع نمایند و آنچه از خشکی

ریه بود وقت آواز و تشنگی و نفع برطبات گواهی دهد علاجش ترطیب ست و با آب زنان مرطب
نشستن نافع تر و شیر بز نوشیدن سودمندتر و انچه از برودت شش بود تنفس راز سردی
گواهی دهد و علاجش تسخین ست و انچه از باد باشد که در منافذ نفس درآید عدم گرانی و مرض
بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد ست به تنقیه و تعدیل و شبت
و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و غلاسفه خوردن نافع و انچه از ورم شش و حجاب و کبد
جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور بیاید و انچه از خناق بود گذشت و انچه
از امتلای معده بود در پری معده خواهد آمد علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید
هضم و نوع علیست ازین مرض که صعب ترین اقسام ست و تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید
و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم
که در مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲** در سعال
یعنی سرفه انچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل ست
و انچه از خون بود با عظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اگر گرمی در جگر
بود اطفای او بمبردات نمودن و بنقوع تلیین کردن در همه حال مفید و از انچه از ریختن ماده
رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزله است و بطبیخ
کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و انچه از ریختن ماده بر شش بود
از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و برآمدن خلط لزج بسرفه شدید و گرانی سینه و عقب
زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک تو شد فست و
رب السوس و فلفل و شکر هر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و انچه از رطوبت شش و سینه بود
بلغم بسیار بسرفه برآید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش از نجث ربو که بهر ربو بلغمی گذشت بعمل آرند وانچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار
و دخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب ست بشرب حسوهای مدهن وتدهین ناف ومقعد
بمسکه وانچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند وانچه از حدوث بثور در ریه بود سرعت
نبض وحرقت بول ونفع از برودت گواهی دهد وعلاجش فصد ست وحجامت سینه
واسهال صفرا وهرچه در بثور حلق گذشت وانچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه
معده وتقلیل غذاست وانچه از معده سودا بود بسبب حصول او در ریه چیزی سیاه وکبود
در سرفه برآید ودیگر علامات سودا گواهی دهد **علاج** حریره سبوس گندم بقند یا عسل دهند
وبعد نضج اسهال سودا نمایند وغذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوسفند سازند وانچه از وقوع
آب وجز آن در حنجره افتد تا که آن جسم غریب بر نیاید سرفه نایستد ومحتاج تدبیر نیست وگاه باشد
که جسم ثقیل بود بر نیاید وبهلاکت کشد ودرینصورت مالیدن سینه وحلق وقی کردن فرمایند
تا باشد که از حنجره وقصبه ریه برآید **فصل ۴۴** در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن وآن یا از
اجزای دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن انچه از اجزای دهن آید به ثقل برآید وانچه از سر آید
به تنحنح برآید وسبکی سر بعد برآمدنش ودیگر آثار گواهی دهد وانچه از حنجره وقصبه ریه آید بتنحنح برآید وکمتر
آید اما در حنجری خون ناب بود وسرفه نباشد ودر قصبی خون کف دار بود یا سرفه ودرد
باشد وانچه از شش بود خون ناصع وکف دار وسپید رو و با سرفه باشد وانچه از سینه
آید افسرده وقلیل باشد وبسرفه شدید برآید ومحل جراحت درد کند وچون بر پشت خسپند سرفه
ودرد غلبه کند وانچه از مری ومعده باشد ویا از جگر یا از سپرز آید بقی برآید ووجود آفت در عضو
بر تعیین عضو گواهی دهد **علاج** آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس
وگل نار ومازو وشب ومانند آن مضمضه کنند وانجا که تعلق زلو سبب باشد تدبیرش گذشت

گذشت وآنجاکه از سر آید فصد قیفال وحجامت نقره وتمضمض بطبیخ مذکور کنند وآنجاکه از
حنجره وقصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند وقرص نفث الدم در دهن گیرند وجراحت قصبه
متعسر العلاج ست مگر آنکه در غشای درونی بود وفقط وآنجاکه از شش آید فصد صافن و
باسلیق وحجامت بر ساق کنند وطبع نرم دارند وحسب حاجت در تعدیل کوشند وعند الحاجة
قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در شش نباشد وآنجاکه از سینه آید فصد باسلیق کنند
وقرص نفث الدم نوشند اندک اندک وایضا بر سینه طلا نمایند وجرح سینه زود به می شود
وآنجاکه از مری ومعده وغیرها آید تدبیرش در محل هر یک مذکور ست **فائده** نافع ترین ادویه
در همه اقسام نفث الدم شادنه مغسول ست یک مثقال در شیرهٔ برگ خرفه یا لسان الحمل
بدهند وبرگ خرفه خائیدن وخوردن مجرب ست وهرگاه خون در شش منفجر دو سرفه
شدید بود بسرکه وگلاب تغرغر کنند واندکی بنوشند واگر سرفه بود صعتر با عسل لیسانند
وخاکستر چوب انجیر با آب آمیزند وبنوشانند واگر جاشا نیز آمیزند بهتر وقوی تر بود **فصل** در
نفث المدة یعنی برآمدن ریم از دهن انچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل
بود یا دبیله معده بود هر یک گفته آید وانچه از حلق وحنجره واجزای دهن آید از خناق ودیگر اورام
این جاها ظاهر شود اما انچه از سینه آید جهت انفجار آماس او علاجش تلطیف خلط ست بدانچه
در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند مترشح شد وموم وروغن بابونه وپیه ماکیان باهم سرشته
بر سینه ضماد نمایند وقطعا چیزی بارد بالفعل وقابض ندهند وشرب مطبوخ زوفا وجاشا وانجیر
واصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد وبگشاید این ضابطه
یاد دارند **فائده** ماده سینه در شش درآمده از راه قصبه برمی آید ودیگر بدفع طبعی جهت
برآمدن مادهٔ صدر واقع نیست وهرگاه مدهٔ شش بدرآید وفضای سینه ریخته جمع شود آنرا احتقان المدة

از فصد قیفال الخ واجازت باخراج خون
وقیست کردن خون
از روی دیا باشد وا انتقال
علاج گر ورنه تجربه ابیست سیند بود وبطبیخ وزن
وسعیت از آزار وعصاره
شیرا آلتیس وسیک آس
ورب ریوبیت قابضه چون
گل ارمنی وکهربا
نافهای شربت قاید سپرو ۱۲ طب اکبر
صفت آن که ببرگ حلو... وخوشتر هم
وزن گل سرخ وصمغ عربی ودم الاخوین
وکهربا از ما بیاه اقاقیا وگلنار
ونشاسته وکتیرا ... آس نیا
وعصاره لحیة التیس ... بیاید
ورب ... لسان الحمل وآب ... خرفه
سرشته قرص ... نمایند
ده دار است ۱۲ طب اکبر
ار بیشش آید وعلامت برآمدن
خون از شش آنست که
خون از شش ... برون بیاید ۱۲ طب اکبر
۱۲ قوله قابضات الخ باید که بعد تعدیل مزاج
ادویه قابضه چون اقاقیه
کندر ... وگلنار ودرد
صمغ عربی وگل ارمنی ...
از هر یک مساوی ... ساینده
بر سینه طلا نمایند ۱۲ طب اکبر
قوله تلطیف خلط ست
الخ ... تلطیف حاصل
شود چوب پاک

طب اکبر جوب سازند ۱۲ با عسل آمیزند
دایره ساکو ... جلو ... السوس
... در آن ... جملو ... بر
... در وهن ... کننده سینه و

قوله حسب ماده موجبه یا بود از نسب که شدت اعراض و قلت آن بحسب سبب شدت مثلاً شدت عطش و ضربان و افراط حرارت و قلت گرانی و مانند آن مخصوص بصفراست و کذلک خواص خون روشن ست وازانکه بلغم از کثرت عفونت بر مزاج تو ذتی مانند آثار مواد گرم در وی یافته میشود و لیکن هر چند که باشد حرارت وی کمتر از حرارت خون و صفراست و گرانی بیشتر و رطوبت لزج بر زبان

گویند و جدا گفته آید **فصل ۵** در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت بود خواه
ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس و درد
و ثقل سینه و حمرت وجه خاصةً رخسارها و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب ماده موجبه
علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد
فصد بمطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بگشایند
فائده جلیله که در اورام ریه و جنب و معالیق (ای تعلقات آنها) و اغشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا
اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده
(ماده که هنوز قلیل ست بجهت بعیده بجذب)
از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر براست بود هم از دست
راست رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر بایمن
بود در وقت تپ رخساره هم از طرف سرخ تر شود و گرانی بطرف ایمن لازم بود و چون بر پهلوی
راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد
به فصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصد ها تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد
جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید رادع در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و ضماد
شوصه در تسکین درد اثر تمام دارد تنقیه چیزیکه در وی قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد
چون دیا قوزا از نهار ندهند و کذلک آب سرد مگر در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و ناگهی
وران کوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هر گاه برای تپ حاجت
ببرودت دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز
مجوز ست زیرا که در ینها جلاست نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود سخت
نافع ست و هر گاه نفس بتواتر آید لعاب اسبغول رقیق یا جلاب یعنی شربت قند جرعه جرعه

اگرچه درین هر سه میشود اما انچه در صفراوی ... ۱۲ طب اکبر قوله بمطبوخ ملین الخ یعنی طبیخ عناب و سپستان و نیلوفر و تخم خطمی و بنفشه و بابونه و ... در ترنجبین در وی آمیخته باشد طبیخ ... ۱۲ طب اکبر معالیق جمع معلاق بالکسر و معلوق بالضم هر چه از وی چیزی درآویزند و معالیق الکبد ... کذا فی البحر و صراح

میزان الطب

ضماد کنند بر سینه ۱۲ طب اکبر ... محللات چون بابونه و اکلیل الملک و خطمی و بنفشه و آرد جو ... ۱۲ طب اکبر

حمید نهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید و درد بایستد و بدانند
حال آماس در هر عضویکه افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود و ماده نخیته شده
بنفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام این اماکن خفت اعراض ست
روز بروز و سهولیت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض ست خصوص روزیکه
پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روزیکه آن ورم
بگشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر اعراض ست و شدت
ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید بالجملہ بعد انفجار
اگر مده خوب برآید بهتر والا مدد دهند بدانچه در نفث المده گذشت و بسیار باشد که پیش از تمامی
نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بگشاید و خون صرف یا با مده خام
برآید و چون چنین اتفاق افتد زود رگ زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و انچه بسبب برودت
بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس
و ترهل و جبهت و انتفای اعراض حرارت اما تپ در جمله اورام احشا لازم ست لیکن در حار
بشدت بیباشد و در بارد بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس ست و تعسر جذب هوا و افزودن
ضیق نفس بمرور ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج
در بلغمی اندر ابتدا آلیین طبخ کنند و رادعات ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود انچه در سعال
بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی بلعاب تخم کتان و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند
و کذلک شیر دختران و طلیات ضماد سازند و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه
سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه و لعده سرفه بایستد و باشد که بسل انجامد عیاذا بالله منها فصل
در سل یعنی قرحه ریه و نشان او وجود تپ دق ست و بروز مده در سرفه و بدانند که مده با رطوبت خام

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مده در آب فرو می نشیند و بر آتش بوی بد میدهد بر
بخلاف رطوبات **علاج** هر چند که این مرض لادواست اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن ست که
بیمار تا دیر بزید و بو علی گفته که زنی بست و سه سال باین علت بزیست و جالینوس گفته هر کرا
اول روز یافتم که خون از شش آمد و علاج کردم بغر شد بالجمله تدبیر کلی آنست که بمجرد وقوع
اینمرض باسلیق زنند از ان جانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر با نزله بود قیفال
نیز کشایند و ماء الشعیر با سرطان پخته و هر چه در تپ دق بباید مناسب ست و بو علی انچه آزموده خورانیدن
گلقند ست که همان سال ساخته باشند اما بسیار خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند
بشرطیکه شکم نبارد **فصل** ۷ در اورام که در حجب و اغشیه بود و معالیق و عضلات
صدر و مایلیها افتد و بدانند که هر ورمی ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب
باسمی مخصوص ست چنانچه ذکر یابد مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا
در حجابیکه حاجز ست در آلات غذا و آلات تنفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند
وذات الجنب صحیح نامند و هر چه قایم بود باغشیه مستبطنه **خانقه** نامند خاصة و اگر
در عضلها که فیما بین اضلاع واقع اند باشد **ذات الجنب غیر خالص و غیر**
صحیح وذات الجنب مغالطه گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را نیز بهمین اسامی
خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف ست باشد **شوصه** نامند و بعضی شوصه صحیحه
ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حائل ست باشد **برسام** نامند
و این حجاب غیر حجابی ست که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز ست و جمهور این حجاب را دیافرغما
خوانند و بعضی متعرض فی المعده والکبد را دیافرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل بسینه است
باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشا و سینه که متصل پشت ست باشد **ذات العرض** نامند

بدانکه از برابر عظام القص آنجاکه غضروف خنجریست حجابی برآمده است و دوشق شده یکی
بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و درانجا
بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این غشا ضرور نمود
فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد
بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرعی
دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع دران پوشیده
نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در جمله
فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس
بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام ست لهذا بعضی از برسام آنرا امتیاز نمیسازند
فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود
بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب
جگر ثقل و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید انتباه هرگاه ماده این اورام نخته شود ظهور نختگی از
اعتدال قوام و نفث و لون او معلوم ست بزودی در آن کوشند که ماده بنفث پاک شود
قبل از انکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه با عسل دادن صواب است
و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث لملاقات الریه تلک الجنب و نشفها منها
بالاستقصار فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد
و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در
اغشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح است
و عدم لزوم حمی در ریحی و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی باشد که مسهل و فصد حاجت

آید و نفع فصد اسیلم از دست محاذی اسرع الظهور ست **فصل ۸** در احتقان مده در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آن منفجر شود و ریم در فضای که خارج از شش ست گرد آید و بسبب کثافت در شش نه در آید ورنه بجانب بول و براز بر آید نشان او تقدم اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار مستحیل شدن بمده و مده نه بر آمدن و تپ لازم بودن **علاج** طبیخ انجیر و زوفا و سپستان واصل السوس و پرسیاوشان و مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود پس هرچه نفث را بآسانی بر آرد دهند و مدرات نیز مفید افتاده باشند تا باشد که از راه بول بر آید و یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده را بشوید دهند و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر بود گاهی مدر و گاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و گرفته شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات سبر دات خارجیه یا داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهر ست **علاج** روغنهای گرم بمالند و چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لازم دانند و حلتیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حشوهای مناسبه و ماء العسل غذا سازند **انتباه** بدانکه شراب افیون و دخان اسرب که وقت گداختن او میشود نیز جمود الصدر آرد و تدبیر وی استعمال مضادست و تکمید بطبیخ حشائش گرم نافع و روغن زعفران در افیونی نافع بخت نافع و روغن قسط در اسربی بس مفید بالجمله وقت تذویب اسرب خود را از وصول او و دودش محترز دارند **باب ۱۱** در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده است تعدیل کافیست و اگر با ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب
آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه مقوی دل باشد غافل نباشد و آنجا
که تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تمهل در علاج نکنند که بعد از مان مشکل میگردد **فصل ۲**
در خفقان یعنی طپش دل و وی چون قوی شود غشی آرد بدانند که اینمرض دوگونه است یکی آنکه سبب او
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش و حجب یا در همه
تن و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و آنچه از لسع و لذع افتد ازین قبیل ست **علاج** در
مشارکی اصلاح عضو ماوف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
بدانچه در کلیات گذشت و آنچه از ذکاء حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط استفراغهای
معتاد و غیر معتاده شود با دویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند **فائده** کسی را که خفقان گرم بود
شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر ست و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بمزاجها در غشی بیاید
و تعلیق سنگ یشب بر فم معده بالخاصیة نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بیهوشی هرگاه
اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است
یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح محتقن گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چونکه بود ضعف
می آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع ست هر کدام که مفرط باشد
و اسباب احتقان امتلای مفرط ست خاصة از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متکون
گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که بدل آید
یا در رگهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم اذنی القلب مفصل بیاید **علاج**
در حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شماً و جوراً

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون مشک و امثال
آن بویانند و کذلک در چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند و محروری را گلاب و آب
سرد بر روی و سینه زدن در انتباه اسرع ست اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا بر آمدن
خون مفرط و جز آن که موجب برودت بوده باشد گلاب و آب سرد بر روی و سینه وی نزنند و
درینجا بوی کباب خصوص از مرغ و بوی نان گرم و وجوز بار اللحم با قدری شراب و تدهین فم
معده بروغن گرم کافیست و در کثرت عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع ست
بشرطیکه سبب کثرت انفتاح مسام باشد بواسطه حرارت و بهر چون که باشد جهت قبض
عرق برگ مورد خشک کوفته و بیخته بر بدن مالیدن و ماز و جز آن قابضات همین اثر دارد
و در وجع بهر تسکین او فلونیا دهند اگرچه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی غثیان یا فواق
بوده باشد قی کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که
مضرت و در لسعی ولدغی تریاق و فادزهر بدهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر
قطعاً نشامند و در امراض رحم گفته آید که اشیای بدبو شمیدن و چیزهای خوشبو در رحم مالیدن
علاج انیست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و مفیق انتباه اینهمه تدبیر وقت
بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب تدارک کنند مثلاً در سوء مزاجی تعدیل
و در امتلائی تنقیه و در استفراغی احتباس و آنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماوف کوشند
فائده زردی رنگ و برد اطراف و ضعف نبض لازمه غشی ست و اگر قوی بود چشم نیز باز
نشود و بهر چه که باشد مغشی علیه را که ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهر ست که اینهم
لوازم غشی ست در سکته نباشد و از سبات نیز بهمین وجه تمیز دارد و غشی که از قوت حس دل
افتد باندک سبب پیدا آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان ادویه که بدل مخصوص

اند انچه قریب باعتدال ست یاقوت ست وفیروزه وزر ونقره وگاوزبان وانچه گرم ست
در دوم ست وجدوار ومشک وعنبر وزرنباد وابریشم وزعفران وبهمنین دو قرنفل وعود خام
وبادرنجبویه وتخم او وشاهسفرم وتخم او وقاقله وکبابه وپوست ترنج وساذج هندی
وراسن وانچه سرد ست مروارید ست وکهربا وبسد وکافور وصندل وطباشیر وگل مختوم
وسیب وکشنیز وازمرکبات مفرحات یاقوتیه ودواء المسک وبهر رطب ویابس ازین
ادویه حار وبارد وهرچه ضد سبب بود بکار توان بست وبدانند که مبالغه در تبرید دل
اگرچه حرارت قوی بود منع ازان ست که قدما قرص کافور بے زعفران در حرارت
دل تجویز نکرده اند باآنکه بتدرق نیز ملحوظ ست چه بصاحبت زعفران قوت ادویه سرد
زود بدل میرسد وطبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید وبرودت ادویه را
باصلاح جرم دل **فصل ۱۹** در ورم اذنی القلب یعنے آماس دوگوش دل وپوشیده
نیست که بر سر دل دو افزونی ست که نسیم ازان در مے آید وانهارا اذنی القلب نامند
هرگاه روح باطالت امراض تحلیل مییابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد وجزو عضو
نمیشود واحداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم گرم
در دل بود یادر غلافش یادر اذنش فی الفور سبک شد اما ورم سرد که در گوهر دل بود وے
نیز مهلک ست لیکن انچه در غلاف یادر گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک
نموده آید والا روز بروز لاغری مے افزاید تا که بهلاکت مے انجامد ونشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک بفم معده ودر اکثر حالتے شبیه بغشی پیدا شدن ودل منبسط
ناگشتن وچشمها بتهیج وروے بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه واکلیل وپرسیاوشان
وسبوس گندم بر سینه وفم معده ریزند وکذالک ادویه محلله ضماد نمایند وبالجمله

[illegible] بابونه واکلیل وتخم کتان وبرگ خطمی [illegible] زعفران ضماد [illegible] ۱۲ الطب الکبیر

تقویت قلب کوشند و بدانکه ورم سرو که در غلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوشت او افتد قلیل الشدہ ست و غشی وی سبکتر **فصل ۵** در علت دخانیه و این آنست که در یابد بیمار و گوید دود از دل بر مے آید بیالا و چون بسیار شود غشی آرد و سوبر فکر **علاج** وتنقیه سودا کوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل و عند حصول این حالت غشی میشود و لعاب از دہن میرود و باز اندک مدت افاقت رو میدہد **علاج** در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا دہند و مفرحات دل و دماغ را تقویت نمایند و تریاق کبیر با کثیر النفع دانند **فصل ۷** در تقبض القلب و وی آنست که بیابد مریض که دلش میفشارد و از شدت الم بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بیهوشی تشنج در روے مے افتد حبت درد و عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه **علاج** تحقیق سبب نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند و تنقیه صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در زائل نفع تمام مے دارد **فصل ۸** در قذف القلب و وے آنست که پندارد گویا دل برون مے آید و این از ماده خونی افتد یا صفراوی و تغیر لون روے حسب ماده درین وقت لازم ست **علاج** باسلیق از یمین بکشایند و مسهل صفراوی و گلاب و عرق بید مشک و شربت صندل بدا ومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دہند **فصل ۹** در جذب القلب و وے آنست که پندارد دل فرو کشیده میشود و سبب این حصول خلط ست در معالیق جگر و گاہے باشد که باینحالت الم خفیف و حالتے شبیه به غشی نیز افتد **علاج** حسب الخلط تنقیه کنند و تلون وجه مریض در آنوقت بر خلط دلالت کند **فصل ۱۰** در احتواء الرطوبة علی القلب و وی آنست که پندارد که دل در آب افتاده است و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قدما از انواع خفقان

شمرده اند و سبب این مادهٔ رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط ست بند شود علاج
ایارجات و هند و گل سرخ و سنبل و زعفران بآب بادرنجبویه بر سینه ضماد نمایند و ریاضت
فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست فائده گاه باشد که رطوبت
مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و نشان وی آنست که دل منبسط نشود و نفس
مختلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات
است بر سینه تا ازاله یبس کند پس باستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب بنظر داشتن و بدانند
که دل شریفترین اعضاست در علاج او مهلت روا نباید داشت باب ۱۲ در امراض
ثدی یعنی بیماریهای که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده که چون
خون دران آید سپید شود چنانچه در خصیتین منی شود فصل ۱ در قلة اللبن یعنی
کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ خون است یا اطالت
مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید هاضمهٔ ثدی را عاجز در هضم رو نماید سوم
فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل این انواع سوء مزاج ظاهر ست علاج در کمی خون
انچه خون بیفزاید چون شیر در زردهٔ بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال
بدهند و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستوریکه معلوم ست
و بدانند که رقت و صفرت و حرقت شیر از صفرا است و شدت بیاض و مائیت قوام و
عفونت آواز بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا
تا آنجا که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور گردد فائده هرچه مزید منی ست شیر نیز بیفزاید
و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب
ست فصل ۲ در کثرت در ور لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج در

تخفیف کوشند و مدر اث حیض سود دارد و این دوا نافع است لک و مرداسنگ هر دو بروغن گل
بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ اسپغول کوفته همین عمل کند اما در غلبه
برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند **فصل ۳** در اورام و تمدد پستان

علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در مثانه حیوان کرده تکمید کنند و عنب الثعلب کوفته
ضماد نمایند و بعد سه روز انچه در تجبن اللبن بگویم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته
ضماد نمایند و بر شته یا بابونه کوفته با آب بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق
مرعی دارند **فصل ۴** در تجبن اللبن و ثندی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون
شیر در پستان بندد و ورم آرد در اکثر و سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ
سازد و از تحلیل لطیف یا برودت مفرط که شیر را بیفزاید یا نه بر آمدن شیر که بسبب در ماندن
غلیظ شود **علاج** حسب سبب تدارک نمایند چنانکه در ورم گذشت و در آنجا که نابر آمدن
شیر سبب بود خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم
ریختن است و مکیدن باهستگی تا همه شیر بر آید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود فساد لون ورم
ولون و طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر پزاندن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم اوو بابونه
جمله برابر کوفته پخته با آب چقندر یا با آب خالص سرشته در روز دو سه بار این ضماد تجدید نمایند
و بعد پختن اگر بدوای منفجر بشگافد فبها والا باهن بشگافند **فائده** گاه باشد که شق تخفیف
کند و بموضع ریم نرسد خون صرف بر آید و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در چنین وقت جراح
واثق تر سد و شق را عمیق کند تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان و دهان
است بکنند که علاج ریشهای نازک یکسانست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها
استعمال نمایند **فصل ۵** در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان **علاج** بنوماش بکوبند

دو آب برگ بید و بسر شده و ضماد سازند در ابتدا و بعده انچه مناسب باشد و اگر ورم آورده باشد
بعلاج آن کوشند فائده در تدبیر کمیه پیشان را سبز رگ شدن ندهد شب یانی سوده بروغن
زیت در هاون سرب بسایند و همیشه طلا نمایند و هر چه در تعظیم الانثیین باید تدبیر است

باب ۱۳ در امراض معده فصل ۱ در سوء مزاج معده علامات حرارت و برودت
ظاهر ست و همچنان آثار ساذج و مادی باهر و لازمهٔ حار ساذج ست که غذای لطیف و
قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین ماده خوب
میگوارد و بدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن
ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف انچه از صفرا بود یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل
شود علاج در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت و بدانند که قی
در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد تنقیه
آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزله دماغ و سوء مزاج
جگر یا سپرز گواهی دهاز آن و فصد قیفال در دماغی و باسلیق ایمن یا از اسیلم آن در جگری
اثر مندست و کذلک از ایسر در طحال فائده بسیار باشد که معده پاک و قوی بود و لیکن
در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و این بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع
و نایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر اینان صباح لقمه ترش خورانیدن ست
و معده را خالی ناگذاشتن ست و در سوء مزاج مادی خاصه که ماده در جرم طبقات
معده نافذ شده باشد بهترین مقیات ایارج فیقراست خصوص با شراب افسنتین یا با ملیل
زرد و ماده از عمق معده مستفرغ میسازند فصل ۲ در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود
گذشت و اگر ورم یا قروح بود علیحده می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر و نفخ شکم و

بعد استقرار غذا در قعر معده در دو جانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیر بوا در
گلاب بجوشانند و بنوشانند و پودینه خاییدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد
غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند و تجوید هضم در جمله لازم شناسند و محجمهٔ ناری بر معده نهادن
فوراً اثر رسید هد فائده سکنجبین با آب یا گلاب آمیخته در اکثر اثر تمام رسید هد او جاع معده را از هر
سبب که باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده در و بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزے خشک
زاده شود و بنا بر منع تحلیل سکونی دران دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد
که ماده در و حار بود چیزی گرم خورده شود و بنا بر تحلیل ابخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود
که ماده بارد بود و این هردو مغالطه است آخر ضرر رسید هد پس واجبست که بآثار دیگر تحقیق نمایند
و باینچنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را بکمیت یا بکیفیت
لاذعه علاجش استخراج آنست بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا
کنند و در آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح الکیفیة دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علامتش
غلبه درد است بعد غذا خوردن و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشدارو
نافع ست و اگر موجب ضعف اجتماع سواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین
قرص انیسون و اگر قوت حس معده بود علامت او ظهور درد ست بهر اندک سبب چون بخار طعام
و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذلک در فعل معده قصوری
نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشرب آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعیست از
درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در
شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات از جوع و تولد باد ازان دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده ریزد
سوم آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده ازانچه باید به کیفیتی حاد مکیف شده

نشان ریحی خفت از آروغ ست واز دیگر آثار معرا بودن ونشان صفرا وسودا مکرر گذشت و سوزش سر معده در سوداوی می باشد **علاج** در ریحی تنقیه وتقویت نمایند و در صفراوی تعدیل وتنقیه وفصد اسیلم از دست راست و در سوداوی اگر کثرت ماده بود تنقیه و فصد اسیلم از چپ کنند واگر ذکای حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند **فصل ۳** در ضعف الهضم وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه واحد ست لیکن اگر سبب ضعیف ست ضعف هضم آرد واگر قوی نیست تخمه واگر متوسط ست سوء هضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده ماند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته ونشان سوء هضم آنست که غذا هضم تام نیابد وبا فساد بود وتخمه آنست که اصلا هاضمه در غذا تصرف نکرده باشد وهمچنان بر آید بقی یا اسهال **علاج** حسب سبب تدارک کنند **فائده** هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست ودو ساعت تندرستی نباشد وبدانند که سکنجبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده در وے آمیزند همه علتهاے معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد در یک من سکنجبین یک اوقیه زنجبیل میکنند وحسب حاجت میدهند **فصل ۴** در هیضه واین مرضیست که مواد فاسد غیر منهضم از بدن معده آید وباسهال وقی بر آید بشدت تام وباشد که قی نیاید وهمگی ماده باسهال مفرط بر آید لیکن از غثیان خالی نباشد واگرچه این مرض حاد ست وخطر دارد لیکن افراط اسهال وشدت ضعف وسقوط نبض وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست بتدبیر نیک زود همه عوارض زائل میگردد خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض نترسد **علاج** از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه بر آید بقی یا باسهال وزود وبند نکنند بلکه اگر واثنا که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیات ومسهلات مناسبه وعند خوف

ضعف حسب مزاج حبس نمایند و قشر لیمون در دهن داشتن جالبس ست و آنجا که تشنگی و
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها نهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد دارند بدانکه
هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هرچه بغذا ماند نخورانند مگر وقت ضرورت
و خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و ناخوردن نیست
و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر
ولطیف تر دهند **فائده** مغالط. در عوام افتاده که هرگاه آخر شب قریب بصبح قی
کنند ازان سخت می ترسند و بلاتحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرمیها
میدهند و به تپ و بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا ازکاری
گویند و حدوث وی مهلک ست و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود خواه
روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله
قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن داشته باشد تریاق فاروق مناسب است
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد با روغن کنجد
به جوزبویه سائیده بر بدن مالیدن بگرم اثر تام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت
طعام سبب هر دو واحد ست لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتهای می آرد و اگر قوی ست
اصلا آرزوی طعام نماند و اسباب وی بسیار ست یکی سوء مزاج سادج حار یا بارد که
در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان
سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر. و معده چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع
تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا در وی یا در ماساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذیکه میان
سپرز و فم معده واقع ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات سادج

وماوی وجز آن ظاهر ست اما انچه از نار نختین سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع سده در مجرای وانچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در دماغ سلامتی افعال معده بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که انچه از نار نختین سودا باشد چون ترشی خورانند اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص و رگها همچنان از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده ذکی الحس ست متاثر میشود ازین درخواست و همدرین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبردار میگرداند و درهم میناید اجزای آنرا و این حالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری ازین امور فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه و در تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ و سپرز و معده تنقیه سپرز و تدبیر عظم الطحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیراکه عصبی از دماغ بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم و جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال انچه مناسب ست توان کرد و اگر دیدان امعا مسقط شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند و کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب تدارک نمایند **ذکر ادویه مشتهیه** سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز که و پیاز یا سرکه و ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله را مے افتد و این را وخم نیز گویند زنی را دیدم که بخوردن پنبه و گاه غذا ارز و داشت تا بحالیکه سبب این اجتماع خلط فاسد است در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد

ماده در اکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب او فرو بردن
آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد و ورمیکند از جوامل و غیر جوامل و استخوان دراج و تدرو
و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه و زیره خائیدن و آب او
خوردن نافع ست **فصل ۷** در شهوت کلبی و این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب
این اگر سوء مزاج بارد مکثف غیر مفرط باشد که بر فم معده بافتد قلت عطش و کثرت نفخ گواه
(و آنرا جمع و متقبض سازد)
دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و جز آن و مالیدن جوزبوا و سنبل الطیب
(مثل مصطکی و انیسون و زیره ۱۲)
بر فم معده پس اگر با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد که از سپرز بشیر
(بحب قوقایا یا بحب ایارج ۱۲)
بر فم معده ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید و تا غذا نخورند سوزش
(و تیعه را بگزد و دیدان سبب شهوت غالب آید ۱۲)
نایستد و علاجش تنقیه سودا ست و از دست راست باسلیق یا اسلیم کشودن و محجمه
(بطبوخ افتیمون ۱۲)
ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد بسببی از اسباب
(و از اغذیه طعام چرب را بر گزیدن ۱۲)
نشان او تقدم سبب ست و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده
ریزد و در ینجا ترش گردد ترشی آروغ و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع نزله نمودن
و اگر دیدان در معده و روده باشد که هرچه آدمی بخورد آنرا برباید و غذا باعضا نرسد
(گرمها ۱۲)
علامت و علاجش از فصل دیدان جویند **فصل ۸** در جوع البقر و این را بیونانی بولیموس
گویند و وی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع
ذلک سایر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع ازینجهت ست و الا جوع که عبارت
از انعصار فم معده است چنانچه گفته شد درینجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا
هزال بدن و سقوط قوتست بی سبب و مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد علاج
در حالت غشی ابتدا بیر افاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعده حسب سبب معالجه نمایند

وباقوت نباشد زنهار جرأت در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل وتقویت معده ملاک امر دانند

فصل ۹ در جوع المغشی واین آنست که آدمی راصبر بر جوع نبود واگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن ست وتقویت فم معده کوشیدن باغتذای نان در آب انار میخوش وآب سیب ترکرده

فصل ۱۰ در عطش مفرط یعنی غلبه تشنگی واین دوگونه است صادق وکاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت وعوض رطوبت طبع راغبت باب شود ونشان وی انتفاع بشرب آب سرد ست وآثار حرارت ویبوست پیدا بودن وکاذب آنست که بلغم شور یا بلغم جصی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید ونشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست وحسب ماده مزه دهن متغیر بودن وخاصهٔ ویست که اگر بر عطش مصابرت کنند وآب ننوشند تشنگی فرونشیند علاج آنجاکه آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس به تبرید آن عضو کوشند وبدانند که حرارت شش وسینه ودل را استنشاق هوای سرد ومشمومات بارد نفع بیشتر دارد وحرارت معده وجگر را نوشیدن آب درا ثراسرع تر وبهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس ست یا در اعضای غذا آنجاکه آثار مواد بارد بود باب گرم وسکنجبین قی فرمایند وآب بادیان دهند وگوشت مرغ و نخود آب خورانند وثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن مجربست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد وهرچه که شائبه یبوست بود به ترطیب کوشند وروغن بادام انفع المرطباتست وآنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد فائده بسیار باشد که بعد برآمدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید بواسطه غلبه صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت لزوجت اول را تبرید حرارت وثانی را

۵۷ قوله در سببش اطبا اختلاف دارند چنانچه استاد علامه گفته که برف و تنگ دارد معده میشود بسبب برودت خود بلغم و رطوبات معده را تکثیف میکند پس تشنگی میکند بلغم و رطوبت بشدت غل معده را و حامل میشود در میان معده و آب و چونکه در معده حرارت و افزونست که آن طبخ کیلوس میکند از نجرت مشتاق میشود معده بسوی چیزی که تسکین دهد التهاب

تدبیر یکه بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سببش اطبا
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون مزیل آنست و آب گرم جرعه جرعه خوردن سفید و کذلک
(وکذلک سکنجبین ۱۲)
بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد فصل ۱۱
(مثل ثوم و بصل و غیره که مذکور شد بر حاشیه ۱۲)
اندر ورم معده و وی از هر ماده که بود یا در دبو یا تپ غایت آنکه اگر از حار بود تپ و درد
باشدت باشد و اگر بارد بود خفت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحد است پیدا باشد علاج
در حار فصد کنند و از مسهل قوی وقتی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب
(از زیاده خون بود و یا صفرا ۱۲)
و تخم مهندی و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل و ماميثا ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی
و زرور دبا گلاب ضماد نمایند و در بار نخستین نضج کوشند حسب الماده و خاکستر درخت
(یا با آب کاسنی ۱۲)
انگور و سعد و اذخر و سنبل بسر که آمیخته نیمگرم ضماد نمایند و اگر تحلیل حاجت آید مغز فلوس
(حل کرده ۱۲)
در طبیخ زوفا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازم ست و آن اگر بی حرارت بود در روغن
بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود قرص سنبل
باید داد فصل ۱۲ در دبیلة المعده هر گاه ماده بتحلیل نرود و جمع شود و ریم گردد آنرا بدین
(بفتح دال و فتح بای موحده ۱۲)
نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده باشد خراج نیز نامند و نشان پختن ماده معده علامت
(ای دبیله ۱۲) (بالضم ۱۲)
انفجار او همانست که در ذات الجنب دریه گذشت علاج چون ماده روی بجمع آرد حلبه
و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و بعده
اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله را منفجر سازند تا بشگافد و بعد الانفجار
(با شیر تازه ۱۲)
شیر و ماء العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار
و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند فصل ۱۳ در قروح و بثور معده نشان وی غلبه
(توان داد ۱۲)
و درد ست به تناول چیزی ترش و تیز و فرق در آنکه در زخم معده است یا در قرحش از محل درد

[illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible]

اشنه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ابلاوس
بهترین چیزهاست ور بلغمی و سوداوی فایده محاجم بی شرط نزدیک ناف و بین الکتفین
نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد انتباه هرگاه سبب
قی فساد غذا بود غذا فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده
باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند فصل ۱۷ در قی الدم یعنی خون بقی آمدن
و وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشگافد یا بگسلد یا دهن او بگشاید و نشان
این وجود آفت ست در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بجراحت مری ست علاج
باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند آنجا که خون بسیار بود یا کمین توان گرفت و اطراف
بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خون دادن نفع دارد و مویز مع دانه او خوردن
در بند نمودن و دهنهای رگ اثر مندست و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل
بنوشند قرص کهل در شگافتن رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن
سودمندست دوم آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از انجا خون بمعده ریزد و بقی بر آید و علامت
این قسم وجود آفت ست دران عضو و علاج همه فصدست مع اصلاح حال عضو ماوف
و درینجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند بیک دفعه و آنچه از قروح
معده افتد تدبیرش گذشت فایده هرگاه بر سینه ضربه رسد و قی الدم آرد و بعد فصد ماش مع مغاث
و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر آب مورد سرشته بر جای ضربه نهند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه
بریان کرده دهند و باشد که این ضماد بی فصد نفع دهد فصل ۱۸ در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن
خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منفتح نگردد و بسبب
ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه برد یا باستعمال چیزی منجمد

چون پنیرمایه و جز آن بندد و نشان این هر واحد آنست که غشی و عرق سرد پدید آید و باشد که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند گرما گرم و پنیرمایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تدبیر خون شیر بسته نفع تمام دارد خاصیت پنیرمایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگذارد فائده بسیار باشد که در معده اطفال شیرخواره شیر ببندد بسبب فساد شیر ده یا ضعف معده علاجش بعد تدبیر آنست که ازان شیر ده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن ازان شیر ده ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند و گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و شکم سیر شیر قطعاً ندهند و شکم طفل پوشیده دارند و پودینه خشک پنجدرم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید فصل ۱۹ در فواق یعنی هچکی اگر سبب او تناول طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش اخراج آن غذاست بقی و تجوید هضم و باشد که از خیر بوا و پودینه بایستد یا خود بخود بایستد و اگر سبب او باد بود و عقب تخمه و طعام بادانگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد و علاجش چیزهای بادشکن استعمال کردنست و اگر بسبب خلطی بود حاد الکیفیه یا دوای حاد علاج نخستین قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم بعد تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و درین قسم آب گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سریع الاثر است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده همین بر آب بود و هضم فاسد و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال بایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین ست شرباً و طلاءً و اکلاً و این راو ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس ست و صیحه و غضب و حرکت و

امثال آن که روح را بجنبانند واگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش
از مبحث جگر و معده متورمه جویند فائده عطسه آوردن در اکثر نافع ست و همچنان آب
پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آویختن و ترسانیدن
و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن **فصل ۲۰** در انقلاب المعدة و وی آنست که انچه
خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سبب او خراش روده است که بمعده پیوسته
زیراکه غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آنرا برده بفرستند و بالضرور
بقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج ست **فصل ۲۱** در قلق المعدة و وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است
و این را کرب معدی نیز گویند علاج حب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ اختلاج المعدة و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود
علاج حب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند **فصل ۲۳** در وجع الفواد
و وی دردیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازمه اوست
علاج بوجع المعدة رجوع نمایند **فصل ۲۴** در حرقت معده و سبب سوزش اگر تناول
نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذی
رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سپرز در گرسنگی غلبه
کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در انجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و
غذا سبک دهند و تقویت نمایند و در سوداوی اسیلم یا باسلیق از چپ کشایند و بعده بلیله
مربی و سکنجبین بزوری مناسب دانند **فصل ۲۵** در استرخای معده و این دو گونه است
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و برآمدن سینه و دوم آنکه در معالیق

معالیق بود که آلت ارتباط معده اند بدیگر اعضای و نشان وی اماله معده است
و بطرف مخالف رباط مسترخیه زیرا که معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است با ربطه طناب
مانند یکی بترقوه دوم بصلب سوم بایمن چهارم بالیسر و هر جانب که معده میل کند ثقل آنجا
محسوس میگردد علاج هرچه در استرخا و فالج گذشت بعمل آرند و غذای لطیف دهند
و ادویه خوشبوی و قابض خورانند و انچه در تحلیل نسج گفته آید تدبیر انیست فصل ۲۶
در تحلیل نسج معده یعنی سست شدن بآفت معده و این استرخائیست قوی که
در هر جزو افتد و این بدترین امراض معده است و نشان وی بطلان هضم است
با وجود تناول غذای لطیف و قبض طبیعت بافراط و معرا بودن از آثار ورم و سوء مزاج
علاج جوارش عود دهند و روغن مصطگی و دراج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان
مرغ خانگی خشک سازند کوفته و بیخته نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند
و بخورانند و سنگ یشم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند فصل ۲۷ در تشنج المعده انچه در
نفس معده افتد نشان وی فساد هضم است و انچه در اربطه بود اگر در رباط خلفی باشد
غذا بجر و ورود از معده در گذر و بسوی امعا و مریض بجانب یمین یا یسار مائل بود و اگر در
رباط ترقوه باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت راست نتواند کرد علاج انچه در تشنج
مطلق است بکار برند آثار امتلا و استفراغ دریافته فصل ۲۸ در صلابة المعده یعنی
سختی معده و این ورم در فم معده اکثر افتد چون بلمس می در آید محتاج بعلامتی دیگر نیست
و هرگاه بزرگ باشد بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم انیست علاج اگر آثار گرمی
یابند رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشه بگدازند و بر نهند و گوشت
خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه و اذخر و حلبه و مقل

وباوام تلخ وپیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند وهرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع التربیة
استعمال نمایند شرباً وحقناً فائده گاه باشد که بسبب سختی سپرز سختی در اجزای معده که
محاذی بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز است **فصل ۲۹** در حساوة عضلات
که بر معده واقع آید صلابت مذکور در از میباشد واز یک طرف غلیظ ودیگر طرف دقیق
چون ذنب الفار وازانکه معده سالم از آفت است سلامتی در افعال وی اینجا لازم است
وعلاجش همانست که گذشت حسب الحرارة والبرودة **فصل ۳۰** در ذرب وخلفه واین
هر دو یک معنی دارند نزد بعضی مقصود فساد معده است مع الجریان بدانکه انچه از سوء مزاج
بود ساذج باشد یا مادی علامت وعلاجش حسب سبب است چنانچه گذشت وانچه از بثور
وقروح افتد نیز مذکور شد وسفوف زلق الامعاء وثبوری نفع تمام دارد وهمچنان سفوف
حب الرمان وانچه از نزله دماغ بود آنرا اسهال دماغی گویند ونشان وی وقوع اسهال است
بهم بعد خواب طویل بارها ودیر منقطع شدن وعلاجش حسب سبب از باب امراض سر
که بهر نزله گذشت توان نمود وانتباه درین علت زنهار حبس اسهال نکنند وهمگی عنایت
به تنقیه وتقویت دماغ مصروف دارند وانچه از رداءت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح
غذا است وتجوید هضم وانچه امتلای عروق بود واز اخلاط نشان وی آنست که بیمار پرگوشت
وپرقوت بود با وجود اسهال وفضله کثیر الرطوبت آید وعلاجش فصد است وریاضت
ودلک وتعریق بحمام وکثرت صیام وانچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدن است
روز بروز وبراز سپید یا سبز علاجش تقویت جگر است مع تقویت معده شرباً وضماداً وانفع
اشیای جوارش مصطگی است فائده کیلوس اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپیدی برآید
واگر بماساریقا رود وآنجا بایستد پس برگردد وسبزی می آید ونوعیست از ذرب که مسمی است

بدور البطن و اسهال دوری و دی آنست که بدور معین آید و سببش انصباب مادۀ از عضوی
و نشان هر خلطی از لون او و نشان بودن مادۀ از ظهور درد در عضوی و سکون آن بعد
اسهال معلوم است و علاجش تنقیۀ بدنست از خلط غالب و نوعی است از ذرب که
سببش وقوع سده بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سدۀ جگر و علاجش باید
و نوعیست از انکه بسبب ذهاب خمل معده افتد و ظاهر است که چون خمل معده زدوده شود
غذا دران نایستد و علت ذهاب خمل یا خلط اکال است یا ورم حار معده یا تناول سموم حاره
علاج بعد ازالۀ سبب سماق و ورد و طباشیر و فوفل و صندل و پوست انار و حضض
بآب به یا آب برگ گرم بر معده ضماد سازند و پست جو و سیب و روغن بادام خورانند
و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند به پهلوی راست و هیچ حرکت نکنند
و گفته اند که حسوی از شیر نان سمید سازند و بنوشانند که بالخاصیة منبت خمل است و آنچه
از شرب ادویۀ مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود و دوغ سرد ساخته سریع الاثر
است **فصل ۳۱** در تصغر معده و وی اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت مقدار غذا ضرر
میداده باشد هر چند که لطیف بود و تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیة و کثیر الغذائیت
دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازالۀ وی نمایند **باب ۴** در امراض کبد یعنی جگر
فصل در سوء مزاج جگر و نشان هر واحد ساذج بود یا مادی از لزوم آفت در جگر مع وجود
آثار دیگر که بهر یک مخصوص است و علاجش ازالۀ سبب است لیکن بدانند و کاسنی نافع ترین
چیز است در جمله سوء مزاجهای جگر و کذلک هرگاه مغز فلوس با وی ضم سازند در مادی
مطلق نافع است بشرطیکه تلیین مطلوب بود و درینجا هر گونه دوا که مخصوص بجگر است
مرقوم میشود و حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویۀ بارد آب کاسنی و آب انار

ميزان الطب

وشربت صندل وسکنجبین وآب زرشک ودوغ سرد کرده ولعاب اسبغول و مانند آن فرادی
یا با دیگر ترکیب واگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب خصوص شربت حماض
نافع تر است واگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیار شنبر بدستور و در دموی اگر مانعی نبود فصد
باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه و در صفراوی تبرید بیشتر نمایند واگر مصلحت دانند فصد نیز
مجوز است وادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت است اما در مادی قبل از تنقیه اجتناب از آن
بهتر است تا سده نیارد وادویه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی واثاناسیا ودواء الکرکم است
وجهت تنقیه بلغم ماء الاصول وحب صبر نافع است وطبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم وسکنجبین
وتقویت جگر خصوصیت دارد وفلاسفه واطریفل کبیر بدستور و در تنقیه مبالغه نکنند تا ذبول
(یعنی معجون به فلاسفه ۱۲)
نیارد واگر اسهال بود وتخم ریحان وصمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده وبگلاب ترنموده
بدهند وجهت تنقیه سودا بعد ترطیب تمام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون وماء الجبن
وقیروطی مرطب در ازاله یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد و در ترطیب افراط منع است
تا استسقاء نیارد و در جمله اغذیه انچه اوفق بحال مریض باشد اختیار نمایند واگر مرض
مرکب بود علاج نیز مرکب سازند **فصل ۲** در ضعف کبد وآن از هر سبب که افتد
نشان او در اکثر انست که بول وبراز غسالی بود وبدن نحیف واشتها ناقص بلکه
(ای برنگ آبی که گوشت دران شسته باشند ۱۲)
ساقط واز پهلوی راست تا غرغه زیرین وجع نرم ممتد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا
(استخوان پهلو)
عند نفوذ آن بجانب جگر ورنگ مریض اکثر بسبزی وسفیدی زند وباشد که بزردی
وکدری مائل بود فائده در هر عضوی چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه
وضعف قوت جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی ونرمی براز وکثرت مقدار او
مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است وترهل بدن وتهبج وجه وغسالیت براز وسفیدی

بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زبان ثقل غذا
که لازمهٔ صحت است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر
نتواند نگه داشت و هاضمه فعل کردن نیابد پس آنچه لازم وی است درین نیز پیدا بود
و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه
و از انکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه
قوتها بود یا در بعض آنها در یافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست و باید دانست که چون
ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق می فرستد
آن نیز بضعف میگراید پس بالضرور بول سرخ می برآید بواسطهٔ متاثر ناشدن آب از خون
علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن و جز آن
افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو ماؤف نمایند مع تقویت جگر بالجمله
ادویه و اغذیه هرچه ذی عطریت بود بکار برند که در ازالهٔ ضعف جگر ملاک امر همین ست
و فصد اسیلم در ضعف دافعه نفع دارد **فصل ۳** در سدهٔ جگر و وی آنست که در خلل گوشت
جگر یا در رگهای آن اخلاط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون در بدن است و صفرت
لون و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود
و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبة برآید البته و فرق در سده و ورم
جگر آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در ورم فزون تر علاج
اگر سده در جابه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت
و در تضمید و غذا همین سان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود
شیر و شکر و حریره و روغن بادام و شوربای مرغ فربه و انار مزی آنست و اگر ضیق رگهای کبد

سبب بود ظاهر است که از صغر سن نشان وی پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام
شربت مدرات است **فصل** ۴ در سدهٔ ماساریقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جای
ماس جگر تمدد و غازه و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده تیزاب را باز کیلوسی بر آید و بدن نگاه
و علاجش همانست که در سدهٔ مقعر کبد بکار آید **فصل** ۵ در نفخهٔ کبد و نشان ورم شدن
جگر آنست که زیر قبرغه راست وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا
نفخ زیاده شود **علاج** کمونی و شربت دینار مفید است و نهار بحمام رفتن و تکمید کردن
وحسب حاجت بمسهل و مدر پرداختن و اغذیهٔ بادشکن خوردن **فصل** ۶ در وجع الکبد
سبب درد اگر سوء مزاج یا سده بود یا نفخه باشد گفته شد. و اگر شرقه یا ورم یا شق یا حصاة
و رمل بود گفته آید **فصل** ۷ در شرقه و وی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد
بر آمدن از حمام فوراً آب سرد بنوشند و آب آن زود بجگر رسد اعتدال نایافته و درد آرد
علاجش آنست که خرقه بآب گرم تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم
ریزند که زود فرو میشود بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم می انجامد
فصل ۸ در ورم کبد و وی اگر از خون بود یا صفرا نشان او تپ و تشنگی است و ثقل و درد
و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن و علامت بودن ورم در مقعر یا محدب
در فصل سده گذشت و ایضا قی و غشی و برد اطراف لازم مقعری و سعال شدید و ضیق نفس
و حبس بول و فرو شدن ترقوه باسفل و بروز ورم هلالی شکل لازم محدبی **علاج** در دوی
نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب
عنب الثعلب و آب انارین همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات
بدهند و بعد [illegible] بآب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس باشیره کاسنی

وآب عنب الثعلب نیکو چیز یست واگر ورم مجذب بود بادرار کوشند ولیکن قبض طبع نیز
روا ندارند که مزید الم است پس درینصورت هرچه بغایت تخفیف التلیین بود جهت رفع قبض
کافی ست چون لعابین وماء الشعیر ومانند آن در ورم دموی جگر چه در ابتدا و چه بعد آن
آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در ردع وتحلیل غایت آنکه در ابتدا رعایت غلبهٔ رادع بود
و در انتها محللات را و در تزاید بتساوی و در صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد و اینجا
در ابتدا رادع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه
واگر ضرورت شود قدری کافور نیز داخل نمایند واگر از بلغم بود و نشان او کثرت ثقل است
و تپ نابودن مگر آنکه بلغم شور باشد و سپیدی روی و زبان و براز و قلت وجع علاج در حدبی
مدرات بکار برند و در مقعری مسهلات و بعد اسهال وادرار تعدیل نمایند واگر از سودا بود صلابت
دران محل پیدا شود و علاجش نضج ماده است بشرب منضج و تضمید قیروطی و بعد نرم شدن سختی مسهل
و مدر سودا دادن واگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع است و شیر شتر یکساله بقند شیرین کرده
فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود فائده اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود
رگ زنند وگل ارمنی یکدرم سائیده بلعاب اسبغول بدهند و ریوند و گل ارمنی و حب الآس
درین باب مجرب است و این ضماد بر نهند بخور مقشر ریوند هر یک سه درم مومیائی دو درم
کوفته بیخته بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشند وضماد سازند و دیگر تدابیر
حسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم عضلهای شکم و این
ورم از یک طرف آگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض اما هرگز هلالی شکل نبود
بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و روادعات صرف در ابتدا ضماد
سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف انحلال قوت

زیراکه مرض در عضو رئیس نیست که رادع و محلل فقط ممنوع بود هرگاه پخته شود زود باین
بشگافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا بادویهٔ منفجره شگافته گردد زیراکه خوف است
که عضله و صفاق را فاسد سازد یا باندرون سوسر کند **فصل ۱۰** در دبیله کبد و تدبیر این
همانست که در ذات الریه و دبیلهٔ معده گذشت و آنجاکه مادّه بجانب روده مائل بود مسهل
خفیف دهند و اگر بطرف گرده مائل بود مدر دهند و اگر بفضای جوف روی نهد منذر باستسقا
بود به تدبیر زقی گوشت شد و هذا اعسر هرگاه ورم بعد پختن فرو شود اعراض خفت گیرند مع
ذلک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر توان دانست که مادّه بفضای جوف میریزد
فصل ۱۱ در بثور سطح کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج جگر است مع الحرقة و باشد که
بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریره و ناقص افتد و علاجش همانست
که در سوء مزاج حار مادی گذشت **فصل ۱۲** در خفقة الکبد و این مرضیست که جگر بطپد بحر
اختلاجی و دریابد که گویا کسی میدمد در جگر و بزودی این حال زائل گردد و سببش سده جگر
است و علاجش تفتیح او و فصد اسیلم از بهت نافع تر **فصل ۱۳** در حصاة الکبد و نشان
سنگریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده قی افتد و خله و درد در جگر پیدا بود و باشد
که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر است که چون باسلیق یمین بگشایند
و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزے شبیه برل بنماید بشرطیکه رگ وسیع گشاده شود و علاجش
از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴** در تصغر الکبد و نشان وی همانست که در صغر معده گذشت
و کذا تدبیرش و ایضاً درینجا باید که تنقیهٔ جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات **فصل ۱۵**
در قیام کبدی یعنی اسهال جگری وی شش گونه است یکی قیحی و سبب او شگافتن
دبیله جگر است و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی و سببش ضعف جگر است

وتدابیر ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در رفع اسهال مجرب گفته سوم دموے
واو مسمی است به ذوسنطاریا کبدی وسببش اگر امتلای خون بود بی وقوع تفرق اتصال
خون کثیر دفعۃ برآید هر گاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار امتلا پیدا بود واگر تفرق
اتصال بود از امتلا یا ضربه یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف همی آید هنگام خلو معده
وامعا و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در امتلا حبس نشاید کرد مگر عند الضعف هم اندر
ابتدا فصد نمایند و بامالہ کوشند بربط اطراف وجز آن وچون کمتر گیرند بکرات واگر
بقبض حاجت آید قرص کهربا بشیرهٔ تخم خرفه وآب لسان الحمل دهند وتقلیل غذا
فرمایند ودر تفرق اتصال امتلا تدبیر همین است ودر غیر امتلائی زوال سبب کردن قرص
نفث الدم که راوند دران افزوده باشند هم چندیک جز اثر تمام دارد ودر قبض والتیام چهارم
صفراوی ونشان او وجود علامات جگر است وعلاجش از سوء مزاج جگر جویند وقبل
از تنقیه وتعدیل حبس قطعا نکنند پنجم صدیدی وسبب او احتراق خون ودیگر اخلاط است
در جگر وعلامات وعلاجش همانست که در صفراوی گذشت وبرآمدن زرد آب باسهال
دربنجا لازم است وتضمید صندل وگلاب بر دل وجگر واجب وفصد اسلیم راست نافع ششم
خاثری است یعنی شبیه درد برآید وسبب او نیز یا شگافتن وبیله کبد است یا گشادن
سدهٔ جگر باحتراق شدید که در جگر افتد وعلاجش حسب سبب بد آنچه گذشت توان نمود
فائده فرق در اسهال کبدی واسهال مادی از علامات خاصه هر عضوے
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که انچه از کبد ست بدبو نباشد واکثر بدبو رسمے آید
ودر خلو معده کم میگردد وبی ورومی باشد وهزال وضعف روز بروز ظهور فاحش مینماید
بخلاف معوی اما کبدی چون دیر یابد اسهال معوی نیز احداث می نماید

آن زمان آثار سحج مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد **فصل ۱۶**

در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهیج است در وجه و دیگر اعضا

و آثار ضعف جگر مؤید او بودن و علاجش همانست که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی

نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز است و پیاده رفتن

و چون بدانند که مستحکم شد و باستسقای انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر

دهند مع والگی سکنجبین و از فواکه انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب

بر عرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب

بود بدان کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید ضرورة فصد کنند

اما خون کمتر گیرند انهم بعد مسهل خفیف و ادن **فصل ۱۷** در استسقا و وی سه گونه است

لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود و آنرا

که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده های

شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب میباشد و اگر ماده او

باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین ترنجیده میبود و بدست زدن چون طبل آواز میدهد

علاج هر سه تن ازالة السبب نمایند و بعده بتسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد

بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بتدبیر استسقا کوشند و آن اسهال

و ادرار و تعریق است و اندفان و تضمید مجففات و احتراز از هرچه بسیار گرم باشد لازم

همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ ماشوره قدری بنوشند و باید که آب

مطبوخ بود خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است انهم

کمتر بهتر بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال

صحت باید و نافع ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ
یا گوسپند جوان یا نخود پخته و لسباق قتق داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب ندهند و اگر
ضرورت باشد برنج مجوز است و نان که انیسون و بادیان در و باشد همراه کباب یا شوربای
گوشت و آنرا که ضعیف القوه نبود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند
بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی باشد و خصوص کم عوض
غذا و آب همین بسند کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کند و هر روز ده درم
بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نه بندد
و پودینه و حب سکبینج از منافعات تجبن لبن است گاه گاه همید هند و تشرب بول شتر
و بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب راوند است و اگر با حرارت بود
مطبوخ هلیله و شربت گل مکرر و در زقی کلکلانج اگر بی حرارت بود جابر دهند و الا یارد
و هلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکور بدهند و در جمله بعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبرباریس و مانند آن و بهر ادرار قرص مازریون و امثال آن
باید که بر یک بار لزوم ننمایند بلکه تجدید همیفرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود و هر دوائیکه
باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق تعریق آنست که بوره ارمنی بروغن
بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک سازند و با پیه گاو بر آمیزند و بمالند
و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق هم چینند و اگر در تنور فاتر که در و
توان نشست بنشانند و عرق بچینند به از حمام باشد و طریق اندفان آنست که بیمار را در
ریگ نیمگرم آنرا در پوشند و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کند و این عمل
فجاءة تخفیف در ورم میدهد و اگر برآمدگی در عضوی بود ضماد تدفین بر ان نماید و همین

عمل دارد و نشستن بآفتاب نشستن و بآب چشمه‌های گرم و آب دریای شور بدن شستن
و نمک را اگر بآب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا باشد و ضماد دیگر آب را
بچینند و خشک کنند اینست آرد حابه خرد حمام راعی علک البطم شحم عتیق با هم بسرشند
و ضماد نمایند در لحمی بر تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی اجود
تنقیه بتحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم خربزه و بادیان
و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب شیاف خرد سازند و بدبر حمول فرمایند و در زقی بعضی
بزل میکنند و زرد آب برمی آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب بسرکه چنانست
که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه
از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند که سرکه در ازالهٔ
عطش مستسقی و تفتیح سده سودمند است خاصةً در حار و زرشک نیز انفع است اما اگر
باسرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ دارند
و این طلا در زقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قردمانا مونیج هر یک سه درم تخم کرنب
هفت درم اشنان بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم بسایند و بآب
بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فائده استسقای طبلی چون مزمن شود
صلابت بیفزاید اما بر مریض بهبود روی نماید و بجز برآمدگی شکم کردهی نباشد مستی
میگردد و همچنین در ینوقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه
اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و جند بیدستر و خاکستر ظرفا و نطرون کوفته
و بیخته بآب سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقا دوا
سود ندهد داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند والا بتفاریق باب ۱۵ در یرقان
وامراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابد فصل ۱ در یرقان و وی آنست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را با صفراوی ثانی را با سوداوی موصوف میسازند یرقان اصفر
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بتقسیمی گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تبهای صفراوی
و در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت است اگر قصوری در عمل او
بود والا بر طبع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم است و شرب
سکنجبین فقط یا با شیره کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه آنچه
مجلی جلد است بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از مبحث
سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوء ناخس باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم مراره افتد
و نشان او آنست که دفعة پدید آید و بول نخست سپید بود و بعده زرد شود پس از آن
سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سده آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج
سکنجبین با شیره کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از
تورم مراره افتد و نشان لزوم تپ دقی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج
ورم جگر است پنجم آنکه از گرمی تمام بدن و رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدن است
و قبض طبیعت و حکه و تبثر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر ساذج بود تبرید و اگر
مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدهین ادهان مرطبه و حمام
مرطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و غیره
بر بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام است بغسل در حمام و جز آن طبیخ بنفشه

واکلیل و بابونه و خطمی و سبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از سدهٔ جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویهٔ سمیه افتد وعلاج دفع اثر آنست بهر چه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر مبردات و در جار و تریاق فاروق در بارد نفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان او غثیان و قی صفراویست و طبع قبض بودن و براز منصبغ یا قلیل الصبغ بر آمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر است یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علامتش همانست که زیر مراره رفت و براز بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سدهٔ جگر است دوازدهم آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که براز دفعةً سپید شود و طبع بقبض آید و علاجش نیز تفتیح است و حقنه نافع تر و درین هر دو نوع سده مغز فلوس و آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خوردن بغایت مفید است سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثولول بر آید و نشان او همانست که در سده گذشت و لا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطهٔ بلغم لزج بر دهن رگی که با معا آمده است و منصب صفر است علاجش حل قولنج است فائده بعد قطع سبب اگر ازالهٔ صفرت چشم خواهند بسر که کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب بآب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند قسم دوم در یرقان اسود و آنرا یرقان سندی نیز گویند و آن هم چند گونه است یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال و خفت عقب آن لازم است و علاجش مدد طبیعت است اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر و تدهین

بروغن بابونه وشبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر وسپرز است افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین سپرز وفم معده است افتد ونشان این هردو آنست که یرقان بتدریج پدید آید وثقل جگر وسقوط اشتها بتدریج در اول وگرانی سپرز وسقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است وعلاجش تفتیح سده است بمسهلات ومفتحات وفصد باسلیق یا اسلیم ایسر انفع است چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرط در جگر وعلامت وعلاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبه او بود یا در ماسکه اش الانشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست وسپیدی چشم مکدر نمودن ونشان ضعف ماسکه او خروج سوداست بقی واسهال مع عدم آثار زیادتی سودا در بدن وعلاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد وآن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد وتدارک آن از مبحث جگر نمایند فائده هرگاه یرقان زرد وسیاه جمع شود باید که از هردو دست رگ زنند بفاصله سه روز وبطبوخیکه مخرج صفرا وسودا باشد طبع را نرم نمایند پس انچه غالب بود رعایت در تعدیلش بیشتر مرعی دارند وباصلاح جگر وسپرز کوشند فصل ۲ اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز وی اگر حار بود سوزش سپرز وبودن بول وبراز سرخ مائل بسیاهی ودیگر آثار حرارت هویدا بودن واگر بارد بود قراقر دران محل پیدا باشد وآثار برودت هویدا وگرسنگی ساقط واگر یابس بود صلابت در سپرز وغلظ خون ونحافت در بدن ظاهر شود واگر رطب بود جایگاه سپرز گرانی محسوس کند بیمار ولون بدن اسربی شود وعلاج در ساذج تعدیل فقط ودر مادی مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه درینجا بسپرز نهند وفصد از دست چپ کنند واین ادویه بسپرز نافع اند درجا آب عنب الثعلب وآب برگ بید

وآب کشوث جمله با سکنجبین و بهتر ملیین مطبوخ بلیله و مغز فلوس و وقت شدت حرارت قرص کافور
و دروا سقولوقندریون باشد و دهار وآب کرفس با سکنجبین بزوری حار و مثلث برنهار
وآب ترب و تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری و در یابس شربت بنفشه
و ماء الجبن و مانند آن هرچه مرطب بود شرباً و ضماداً و اگر با مادّه بود فصد و مسهل سودا
مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر و زراوند و سنبل و لاک و زرشک که بار یک ساخته باشند
اقراص سازند و بدهند و مجففات ضماد نمایند و بهتر ملیین حب ایاره بکار برند و هرگاه مادّه
مرکب بود علاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بارد و در طب مقرر است پوست بیخ
کبر است و افتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب
بر دو یبس افتد آنرا اجساوة و غلظت طحال نامند و جدا بیاید فصل ۳ اندر ورم طحال
و وی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر دموی است بنوبت ربع اشتداد کند و اگر صفراوی است
بد و رغب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود تهیج الطحال خوانند و اگر سوداوی
باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست و رسوء مزاج
گذشت علاج حسب الخلا تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو و آب برگ کرنب و آب برگ
عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور با روغن گل آمیخته یا خاکستر
سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه
گداخته یا سداب و پودینه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق دران آمیخته طلا
سازند و گفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند در
چهل روز سپرز بگدازد و اگر پرسیاوشان و زوفای یابس و تخم فنجنکشت مساوی کوفته بیخته
بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه نهاده و کبر مخلل خوردن بدستور

مطحول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسپلیم از چپ بعد
تلیین صلابت براہم مفید و نفع مند است در حساء ۃ **فصل ۴** در تقیح الطحال و بدانند
که ورم سپرز را اکثر به تحلیل میرود یا صلب میگردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند
ونشان استحالهٔ مادّه او بده وجع ناخس است و ظهور اجسام غریب در بول مع النتن و باشد که
ریم او بمعده گراید و در قی و براز برآید و ریم این در وی میباشد و علاجش همانست که در
دبیلهٔ کبد گذشت و در دادن مدرات رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تقیح صلابت
باقی بود اضمده ورم سوداوی بکار برند و در جمله از قابضات پرهیزند و هر گاه ورم صلب
مزمن شود و بدوا نفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است
بعنباره معلق سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود دو داغ دهند و قریب یکدیگر
دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید اگر آلتی سازند شش قبه دار که دریک دفعه
شش داغ دهد می شاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود اشتها
ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال و قی سوداوی
روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سودا افتد و اگر در دافعه بود
سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت افسنتین سنبل کزمازج فوه مانا
فقاح اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل نرم بکوبند و بآب برگ طرفا یا آب سداب آمیزند و سرکه
افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقهٔ درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سدّه
طحال ونشان او ثقل در سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هر چه در باب
سدهٔ جگر گفته شد و قوی ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید است
فصل ۷ در نفخة الطحال و وی از ضعف هاضمه و دافعه افتد علاج سپرز را قوت دهند

و سبوس و گاورس و نمک تکمید کنند و بوره و پودینه و سداب بسر که و عسل ضماد سازند
و محاجم ناری گذارند و سفوف مُحرِّف خورانند **فصل ۹** در حجارة الطحال و نشان او برآمدن
ریگ است در بول و خلش در سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود علاج انجیر محلل خورانند
و ضماد نمایند و مدرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است بکار برند **باب ۱۶** در امراض امعا
یعنی رودها **فصل ۱** در زلق الامعاء وی آنست که طعام از رود ها زود بیرون آید و سبب او
اگر ظهور بثور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و طعام چون برود ها آید درد
کند و بزرد آب رقیق مختلط بر آید و علاجش فصد است و اسهال صفرا و تسکین بمبردات
شربا و حقنا و سفوف زلق الامعاء بثوری نفع تمام دارد و اگر ظهور بثور بود بر سطح برونی
آن و غدغه و لذع در احشا پدید آید و وجع گاهی بر ناف بود و گاهی زیر ناف و گاهی
در پهلو ها و طعام غیر منهضم بر آید و علاجش سوای حقنه همانست که گذشت
و تضمید مبردات زیر ناف درینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را مملس گرداند
از خروج رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال و قی است و درینجا
حب ایارج نفع تمام دارد و کذلک هر دوائی و هر تدبیر که بود مجفف بود و اگر سوء مزاج
رطب ساذج بود که بامعا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت بر نیاید و علاجش
سفوفهای مجفف است و روغن گل بر شکم مالند و اگر خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود
علاجش تنقیه آنست و هلیله زرد نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هر دو پدید آید
و تقدم تناول فواکه گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف
کثیر النفع است هلیله زرد دو درم و حب الرشاد حب الآس سماق کرمازو هر یک یک
و نیم مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الرشاد شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید

بود سطهٔ وقوع فالج یا عصب امعا آثار استرخا پید ابود علاجش از فالج بگیرند واگر شرب مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند واگر حب الرشاد و دروغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال دموی که مبداء او نفس امعا بود وی دو گونه است یکی آنکه روده بخراشد و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پر شود و دهن رگی از رگهای مذکور بگشاید بی خراش و این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه و از وجهات دیگر آثار حرارت پید ابود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند واگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیرهٔ خرفه با گل ارمنی اثر تمام دارد و سفوف مقلیا تا بدستور و هرگاه قبض زود مطلوب باشد تخمها بریان نمایند و بارتنگ فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند واگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و نشستن عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر ... همچندان قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد واگر سودا بود نشان او بیشتر المی سخت و کرب شدید و بروز سودا مع خون و خراطه و براز علاج بعد قطع سبب ... تخمهای ملینه و سفوف الطین دهند واگر ثفل غایط خشک بود که امعا را بخراشد نخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی دهد علاج

مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه بروغن بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثفل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات مناسبه باید داد اما پیش از تنقیهٔ امعا از نهار قابض ندهند که سخت مضر هست و اگر از ادویه سمیه بود که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و سحج و جز آن علاجش قی است و شیر تازه و حسوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش بمغریات و مبردات کنند و دوغ آهن و داغ اسرع النفع است قسم دوم در اسهال که سبب او کشودن رگ روده باشد نشان وی آنست که چون بیاید باسهال و با آن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی هیچ نباشد و این اکثر بی درد بود بخلاف سحج که وجع در اکثر آن لازم هست علاج اگر خون بسیار آید و قوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا و امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار و کزمازو و گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم بدهند مجرب است و محجمه بر شکم نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص است فائده تا ممکن باشد مخدرات نباید داد و عند الضرورت تا بشافه کار بر آید نشاید خورانید و اگر بدهند اصلاح داده بدهند چنانچه در قرابادینات ست فصل ۳ در خروج المدة من الامعا یعنی بر آمدن ریم از نفس روده سبب او تقریح سحجیست یا انفجار ورم روده و علامتش تقدم سحج یا ورم است و علاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی و بعد تنقیهٔ مده بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست انار سماق آس آرد شعیر جداجدا نیم کوفته در آب بجوشانند و بپالایند و قدری آهک سردنا کرده آمیزند و حقنه نمایند صفت حقنهٔ مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس کاغذ سوخته باریک بسایند و در شیرهٔ لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند فائده در اینجا که

سبب مده سیح باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند

فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک اندک در هر اندک مدت بر می آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یابس بود که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده بر آید و او مسمی است بزحیر کاذب و نشان او آنست که اسبغول و مانند آن از تخمها آنچه بنوشانند برون نیاید علاجش تلیین است باشربه و حقنه لینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند و زنهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک است لهذا گفته اند زحیر را قبل از تحقیق زوال سبب اگرچه مزمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاجش از سحج جوینا و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بشروبات نافع تر است و اگر ورم گرم بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل است در آن و باشد که تپ و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خون دهند و چون ماده از انصباب باز ایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب بجوشانند و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی مفرط بود که بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواهی دهد و علاجش تکمید بآب گرم است و تدهین بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت گرم نشستن و دو درم حب الرشاد بریان ناکوفته بر نهار خوردن و اگر رسیدن ایذا آلود مقعد و امعا را از کوب و جلوس بر چیزی صلب موم روغن مالیدن کفایت کند و زرده بیضه بروغن گل لت زده درین اقسام و در سائر این اقسام نفع تمام دارد فائده هرگاه باشد که در خلوت شی خورده شود و زحیر آرد و تدبیرش شربت نبات است و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن فصل ۵ در مغص

یعنی درد روده و وی در قولنج سیخی وزحیر لازم است و آنجا که درد امعا بدون اینها بود حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و مبحث دیدان و انچه بعد تشرب ادویهٔ مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مالند **فصل ۶** در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیهٔ نفاخه باشد یا بسیار خوردن یا ردی الکیفیة چون گوشت گاو میش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل معتاد است و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف و برد امعا باشد نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و فلافلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام دهد **فصل ۷** در قولنج و وی دردیست شدید که در امعا افتد و با او طبع مطلق قبض شود یا قدری آید اما بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول اغذیهٔ غلیظ و حبس شدید گواهی دهد و دل بیمار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست که نخستین بشافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعده بهر تنقیهٔ تام مسهل نوشانیدن و انچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان رفع کند سفرجلی مسهل است و شهریاران **فائده** آبزن و کماد و ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یک شبانروز غذا ندهند و بهترین غذا درین شوربای نخود آب است که از گوشت خروس پیر ساخته باشند و کباب عصفور و گوسفند جوان نیز مجوز است با توابل حاره و تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن گلاب و عرق بادیان یا ماء الاصل اقتصار کنند بهتر است و اگر باد غلیظ بود وجع مسلی و تقدم تفکه و تغذی نفاخات گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد و علاجش همانست که گذشت و در اینجا تمدید و تنطیل قبل از حل طبع باک ندارد و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن و آنچه در نفخ المعا نفع دارد دادن و از آرد ماش هندی که بارو مشهورست نان ساختن و از یکطرف بر تابه پخته

از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع است و مجمره ناری بد ستور و نوعی ست از ریحی که بسبب
انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید و نشان او انست
که دفعة افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع بشدت نبود علاجش تنقیه سودا است
و فصد اسلیم نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب المادة تنقیه باید کرد و انچه در
ورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید
و ورم بلغمی در خونا در افتد و در سوداوی حقنه که در وا ادویه بارد برو چربی مرغ در روغنها باشد
نفع بسیار دارد و اگر التوای امعا بود یعنی بیجا شدن تقدم حرکت عنیف یا جستن و امثال
آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردنست بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت غلطانیدن و
دست و پای آن برداشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور ست و عوام بیجا شدن روده را بیجا شدن
ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قیلہ افتاده باشد باید که امعا را بجایگاهش
بتدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند و علاجش رفع آنست بمزلقات بنحیکه در
زحیر گذشت و بعده اگر بواسطه بقای سبب موجبه خوف حدوث بود ثانیاً ازاله آن نمایند
تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند و این نادر افتد لقلة المادة
و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم
و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج که آنرا ایلاوس نامند و وی
بدترین اقسام است و تهوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل در قی می برآید علاجش
همانست که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتداء این علت فصد نفع کلی دارد خاصه
اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد
گوشت دهد و خراطین خشک و کژدم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دو از خیره و در صعب

در ساعت بنشاند **فصل ۸** اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش از باب قولنج ظاهر است و شربت بنفشه بروغن بادام انفع دارد **فصل ۹** اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند و دوم عریض مشابه بدانه کدو و آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل گردد اما لذع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات است زیرا که محل تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در برازگاه گاه خاصه حب القرع و قسم سوم است و اینها در قولون و اعور متولد میشوند و خارش و دغدغه مقعد خاصه قسم چهارم است و این در روده مستقیم میشود و اکثر بکودکان می افتد علاج بکشند و بیرون آرند بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند پیاپی بقند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا بارهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل هر یک پنج درم ترمس و قسط تلخ هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بگریان و اگر مزاج گرم بود زنهار دوای گرم نباید داد و درین حالت این دوا انفع است پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و قنبیل و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد آنست که حنا و موم سرشته شافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل چراغ بدارند و کناره مقعد بگشایند و هرچه بر آن آید بگیرند و زیت الفاق

باب ۱۷

در امراض مقعد و دروی چند فصل ست **فصل ۱** در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد فزونیها پدید آید پس اگر خون و زرد آب ازان برآید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامهای بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذ است چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توتی تشبیه بنخل بنا بر کثرت بیخهای ویست و تمری و جز آن بنا بر مشابهت صورت اثمار مذکور و سبب این مرض فساد خونست بغلظت و باشد که از اخلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش و درد و لذع باسور نشان خون صفراویست و خارش و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ علاج فصد کنند و حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود بین الورکین حجامت نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا ولیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر امراض امین سازد و اگر باسور ممتلی و با درد بود و خون ازان نیاید باید که بطبیخ منطلی و شبت تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده آب پیاز و زهره گاو و عرطنیثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید و مرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل بزرده بیضه مرغ بدستور و آنجا که باسور بی درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند میشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنندگان عادی باسور نگهدارند تا بی آسیب باشند و تبخیر مقل و مر و شحم حنظل و سلخ الحیه و اقماع بادنجان مسقط و مییبس ست مفرده و مجموعه **فصل ۲** در بواسیر ریحی و وی آنست که در امعا ریح غلیظ متولد شود و درد آرد و آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی

باطراف و باشد که اسهال خون آرد و قراقر لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند و چیزهای بادشکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر پارسی نصف جزو شربتے دو درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند است و فصد باسلیق در اکثر مفید

فصل ۳ در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غائر عسر البرء که در سر مقعد افتد بطرف روده مستقیم و پیوسته زرد آب ازان برآید علاج نخست قرحه را بفشرند تا زرد آب برآید پس شیاف غرب باب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین نهاده و تا که دوا خشک شود بهمین هیأت بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویهٔ شیاف غرب آلایند و در آب صمغ گردانیده بگذارند دران و اگر میل را به پنبه پیچیده و بجای فتیله بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در روده نافذ باشد و باد و براز ازین راه برآید درینوقت متصدع بعلاج نباید شد که خطر دارد

فصل ۴ در ورم مقعد و وی اگر گرم بود یا درد و التهاب باشد علاجش فصد است یا حجامت قطن و سپیدهٔ بیضهٔ مرغ بروغن گل آمیخته در هاون قلعی یا اسرب صلایه کرده نهادن و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و بدانند که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل است باشربه و اغذیه مناسب و هرگاه ماده روی بجمع آرد زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غائر شود و ناصور گردد و اگر مزاج سرد بلغمی بود در خاوت ورم و فقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است و مرهم محلل نهادن و اگر پخته باشد بشگافند و اگر صلب بود ملینات محلله چون پیه بط و مانند آن نهند

فصل ۵ در شقاق مقعد و علاجش همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز از آب بسیار سرد و بسیار ترش لازم است و گذاشتن شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت هر صبح شربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۶ در استرخای شرج و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و باد
بالفتح سر سفره ۱۲
بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب گواهی
دهد و ترهل پیدا آید و علاجش تنقیه ماده مرخیه است و تبدیل بدانچه در فالج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر فسخ یا هتک عصبه بود از
ضربه و سقطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعة و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷
یعنی نیست برای وی علاجی ۱۲
در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیر وی نمایند و این بعسر بر آید و اندرون رود و حیله
ادخال مقعد متورمه آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر
کنند و اگر استرخای عضله ممسکه بود و این بسهولت بر آید و اندر شود تدبیرش آنست
که روغن گل خام بر مقعد بمالند و سپیده ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه
یعنی آنچه بغیر طبیخ ساخته باشند ۱۲
و پوست انار باریک سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم
بر بندند فصل ۸ در قروح المقعد علاج مرهم اسود سپیده نهند و هر چه قوی التجفیف
باشد ذرور سازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر همانست که در
قروح مطلق ضبط یافته فصل ۹ در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت
و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت عصعص
در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۸ در امراض کلیه یعنی گرده
فصل ۱ در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت
و برودت ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در
حار کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصات است فصل ۲
و صندل با گلاب ساییده طلا کردن سریع النفع است ۱۲
در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول است و درد و ورم آن و نحافت بدن
یعنی لاغری گرده ۱۲

وقلت باه و وجع نرم ورصاب و در موخر سر لازم بودن علاج قطع سبب کنند پس جهت
فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر بیاید و دواء الترنجبین نافع است
و اودویه مسمنه مفید فصل ۳ در ضعف الکلیه ونشان او درد کمر است خصوص عند انحناء
و انتصاب و انتقال از پهلو بپهلو وایضاً ضعف باه و قلت تقاضای بول و غسالی
بودن آن بعد هضم کبدی و مائی بودن آن قبل وی دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج
سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند و اگر
سستی جرم گرده و اتساع مجاری موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه
بران گواهی دهد علاجش منع سبب ست و تقویت کوشیدن و هرچه مقوی کبد است مقوی
گرده است و معجون لبوب نفع تمام دارد و کذالک اغذیه مسمنه فصل ۴ در ریح الکلیه و نشان
او وجع و تمدد و اوی کمر است بی ثقل و بی آثار سنگ و در حالت جوع خفت یافتن علاج
زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر گرده ضماد کنند و شربت بزور نوشانیدن و آنچه
بادشکن است خوردن و مالیدن نفع دارد و تجوید هضم مفید فصل ۵ در وجع الکلیه سبب
آن یا ریح باشد یا ضعف ورم یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب است
و در جمله از طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب آبزن ساختن نافع تر است فصل ۶
در ورم الکلیه علامت و علاج وی حسب ماده همانست که در ورم جگر گذشت و وجع
موضع کمرگاه لازم اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد
و اگر در ایسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلندتر است
و شدت درد دلیل آنست که گرده از انجا که نزدیک بغشاء و علائق است ورم گرده
بماده گرم و اگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود و اگر در نواحی روده

بود و در غایت بود و باشد که قولنج آرد و ورم گرده که مزمن شود فصد مابض نفع تمام دارد
فصل ۷ در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و وجود
وجع در گرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو ماؤف کردن و در اینجا مسهل
قوی زنهار نه دهند اما ملین سبک مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند حسب حرارت
و برودت و بعد از آن ملحمات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور سودمند
فصل ۸ در جرب الکلیه و نشان وی وقوع خارش و دغدغه است دران موضع و علاجش
تنقیه است وقتی در هفته دو بار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض
بروغن بادام در احلیل چکانیدن و بنادق البزور خورانیدن فصل ۹ در ذیابیطس و این
مرضیست که آب که نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاجش حسب حرارت و برودت
پوشیده نیست و در حار قرص کافور و قرص طباشیر و قرص ذیابیطس و در بارد دشتر دیطوس و معجون
ماسک البول باید داد فصل ۱۰ در حصاة و ریگ که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت اشتداد
میکنند بعد یک ماه و یکسال یا کم و زیاده و علامت وی ثقل و تمدد قطن است و صفرة یا حمرة
بول و خروج سنگ دران گاه گاه و غلبه درد نزد امتلای امعا و آنجا که سنگ بود اعراض
بشدت باشند و در ریگ خفت علاجش نخست قی فرمایند و بعده مسهل مناسب پردازند و منقیات
خورانند و عند شدت وجع در آبزن که در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون
حجر الیهود در تفتت اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات و تجوید هضم لازم شناسند و کذالک
در خلو ریاضت کردن و بحمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد
در اثنای طعام و بر نهار گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصات است باب ۱۹ در امراض
مثانه فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود و وجع النخس

والانتفاخ وتپ گرم وعسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق است در ابتدا و بعد
سه روز رگ مابض زدن وملین مبارک دادن آب عنب الثعلب و در ابتدا از نهار مدرات
قویه ندهند و روادعات صرف قطعاً ضماد ننمایند خصوص در دموی و هرگاه ماده روی
بجمع آرد در نضج وانفجار و تنقیهٔ مده واندمال کوشند چنانچه قاعدهٔ اورام اعضای باطنیه است
واگر بارد بود از صلابت ولین ورم ودیگر آثار که مخصوص بلغم وسوداست توان دانست که سوداوی
یا بلغمی علاج در بلغمی قی وحقنه حاد و نشستن در آبزن محلل و نوشیدن مدرات حار مع ماء العسل و
خیارشنبر نفع دارد و در سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند و نطول سازند و آب کرنب و آب نخود
نوشانند واز تخم خیارین وهلیون وانیسون وپرسیاوشان وفلوس خیارشنبر جلاب سازند
وروغن بادام آمیزند و بدهند و قطعاً در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نرمی در
ورم فصد صافن یا باسلیق نافعست **فصل ۲** در قروح مثانه ونشان آن خروج قشور
در بول ونتن بول وعسر وحرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت وهرگاه
وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند وآنجا که چرک بسیار آید
ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیهٔ قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه رسانیدن
دوا از مخرج بول اسرع انفع است و در مجری البول زنان بزرق توان رسانید **فصل ۳**
در جرب مثانه ونشان او ظهور وجع وخارش است درین محل وحرقت ونتن بول الدم وبا تسلیم
که بول الدم آید علاج در تنقیه وتعدیل کوشند ونسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که درینجا
تعدیل اسرع البرء است بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی تر است ولعاب بهدانه
وشیر زنان وروغن بادام در مجری اول چکانیدن نفع دارد واگر بدین حقنه کنند مثانه را
انفع باشد وبهترین غذا آش جو وپاچه وامراق چرب بی نمک است وشیر برنج باشکر نیز مفید

فصل ۳ در بیرون آمدن تی مثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این سبب بول الدم

یا ضربه و سقطه پدید آید و نشانش از خشکی و کرب و پدید آمدن [illegible] است و باشد که [illegible]

در بیرون و علاج او آنست که [illegible] فصد باسلیق کنند و [illegible] خاکستر درخت گوز با سکنجبین [illegible]

[illegible] خرگوش و آب خاکستر چوب انگور [illegible] شیدان و [illegible] مثانه [illegible] و در احلیل [illegible] کنند

و هر گاه [illegible] خون [illegible] باشد [illegible] و علاج [illegible]

سیاه و سعال [illegible] شاهیدان و خاکستر چوب [illegible] آب [illegible] و در احلیل [illegible] کنند

[illegible] تمام [illegible] سود نه دهد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مثانه [illegible] کرده [illegible] مرض [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] فصل ۴ در [illegible] مثانه [illegible] و این مرض

[illegible] شد یا از [illegible] یا از [illegible] و این [illegible] نیز [illegible] شود [illegible]

گردان طبیعت [illegible] و این [illegible] قسم اول [illegible]

سوء مزاج [illegible] در وقت بول و تقدم [illegible]

[illegible] علاجش [illegible] است [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و سپیدی بول و تقدم [illegible] ماننده آن [illegible]

[illegible] نیز [illegible] و علاجش [illegible] غذا [illegible] و آب [illegible] گرم [illegible] مثانه [illegible]

[illegible] قسم دوم [illegible] مثانه که [illegible] در احلیل [illegible] طبیعت [illegible] نشان وی [illegible]

[illegible] و بول [illegible] بیرون آمدن و علاجش [illegible] فصل ۵

در قلع مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که [illegible] علاج

خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و [illegible] خروس سوخته با [illegible]

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضو متمدد شود و حبس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع آیند اول بازاله امراض دیگر باید کرد و بعده بتدبیر خلع متوجه باید شد **فصل ۷** در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبة است علاج چند روز ماء الاصول حار دهند فقط یا با اندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن بید انجیر بر سبیل دوام خورانند روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و بقند دهند و بآب زن در آرند و آنجا که با رطوبت بود تی متواتر و تریاق شر و دیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل ۸** در حصاة المثانة و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول شدن و غلبه انعاظ و تواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتباس یا عسر بول و درد مثانه هیچ نمیباشد و درینجا مگر وقتیکه در دهنه مثانه که مخرج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده بمثانه فرود آید و هرگاه درد و ورگرده و سنگ و پیشاب بیان بود و پس ساکن شود و نشان آن باشد که سنگ از گرده بمثانه فرود آید علاج انچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هرچه قوی تر بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خسک و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر ضرور افتد بدستکاری بیرون آرند و بجز شق مجوز نیست و مهما امکن ارتکاب این نتوان کرد لان فیه خطرا عظیما هرگاه سنگ در مخرج بول بند شود و عسر بول و درد آرد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او بر دارند و آب گرم بر عانه ریزند

او از اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا بر می آید و در جوف مثانه می افتد
و بول کشاده میگردد و حجر الیهود اصیل مجرب است **فصل ۹** در حرقت بول و سبب وی
اگر جرب گرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحه اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر قرحه
(یعنی مده از قرحه اینها ۱۲)
مجری قضیب باشد تدبیروی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود و نشان حرارت
جگر و غلبه صفرا گواهی دهد علاجش تبرید است بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر تبرید
کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده بروغن
گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول بدارند و اگر خراشیدن
رطوبت که در مجری بول ملصق است باشد تقدم شرب مدرات حاره و کثرت جماع و مانند آن
از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن
و دیگر العبه و مغریات استعمال نمودنست شرباً و قطوراً **فصل ۱۰** در احتباس بول و وی اگر
بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید اسر خوانند بالف و الا عسر نامند بعین و سببش اگر
ورم گرده یا مثانه یا حصاة اینها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شده اند
(یعنی انچه گفته شده ۱۲)
و اگر بر آمدن گوشت زاید بود در مجری بول و فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد علاج ندارد
لیکن بهر نفع ما آبزن میکنند از طبیخ مرخیات و این مودی باسر نمیگردد و اگر استرخای عضله
بود که حاصر است مر عنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه غمز کنند بول بآسانی برآید
بادیرار علاجش تسخین است شرباً و طلاءً و روغنها که در فالج است مالیدن و اگر انسداد خلط
لزج بود در مجری که میان مثانه و قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول
مغلظات و منفعل از آثار دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و فوراً بعد خروج از آبزن
روغن خسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر افناء رطوبت مغری مجری بول

از ورود خلط حاد باشد نشانش وجود آثار حرارت است و این نیز با سر نمی انجامد و علاجش
ترطیب است و تبرید و تغریه و اگر موت قوت دافعهٔ مثانه بود نشان وی آنست که زمانی طویل
شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند بتکلیف سببی و شغلی و بعده حبس شود و علاجش در آبزن
نشستن است و بهار ران مثانه را بدست منغمز ساختن تا بول بعسر بیرون آید و بهر احیای دافعه
روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آرند و طریقش
معروف است و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از آنکه مرور بول اذیت میدهد
طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی وجود آثار قروح و بثور است و علاجش از مبحث
قروح جویند و اگر ضربه بود که بر پشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده
یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای مثانه اگر ورم است بتدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا
تهلهل بود فصد باسلیق نمایند و روغن گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در
مجاری بول افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارت است و بمرطبات نفع یابند
و عدم خروج بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش
ترطیب و تبرید است و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها
و رباطها نشان وی وجود آثار تشنج است و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه بادرار بخلاف
استرخاء و علاجش ازالهٔ تشنج است بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود بتدبیر وی که خواهد آمد
متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس از عدم
احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران یا بلسان چکانیدن است در احلیل و
چیزهای خوشبو ضماد کردن و ماء الاصول بروغن بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن
و اگر امتلا باشد قی مقدم دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور

یا آفت عضو مجاور بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است
بود بر رد فقار کوشند و در سلس البول این را مشروحا بگویم فصل ۱۱ در تقطیر البول و اسباب وی
از مبحث احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد فصل ۱۲ در سلس البول یعنی
برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا
ورم که در اعضاء مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث احتباس جویند و اگر شرب مدرات
چون شراب خربزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود
بعارض ضربه و سقطه عارض شود پس زوال اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا تضمید
زفت و اگر بخارج است رد او نمایند بدست و انچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد فصل ۱۳
در بول الفراش یعنی درخواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد و علاجش تسخین است
و بازالهٔ استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست که
ازخواب مکرر بردارند و بول کنانند و بشب آب و طعام ندهند و این دوا باید داد و زیره کندر
حب الاس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم فصل ۱۴
در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود و نشان خروج خون صاف است
بی درد و بی امتزاج ریم پس انچه اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و انچه بسیار آید
از انشقاق رگ است و علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم
دادن و حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند
و مبردات ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
بنقوع کشنیز خشک حابس و مطفی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون جدا
نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است مائل بسپیدی

وغلظت باشد واگر ضعف در جگر است مائل بسرخی ورقت باشد وعلاجش تقویت جگر
وگرده است واگر تاکل رگهای اعضای بول بود نشان قروح پیدا باشد وتدبیر وی
گذشت وقرص کاکنج انفع است باب ۲۰ در امراض که بمردان مخصوص است ووی
کنند ومغل ارمنی وقرص طباشیر سود مند است ۱۲
مشتمل بر چند فصل است **فصل ۱** در نقصان باه واستکمال این عمل موقوف بر صحت
اعضای رئیسه است وپوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت وارزوی
جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت مسترخی گردد قسم **اول** در ضعف شهوت واسباب ضعف
انواع است یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا وبدان سبب روح وریح وخون که
ماده شهوت است کم شود ونشان وی ضعف قوت است وتقدم جوع وعلاجش تقویت است
باغذیه لذیذه وادویه مقویه وبلهو ولعب وغنا دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع تناول اغذیه
بوفور ونشان وی قلت خروج منی ونزارت اوست وموجبش وقوع سوء مزاج است
یعنی اندک شدن ۱۲ بحر
وآلات منی وتضرر از مماثل وانتفاع از ضد دلیلی قویست برنوعیت سوء مزاج وعلاجش
تبدیل ست سوم آنکه منی متحرک نشود ولذع ودغدغه در ذات وی نماند اگرچه متولد میشود
وکثیر بود وظاهر ست که تا منی در حرکت نیاید وابخره از وی نه برآید شهوت پدید نیاید
ونشان وی آنست که منی کثیر برآید وغلیظ بود وبدشواری خارج شود وابتدای نعوذ ضعیف
باشد وبعد زمانی از دخول قوی گردد وعلاجش تسخین ست باستعمال زرعونی ولبوب
ومعجون بهمن سرخ ومانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل ومودی بضعف
باه شود وعلاجش بتکلف خود را مائل کردنست بدین کار ونظاره تسافد حیوانات واستماع
کلام جماع وتناول ادویه مبهیه مفید وعاقرقرحا بروغن مغز پنبه دانه طلا کردن بر عانه و
انثیین وقضیب نافع پنجم آنکه امری از امور وهمیه در نفس تمکن گیرد وچون احتشام مفعوله

یا کراهیت او یا تخییل آنکه وی را بسته‌اند و بدان سبب شهوت زائل گردد با وجود صحت اعضا
و کثرت منی زیرا که امور نفسیه از سائر موثرات قوی اثر است و علاجش دفع آن خیال و وهم
بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و ضعفی افتد و علاجش
اصلاح آن عضو است قسم دوم در استرخای آلت و سببش اگر ضعف بدن یا ترک
جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت و تنطیل به آب گرم و بعده تمریخ قضیبش
و عقب آن تضمید بزفت و ترک جماع لازم است و اگر قلت تولد نفخ و ریح بود و اسافل
بدن بنگرند که از برودت است یا حرارت و یبوست حسب آن تدارک نمایند و این قسم از
قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهر است و اگر وقوع
جنسی از فالج بود یا عصاب از انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف
نشان وی تقدم سبب است و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش آنچه
در فالج گذشت و حقنه و حمول و مسوح و سنخنه را در اینجا اثر تمام است و آنرا که آلت او درین علت
برسیدن آب سرد متقلص و مجتمع نگردد علاج پذیر نباشد اکنون چند ادویه که به تعظیم
قضیب مخصوص اند ذکر کنم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود پس روغن مورچه
و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجرب است
و اگر به آب گرم فیس مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر به روغن گوسپند مکرر چرب نمایند
قضیب را و خراطین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا
نمایند همین عمل کند فصل ۲ در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود بسبب
برودت رطوبت فشان او کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار حرارت
و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و قی نفع اتم ندارد و معجون خبث الحدید

وشراب خشخاش نافع واگر شهد انه را بکوبند و بعسل آمیزند و بدهند بغایت سود و بد واگر کثرت منی وغلبهٔ خون بود نشان او اعتدال قوام وکثرت منی ست و قوت آلت وعلاجش فصد است وجماع وتقلیل غذا وحموضات وهرچه مقلل منی وخون بود باید داد واگر حدت منی بود نشان او رقت وصفرت وحرقت منی ست وعلاجش تبرید ست وتخم کاهو بغایت سودمند واگر ضعف اعضا بود خاصة روسا ونشان او آنست که با ضعف باه بود و ضعف عضو گواهی دهد وعلاجش تقویت آن عضو است **فصل ۳** در کثرت شهوت وسببش اگر کثرت خون ومنی بود وخوبی بدن بر آن گواهی دهد واین را علاج نشاید کرد که ضرر دارد اما اگر ضرور افتد بفصد واسهال وتناول حموضات تقلیل نمایند واگر حدت منی بود تبرید کافی ست وغسل بآب سرد نافع تر واگر کثرت باه ومنی بود فقط مع ضعف وقلت خون نشان او کثرت منی ورقت وبیاض است وکثرت نفخ وعلاجش شونیز وتخم سداب وتخم فنجنکشت دادن ست وجوارش کمون نفع تمام دارد واگر قوت اعضای منی بود مع ضعف اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف است در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه وعلاجش تخدیر اعضای منی ست وتقویت ضعف واگر ظهور شور یا قروح یا حکه بود در اوعیه ومجاری منی نشان او غلبهٔ شهوت است از جماع وانزال بلذت تمام وبسرعت شدن وآنجا که شور متقرح شود الم پیدا بود وآثار قروح نمایان وعلاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصد واسهال وغیر آن واگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود نشان وی شدت نعوظ است وتقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات دهند واگر رطوبت زیاده باشد مجففات ومحللات باد دهند واگر سودا افزون باشد باسلیق زنند ومسهلات سودا دهند بطبیخ افتیمون دهند **فصل ۴** در درد منی ومذی وودی وسببش

اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیه منی بود تدبیرش در سرعت انزال
گذشت واگر تشنج عضله اوعیه منی بود نشان آن خروج منی ست با نعوظ و سرعت
و تواتر قضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه است و بعلاج تشنج کوشیدن واگر ضعف گرده
بود که شحم او بگدازد و برآید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزے سپید
غلیظ برآید بی لذت و دفق و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج ضعف گرده گذشت و این
قسم را بسبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقة سیلان شحم گرده است نه منی
واگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد علاجش
قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک
کنند اشتباه سیلان منی بزنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد
که از استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن است
دوائیکه همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنگشت و بیخ سوسن هریک دو درم گلنار
و برگ گل هریک یک و نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر که مذی
و ودی را سود دهد شهدانج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند **فصل ۵** در منی الدم سبب
او ضعف خصیه و گرده است و علاجش خصیتین در روغن مصطگی نهادن است اگر بی حرارت
باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در کثرت احتلام و علامت و علاجش همانست که در
در ودی گذشت و قطعه اسرب بر پشت بستن بمواسطه محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷**
در فریسموس و این مرضی ست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبه خون
بود تنقیه وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزهای
بادشکن بکار برند اکلا و طلاء و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت **فصل ۸**

در بیضه و این مرضیست که وقت انزال خاطر بی اختیار برآید و سببش ضعف اعضای رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و شافه از اقاقیا و مازو و گلنار ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بر بطن نهادن و درین مقصد چرب کردن و عضله باید که خالی باشد **فصل ۹** در ابنه و آنرا علت المشایخ نیز گویند و این مرضی است که و استقیم حکه پیدا آید و جماع کنانیدن خواهد و علاجش اگر ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انثویت است بضرب استها است **فصل ۱۰** در اورام قضیب و خصیتین اگر خون بود علامت ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج فصد و حجامت پشت و ساق کنند و ادهان و ضمادات طلا کنند در ابتدا و بعده روادع و محللات و بعده محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوط است و اگر بلغم بود بر خاوت و بیاض بود و علاجش قی است و منضج و مسهل بلغم دادن و ادویه طلا و نحو آن با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت و کمودت باشد علاج او ادویه ملینه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود و عضو ممتد و انتفاخ بی ماده دیگر معلوم و علاجش تمدید است و کمونی خوردن و اگر کفایت نکند تنقیه و مسهل پردازند اما قی در امراض سفلی انفع تر است و حفظ فائده و ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض بغتت میباشد و محسوس میبود و آنچه در بیضه میباشد شدت اعراض و تب و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل ورم نه ورم علاج بنج و شوکران و تفاح و جلد خشخاش و حکاکه حجر المسن آب کشنیز ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان کنند بزرگ شدن نهم و تقلیل غذا شرط است **فصل ۱۲** در حاقونا و این مرضیست که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خونست و بعده تنقیه عام از نو بر قضیب

مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود و اصلاح غذا مفید **فصل ۱۳** در وجع الانثیین وسببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و تدهین ادهان گرم کافی است و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بارها گفته شد شربًا و طلاءً و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم است و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴** در تصغر الخصیه وسببش برودت است که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و ارخاء و تسخین است **فصل ۱۵** در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که تمامه بسوی مراق رود و در ظاهر هیچ نماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور در حرکات پدید آید اما در ارتفاع اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه درد هم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد علاجش استحمام است و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام و آبزن محجمه بزرگ بر خصیه گذارند و بتدریج بکشند فرود آرد فائده گاه باشد که قضیب مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه **فصل ۱۶** در دوالی الصفن و آن آنست که رگهای کیس خصیه برآمده شوند چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست که در دوالی پای بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت زائل شود **فصل ۱۷** در استرخاء الصفن یعنی فروهشتن کیس خصیه علاج مازو و آس و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا و علاجش مرداسنگ و توتیا کنند ذرورًا و مرهمًا و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد علاجش باین مرهم کنند دم الاخوین مرهریک دو مثقال صبر مرداسنگ انزروت هریک دو درم بروغن گل مرهم سازند فائده قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و درد موضع

وموم سپید دو مثقال ۱۲

بران گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحهٔ مثانه گذشت **فصل ۱۹** در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند **فصل ۲۰** در حکهٔ خصیه و قضیب و علاجش فصد ست و حجامت
زانو و ران و اسهال صفرا و بعده تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل مالیدن و سپیدهٔ بیضه
طلا کردن **فصل ۲۱** در شقاق قضیب علاجش از شقاق مقعد گیرند **فصل ۲۲** در ثاٰلیل
و بثور صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا
نمایند و به مبحث ثاٰلیل مطلق رجوع نمایند **فصل ۲۳** در سدهٔ مجرای قضیب و سببش اگر
تبره بود و بول بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد هست و شیرهٔ خرفه و تخم خربزه و بشربت
خشخاش دادن و ابهل بر روغن بنفشه بادام بر قضیب نهادن و چون سر کند شیاف ابیض
بروغن گل و بشیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند و اگر
خلط لزج باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول غلظ ظاهر شود علاجش
مدرات دادن است و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه قدری
آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثولول بود و بول بعسر آید بی حرقت و بی خروج بلغم
در بول علاج اگر ثولول بخارج قریب بود صبر و سپیدهٔ ارزیز بروغن گل بچکانند و اگر قوی
باشد بفصد صافن و حجامت پردازند **فصل ۲۴** در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن
و سببش یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد ازالهٔ سبب ملینین عضو ست بمالیدن رو
و جز آن پس بدست راست کردن در حمام تا راست شود **باب ۱۲** در امراض صفاق و ثرب و مراق
بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشای که زیر مراق است صفاق خوانند و پردهٔ غلیظ چرب را
که زیر صفاق و مماس احشاست ثرب خوانند **فصل ۱** در قیلی و وی آنست که منفذ صفاق
که در کش ران واقع است بجانب خصیه بکشاید یا پردهٔ مذکور از ینجا بشگافد پس ثرب یا امعا

یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور ادره و قروه نیز نامند
و آنجا که نازل در خصیه ماده غلیظ بود قرو اللحمی خوانند و این فصل به پنج قسم ذکر کنم **قسم اول**
در قیلة الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بمشقت بالا رود و وقت
رجوع قراقر کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج بتدریج بالند و روده را برگردانند و اگر
بزور نگرود آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس ازرو این ضماد بر بن خصیه و کش ران و عانه
نهند مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو و برگ سرو و اقاقیا و گلنار و مرو و دم الاخوین و شب یمانی
و حضض و اهل و صبر جمله را برابر کوفته بیخته بسریش ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته
و بر لته کشیده بگذارند و بر فاده بهوار بربندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت
باید که خفته باشد و بعد سه روز برخیزد و برفتق بگرود و از هرچه مضر بود اکلاً و شرباً و عملاً پرهیز کنند
و پیوسته جوارش کمونی بخورند و بلجامیکه باین کار مخصوص است بسته دارند **قسم دوم** در قیلة الثرب
و نشان وی نیز عسر رجوع است اما بی قراقر و بهمین فرق میکنند در معالجه و علاجش همانست
که گذشت **قسم سوم** در قیلة الریح و نشان وی آنست که باسانی بالا رود و قراقر شدید
کند و علاجش چیزهای بادشکن دادنست و از بادانگیز پرهیزانیدن و موضع را بسته داشتن
قسم چهارم در قیلة الماء و نشان او آنست که کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و بهیچ حیله بالا
نرود و علاجش نشف آب است بدانچه در استسقای زقی گذشت و اگر سود ننماید بزل کنند بطریقیکه
معروفست **قسم پنجم** در قیلیکه قرو اللحمی گویند و نشان او غلظت و صلابت و تمدد است
همه در کیس خصیه محسوس شود نه در جرم کیس و بهمین فرق میکنند درین و در ورم صلب خصیه
و علاجش تنقیه سوداست و هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن **فصل**
در فتق مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جای ناف بالاتر

یا فروتر از ان پاره شود و مراق سالم باشد پس انچه ما تحت صفاق ست از صفاق بالاتر آید و مراق را از انجا بلند نماید و همچنان گاه باشد که در محل اربیه یعنی کش ران شق و صفاق افتد و در انجا فتق پدید آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش ربط آن محل است بر فائد ثقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قیل گفتیم و بدانند که این مرض به نشود و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد فائده در ابتدای قیل و فتق داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پای را نافع گفته اند و همچنان رگ سطبر که در بیخ نر انگشت است از دست مخالف علت داغ دادن **فصل ۳** در نتو السره و هو بجی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب ردادت قطع ناف یا آسیبی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بر ربط رفائد و جز آن اما چون مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود یا از روییدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان فتق برگشتن فرو نیست عند الغمز با قراقر یا بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت و نشان باد و لین لمس و ازدیاد و نقصان نتو از باد انگیزد کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت و نشان جمع خون رنگ نتو بنفسجی یا سیاه نمودن نست **علاج** انچه از فتق باشد گذشت تدبیرش و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی گیرند و انچه از روییدن گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد زلوها ان چسپانند و ادویه قابض که دهن رگها به بندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند تا باز بر نیاید **باب ۲۲** در امراض که مخصوص بزنانست **فصل ۱** در عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت وغلظت وسواد خونست و دلیل برودت رقت
ودیر دیر آمدن حیض وعدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرج است وقلت حیض و دلیل رطوبت سیلان
رطوبت است از رحم و انبجنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند وانچه مادی بود از لون
رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند واگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل است
واگر افراط لاغری بود علاجش تسمین است واگر حبس حیض بود علاجش ادرار و اگر ورم
رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع سبب است و هر یک ازین
در محل خود ذکر شده واگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وے انتفاخ
عانه است وظهور باد از فرج وقت جماع باواز و علاجش کسر باد است و مجمره ناری
نهادن و روغن بید انجیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و گوشت
طیور غذا کردن واگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثولول مانند آن
هر چه مسدود فم او شود علاجش ازاله سبب است چنانچه بیاید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند
واگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم است
وقت جماع و تدبیر میلان رحم می آید واگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال
وحرکت عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب است فائده
گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و درینصورت علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در یافته
و بر حقیقت عضو مطلع شده وگاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و بالخاصیة
بمشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین ست که این را علاج نیست بالجمله امتحان
عقر حقیقی که از مرد است یا از زن آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب
وتنشین نشود عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالخاصیة یاری میدهد بر احبال

براده دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از آن نوشانند دیگر
پنیر یا بها خصوص که پنیر مایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل بپاک شدن حیض و عنقریب مجامعت
نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه
یا بدنیه و علاجش منع سبب کافیست و تفصیل اسبابش در عقر جوینده که این هردو متحد الاسباب اند
و در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت تدبیر وی حسب تقاضای هوا و حال پوشیده نیست و طریق
صواب در حق حبالی خاصةً آنانکه ولادت آنها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر
شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بر وی ریزند
و در آبزن نشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله
و پیش ازین باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهای دیگر و ترشیها
احتراز کند و بر درد صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت بر آید ذکر ادویه که بخاصیت
عسر ولادت را یسیر سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست چپ دهند دیگر ببندد بر زانوی
راست بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلتیت یا جندبیدستر آمیزند و بدهند زود اثر کند اما اگر
حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بپزند و بشربت بنفشه
یا نخود آب آمیزند و بخورانند مجرب است و حوامل را عطریات بسیار نباید شمانید خصوص وقت
وضع که قطعاً مجوز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین
آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند علاجش مبادرت در
اخراج است باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و اهل هر یک سه درم ترمس یا دینه هر یک
دو درم بجوشانند و باده مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند بشمانیدن کندش و شونیز و جز آن

چون عطسه آمدن گیرد دهن وبینی آنرا بگیرند تا قوت عطسه در وان افتد و مدد دهد واگر پوست

ع باخراج ابی الرحم ۱۲

مار وسرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن برحم رسانند زود برآرد واگر بهیچ حیله

برنیاید قطع جنین باید کرد قوابل که باین کار مخصوص اند میدانند طریق آن فصل ۵

در احتباس نفاس وتدبیر وی از احتباس طمث جویند بیان ادویه که درد رحم را که بعضی

زنان را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و برحم رسانند دیگر شیر خر نیمگرم کنند

وآبدست نمایند دیگر سم استر وخر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند

قبل ۱۲

وبرحم رسانند دیگر اگر بهیچ دوا سود ندهد توان داد پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند

قدری از آن بنوشانند انتباه گاه باشد که باسقاط حاجت می افتد وتا ضرورت نبود ارتکاب

که در درد عظیم راحت نشاند ۱۲

این نشاید خصوص بعد ظهور حیات وتدبیر اسقاط اینست فتیله از کاغذ بافته بدهن رحم گذارند

واگر این را بقطران یا بآب حنظل یا بطبیخ او یا بزهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگزه یکدرم

سداب خشک سه درم مر یکدرم بکوبند وبطبیخ ابهل دهند صبح وشام این یک شربت است

وغذا نخود آب باشد دیگر تریاق اربعه مجربست وهرچه در اخراج مشیمه وجنین میت است نافع

وهنگام اسقاط نخست استحمام وتدهین شکم بروغن بید انجیر وشرب امراق چرب لازم است بعده

شوربها ۱۲

مسقطات بکار بستن پس از اسقاط مقل وخردل تبخیر کند برحم تا خون سائل شود وغلیظ نگردد

فائده هرگاه خواهند زن بار نگیرد تدبیرش اینست که بعد از جماع زن را جهیدن فرمایند

هفت باریا نه بار وفوراً برخیزانند بعد انزال عطسه آورند ویا قضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن

تا که منی از رحم دور افتد ۱۲

منی بلغزاند دیگر فلفل بعد جماع بر داشتن دیگر سرگین موش باشهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید

سرگین فیل خشک کنند وباشهد بخورانند زن را فصل ۶ در رجا واین مرضی ست مشابه

بحمل وفرق وریِن و در حمل از تجافی وهنگام حرکت ودیگر آثار پوشیده نیست بر زنان

از احتباس طمث وتغیر رنگ وانتفاخ پستان ۱۲

وهمچنان فرق در رجا و استسقا بر ما بر آن بالجمله صلابتی که در اینجا میباشد از همه فارق است
وسببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب خلط یا تولد ریح بود در عقر گذشت
و اگر از لحم صورتی ناقص بود در رحم جهت استمالش بر آب زن فقط و تدبیرش اسقاط آنست
بمسقطات جنین فصل ۷ در کثرت طمث یعنی افراط خون حیض و آنچه در غیر ایام معتاد آید مسمی
است باستحاضه وسببش اگر بسیاری خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل آنست
و اماله بر بط تدمین و وضع محاجم زیر آن و بعد فصد جهت قبض قرص کهربا دهند و بشافه
ممسک بر دارند و اگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه آنست
و تغلیظ خون و قرص و شافه که در دموی گذشت بکار بستن و صندل بر عانه طلا
کردن و اگر کثرت مائیت بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه
و تجفیف است و اگر حدت و کثرت سودا بود سیاهی خون یا کمودت یا خضرت آن
گواهی دهد علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود
تدبیر آن توان کرد و اگر انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قروح
و شقاق رحم جویند و اگر زوال بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانید نشستن بطبیخ
قابضات قبل شستن و بروغن گل چرب ساختن و خاکستر درخت انگور بر خرقه نهاده
رفاده مانند بر فرج بستن و فا و زهر با دوغ سائیده دادن و شقاق را بر همین تدارک کردن
فصل ۸ در قروح و جروح رحم و نشان وی لزوم وجع است و خروج ریم فقط یا خون یا هر دو
بهم آمیخته بالجمله قرحه بی ریم نباشد علاج تا که جراحت ریم نکرده باشد و مانعی نبود فصد کنند
و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه و فرزجه حابسه بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا دم
سر و بد قرحه این باشد تدبیرش حقنه برحم کردنست بروغن گل و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته

یا چرک پاک شود و بعده مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نغز کند و اگر قرحه در عنق
رحم بود فرزجه ادویه مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده
بصوف یا پنبه حمول کردن در تنقیهٔ رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران
بشیر زنان حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او ازدیاد وجع است وقت جماع
و برآمدن ذکر خون آلوده خاصه اگر در عنق بود علاجش بمراهم که در شقاق مقعد بکار آید
کنند و مرهم باسلیقون یا پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد فائده گاه باشد که بسبب ولادت
یا ازالهٔ بکارت حجابیکه درمیان دبر و قبل واقع است بشگافد علاجش مرهم از مغز ساق گاو
و موم سپید و پیه گردهٔ بز کنند و سنگجراحت کثیر المقدار سائیده بر فاده نهاده بربندند تا
بعضو منشق لاصق شود و از هر چه مضر باشد پرهیز نمایند **فصل ۱۰** در حکهٔ رحم و علاجش بعد
تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بمثلث یا شراب
یا سرکه آمیخته حمول ساختن است بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکة القبل را
نیز تدبیر همانست **فصل ۱۱** در بواسیر الرحم و وی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش
همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۲** در بثور رحم و وی بمس معلوم شود و باشد
که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل است و مرهم اسفیداج مالیدن اگر بثور در عنق بود
و در رحم حقنه کردن اگر بثور غائر باشد **فصل ۱۳** در ثالیل رحم و این نیز بمس معلوم شود
علاجش فصد و اسهال سوداست و بطبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و مرهم
قبل شستن **فصل ۱۴** در ناصور رحم و وی قرحه مزمنه است و تدبیرش گذشت
فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف است
بمراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان و فرق

در رطوبت و منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپید تر و با قوام تر از نسبت رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۱۷** در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشان وی نحافت بدن است و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خونست باغذیهٔ مقویه و اگر غلظت خون بود بسبب برودت یا مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب و وجود آثار بر وی پیدا باشد علاجش تنقیهٔ اخلاط غلیظ است و استعمال ملطفات شرباً و بخوراً و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت است یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از آفات کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازم است و اگر رتق بود ذکر رتق می آید و اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل است و اگر انحراف رحم بود تدبیر میلان وی نمایند **فصل ۱۸** در رتق و وی آنست که چیزی زائد در فم فرج یا مابین فرج و فم رحم و یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب است و ثانی مانع دخول تام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دستکاریست **فصل ۱۹** در نتو رحم یعنی بروز رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گزاز و رعشه افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود علاجش آنست که اول تنقیهٔ امعا کنند بحقنه و تنقیهٔ مثانه بمدرات بعده روغن زیبق یا گل بگیرند و قدری روغن خلوق و قدری غالیه در آن آمیزند و نیم گرم در رحم چکانند و بر آن بمالند پس بر پشت خوابانند و ران‌ها بر دارند بنوعیکه گشاده باشند و بهم نه پیوندند و دایه را فرمایند تا از مرغزی گرد ته ساخته و بطبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده و در سحیق اقاقیا و سک

میزان الطب

ورانکاث آلائیده بوساطت آن رحم را بردارند پس آن گروهه همانجا بدارند و برفائد دیگر
فرج را محشو سازند و بعصابه بر بندند بنوعی که الیق بود پس بر عانه و نواحی فرج قابضات
ضماد نمایند و بر کمرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بمکند و تا سه روز
باید که بر همین هیأت بماند و از هرچه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته عطریات
بو بند و روز سوم برخیزد و آن گروهه دور کرده تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند
برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۲** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی بمس
اصابع معلوم میشود و قوابل را وایضاً وجع در وقت جماع لازم آنست و باشد که زحیر آرد
و بول و غائط حبس کند علاج اگر سببش امتلا و امتداد رگها بود از خون فصد صافن کنند از
محاذی شق مائل و اگر بقبض بود از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه و بطیه
مالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم حقنه نمایند بابارجات و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود
قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعده تدخین قیروطی یا شحوم بر انگشت تا اذیت ندهد **فصل ۴**
در اورام رحم و سببش اگر ماده حار بود نشان وی تپ حار است و تواتر نبض و نفس و فساد معده
و دماغ و ظهور وجع در عانه یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا موخرش و در خاصرتین
اگر بهر دو جانب بود علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند و بشگافد بتدبیر
قرحه رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع اثقل پیدا بود علاجش قی است و آنچه در ورم
سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور صلابت است در میان رحم و قلت وجع
و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم و ادهان زرقاً
و حمولاً و بطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن شبانروزی دو بار **فصل ۵** در دبیله رحم ورم چون
پخته شود و سر کند دبیله نامند علاج اگر در فم بود بشگافند تا ریم برآید و اگر در قعر بود مدرات

نوشانند و ادویهٔ مرخیه ضماد نمایند و به همین تدبیر ملازم باشند و اگر دیوگشت، انجیر و خردل جوشانند و بطبیخ آن حقنهٔ رحم فرمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و بعد انفجار به تنقیهٔ ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت فصل ۲۳ در سرطان رحم و این اکثر عقب ورم گرم رحم افتد. و نشان او صلابت و حرارت و ضربان است و درد تا حجاب سینه بر آمدن و پشت پای متورم شدن و هر چند ورم مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد باصلاح هی کوشند باستعمال مرهم درونشان و فرزجه و جز آن و مرهم رسل خاصیت عجیب دارد و جهت تنقیهٔ سودا گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت بر ترطیب واجب فصل ۲۴ در اختناق رحم و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمیشنود و علاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی و صرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعاً نبویانند بلکه گوگرد و مقل و پشم پی سوزند و عطریات در رحم مالند و دغدغه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصته اگر عدم جماع و تراکم منی باعث بوده باشد نفع تمام دهد و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در حال افاقت حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم و نشان او احتباس حیض و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است و مدرات دادن و آنچه از بهر استسقا و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت نفع تمام دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد فصل ۲۶ در نفخهٔ رحم و نشان او انتفاخ عانه است مع الوجع و از زدن دست چون آواز طبل بر آمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند حالتیست شبیه باستسقای طبلی علاج تنقیهٔ بدن و کسر باد نمایند مقیئات حقنا و فرزجة و ضماداً و تکمیداً و آبزناً و هر چه در طبلی هست درینجا بکار آید فائده عذیطه و ابنه و عاقونا

بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد باب ۲۳ در امراض ظهر و اطراف یعنی انچه به پشت و دست و پای تعلق دارد فصل ۱ در حدبه و آن زوال فقار است بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم و تقصع نامند و آنرا که یمین یا یسار باشد التوا خوانند اما حدبة الموخر نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین است و اسباب حدبه مطلقاً پنج است یکی ورم عضله نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخا نماید چهارم تشنج رباطات مذکوره پنجم سقطه و ضربه اما انچه سببش باد غلیظ باشد مسمی است بریاح الافرسه بالجمله علامت ورمی تقدم وجع صلابت است مع حمی حاده و علامت باد شدت وجع بی تپ و علامت رطوبت سپیدی لون است و تقادم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه ظاهر است علاج در ورمی فصد و تلیین کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند و همه انچه تدبیر ورم است بعمل آرند و در ریحی انچه بریح الکابیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که به ریحی و در تشنج انچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته باشد بجذب فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل با قدری عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون شده باشد برد آن بید و هر چون که بود بعد ردادویه قابضه ضماد نمایند جهت محافظت فصل ۲ در وجع ظهر یعنی درد پشت و سببش اگر وقوع سوء مزاج سازج بود در پشت نشان او احساس سردیست و دردی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین است انکباب و ضماد آن و اگر تولد بلغم بود در ان یا انصباب وی بران نشان او وجع مع الثقل است پس تقدم تناول چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب و جز آن که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال شیافات

انفع اما ور انجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات ور اکثر کفایت کند بی تنقیه
واگر تداخل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انصبابی رفت الا ثقل که درین نباشد
یا کمتر باشد اما در اکثر ور و منتقل بود علاجش نیز همانست زیرا که اصل این باد بلغم است
واگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع است وتدهین پشت بروغن گل وسورنجان واگر
کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را واگر ضعف کلیه بود علامت وعلاج آن گذشت واگر امتلای
رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از ابتدای فقره پشت تا قطن درد کند
وضربان وعلاجش فصد باسلیق ومابض ست وتبرید شربا وطلاء واگر بمشارکت رحم بود چنانچه
بعض زنان را وقت آمدن حیض میشود وجهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض است
وتدهین پشت بروغن گل **فصل ۴۳** در وجع خاصره واسباب وعلامت وعلاجش
از وجع ظهر جویند **فصل ۴۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه عام است که این درد یا ورم
باشد یا بی ورم بالجمله انچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند وانچه از ورک خیزد وبر پای
فرود آید عرق النسا خوانند وانچه در مفصل کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند وآن
بیشتر در ابهام پای شود اما انچه در مفصل اطراف افتد نامی علحده ندارد وباسم مطلق
که وجع المفاصل است مسمی است وچونکه سائر اقسامش در اسباب وعلاج متحد اند تدبیر
کلی نوشته می آید وبعضی امور که مخصوص اند باسبابی اشاره بدان کرده خواهد شد اما انکه سبب
وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بتدریج حادث
شود وثقل وورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن گواهی دهد علاجش
تعدیل است شربا وطلاء اما سوء مزاج رطب سبب وجع نمیشود واگر کثرت خون بود
نشان او حمرت عضو است وتمدد وضربان وعلاجش فصد است از طرف مخالف اگر علت درد

ازیکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضاً اگر علامت دریده باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد
باسلیق و هر جا که باشد خون وافر گیرند بعده حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربهٔ معتدله دهند
و در ابتدا و تزاید روادعات طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند
و قریب بانتها مرخیات ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل
و بابونه بکار برند ضماداً و نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز
پیدا بود چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد است و تلیین اما درینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا
درینجا نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا
صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل است و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست
و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر بلغم بود نشان وی
کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت و علاجش قی است و اگر کفایت نکند منضج و مسهل
پردازند بکرات و بعد تنقیهٔ تمام مدرات حاره دهند و درینجا هیچگاه روادع صرف
و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان او کمودت لون است و قلت وجع
و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد است و تنقیهٔ سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید
مراهم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر
بگیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و به تلطیف ماده کوشند بعده بفصد پردازند
و اگر ریح بود نشان او انتقال درد و شدت تمدد است و علاجش گلقند و گلاب و عرق
بادیان و شربت بزوری و دانست و روغن گل مالیدن و به تنقیهٔ بلغم و تجوید هضم متوجه
بودن و نوعیست از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد میسازد

مسمی است بریح الشوکه وتدبیرش اخراج خون وتنقیه صفرا است تنبیه وجع المفاصل
که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع است
وعلامت آن از اعراض هر یک بسبب غلبه آن خلط پیدا بود
اکثا و طلا خصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل آمیزند تا معده را ضرر نرساند
و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند تا عضلات مفاصل را آسیب نرسد
دیگر ادویه مسکن وجع سورنجان سپید ونبات مساوی کوفته بیخته سه درم با آب سرد بدهند
دیگر کشنیز خشک سه درم باهمچند شکر بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم باهمچند شکر دهند
دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه باسر که طلا سازند
فائده اگر از استعمال رواوع ومخدر در نقرس وجز آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن
دوا را زود از عضو بردارند وبطبیخ بابونه وخطمی تنطیل نمایند بران عضو تا ماده از دماغ بجل
خود بازگردد و هرگاه در وجع الورک وعرق النسا واسودند، بهد داغ دهند بر ورک در
وجش وبرپشت لنگ و در عرق النسا و رگ عرق النسا گشودن در عرق النسا نیز نافع است
ونشان این رگ آنست که گره دار باشد واحوط در داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند وبالا تر از پشت لنگ
وبعد بستن بران تا زالو بیشتر پدید آید
بهشت انگشت داغ دهند در عرض و یک داغ بر بیخ خنصر وبنصر پشت پای دهند خط مانند
واستعمال چوب چینی بشرائط محافظت اثر تمام دارد در ازاله همه امراض مفاصل وغیر آن
فصل ۵ در دوالی ودوالی آنست که رگهای ساق بزرگ وسطبر شود علاجش تنقیه سودا وبلغم
است وبعد فصد واسهال وقی رگهای مذکور را فصد کردن تا از ذات آن ماده بر آید وپس از
ظهور خفت سپیده بیضه بر ساق طلا کنند یا بر بندند باعتدال تا ماده دیگر نریزد **فصل ۶** در
داء الفیل وهی آنست که پای مریض چون پای پیل نماید وعلاجش نیز همانست که بدوالی
گذشت واگر شدید بود متعرض نباید شد **فصل ۷** در وجع العقب یعنی درد پاشنه وعلاجش

اگر زخم بود مرہم نہند و اگر ضربہ یا سقطہ بود ماپیشا وگل ارمنی بآب یا گلاب نہند و آب سرد
ریزند و باشد کہ حجامت کنند و اگر فشاردن موزہ بود تدبیرش نیز ہمین است و اگر از
مواد بود اگر مادۂ خون است فصد و اگر دیگر است قی و اسہال باید فرمود و در حار روغن گل
و در بارد روغن بابونہ و فرفیون و قسط مالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل و این مرضی است
کہ کف پای درد کند و پا نہادن متعسر بود و علاجش عدس در سرکہ پختہ ضماد کردن است
و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند **باب ۲** در حمیات یعنی تپہا و این سہ گونہ باشد
حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی **فصل ۱** در حمی یوم و این تپی است کہ بروح تعلق دارد و صالۃ
و در اکثر یک روز زائل میشود لہذا باین نام مسمی است و وی حسب سبب باسمی مخصوص ست
چنانچہ غمی و ہمی و فزعی و فکری و غضبی و فرحی و سہری و قشقی و تعبی و استفراغی
و وجعی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری
و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و زجیری و معنی ہر یک معلوم است
و ہر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق
حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بہمان روح مضاف سازند چون
حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظہور ضرر بین در روی ازین
ارواح توان دانست کہ در کدام روح تعلق گرفتہ و علامت حمی یوم علی الاطلاق
آنست کہ حرارت او یکسان بود و غیر سوزان بمشابہ حرارتی کہ از ریاضت می شود
و از آثار عفنی و دقی معرا بود و در اکثر یک شبانروز منقضی شود بشرطیکہ منتقل
بحمی دیگر نشود و علاجش ازالہ سبب است بہر چہ در خور وی بود و بدانند کہ درین تپ
از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضاً استفراغ نفرمایند مگر در سددی کہ سببش امتلا

بود و در استحصافی که مع ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و در
ترلی که حار بود و پوشیده نماند که ذلک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصاف
انفع است و در سددی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سدی
آنست که در عروق ضیقه ماده بند شود اما تقشفی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام
و مانند آن هر چه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسده انجامد یا نه و زحیری اگرچه همچون دیگر
امراض نیز خالی ازان نیست که احداث تپ مذکور بوجع میکند یا باستفراغ اما تخصیص او
بذکر یحتمل که بنا بر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر اتفاق **فصل ۲** در حمی خلطی و چون خلط چهار است
بچهار قسم این قسم منقسم شده **قسم اول** در دموی یعنی خونی و این دوگونه است یکی آنکه خون گرم
شود فقط و افزون گردد و تپ آرد بی آنکه متعفن شود **دوم** آنکه متعفن شود و این تپ را
علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی است سوناخس نامند و نشان این تپ
(مطبقه تپی که باز نگذارد ۱۲)
از آثار غلبهٔ خون یا عفونت آن و ایضاً از ناگسیار بدن تپ و نیامدن عرق پوشیده نیست
(ای تمام نشستن و لازم ماندن ۱۲)
و در عفنی تعفن در بول و براز لازم است و کذلک همه اعراض در ثوران بود نسبت
(هیجان ۱۲)
سوناخس و علاج این تپ اخراج خون است بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت
بتطفیه و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط تبرید درین تپ منع است تا به نیش غس نانجامد و در
سوناخس خون هر چند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون
باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هر چه ملین
طبیعت است باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر
بیست درم لبتانند و بجوشانند و کف بر دارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند
و بدهند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر دانند و لعاب بهدانه و اسبغول

باید آمیخت و شربت بنفشه لعق باید کرد و اگر عوض حموضات چیزے دیگر دهند که هم تپ را
نفع دهد و سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین تپ عناب خیسانیده یا جوشانیده آب بے
بکرات نوشانیدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد و خاصهٔ آنجا که تغلیظ مطلوب
باشد و اسبغول فقط در تصفیهٔ خون کفایت دارد و آب آلو نیز نافع تر است و سرفه را هم بسیار
مضر نیست **قسم دوم** در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفرا و غیره در مقدمهٔ کتاب گذشت
درینجا باید دانست که اگر مادهٔ صفرا داخل رگها عفن شود تپ لازم می باشد و یک روز
درمیان اشتداد میکند و این را غب لازم میگویند پس اگر مادهٔ مذکور در رگها حوالی دل
و معده باشد عوارض مشتد باشند و این تپ را محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود
غب دائره نامند پس آنجا که مادهٔ صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکیب
او شدید باشد چنانچه امتیاز بینهما نتوان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت نبود شطر الغب
خوانند بالجمله خاصهٔ خالصه دائره است که یک روز آید و یک روز نه مگر آنکه دو غب جمع آیند و خاصهٔ
غیر خالصه دائره است که یکروز بشدت آید و دوم روز نیز اندکے تغیر پدید آید اما شطر الغب که
هر دو مادهٔ اش خارج عروق عفن باشد خاصهٔ وے نیست که یک روز آثار تپ بلغم پدید آید و روز
دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز میان و اگر
هر دو داخل عروق باشد آثار هر دو لازم بود و مع ذلک یکروز درمیان تغیری زاید پدید آید
و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و درینجا
نیز یکروز درمیان اشتداد آثار لازم است کما لایخفی و این هر سه نوع بشطر الغب غیر خالصه
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز درمیان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایند و این نوع بشطر الغب بعضے

موصوف است فائده غب خالص لازم زیاده از یک هفته و غب خالص دائره زیاده از هفت
نوبت که دو هفته باشد نمیاند بشرطیکه سوء تدبیر نشود و علاج ظاهر است که ماده صفرا محتاج
تبرید و ترطیب است و مفتقر تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن باشد که در انجاکه ماده داخل رگها
بود افراط در تبرید نشاید کرد و نضج ماده بیشتر مراعات باید نمود دیگر در محرقه صفراوی که تبرید
کثیر مطلوب است تا بدرق منجا بدالا در محرقه که ماده در ان نسبت بحرارت غالب تر باشد باید که
درینجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تپ اگر
خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز است خاصه وقتیکه ماده داخل رگها بود
اما چراتی که در دموی کنند بفصد درینجا نتوان کرد و خون باید گرفت اما کمتر پس از نضج
صفرا و منع از فصد در صفراوی که گفته اند بر تقدیریست که صفرا خالص بود و خون غالب
نباشد و بدانند که در حمیات دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سرما
و لرزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا بقی بر آید و اگرچه نه بر آید
بقوت تهوع البته تحلیل بیابد و لرزه ساکن میشود و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند
و پایها بمالند تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و سکنجبین درین وقت نیز موافق است و استفراغ
حسب میل ماده درین وقت باید کرد مثلاً اگر با غثیان بود و مانعی نبود قی فرمایند و اگر با قراقر
امعا بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول بود و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر باندا وت
پوست بود و عرق خوب نیاید تعریق نمایند و آنجاکه میل ماده بهیچ جانب نبود اسهال اوفق است
و در تپهای گرم اولی تر است که ترنجبین ندهند مگر همراه آلو یا تمر هندی و تاکه کار از آب
فواکه گشاید چیزی دیگر دادن نشاید بجز ملین مبارک و آنجاکه صفرای خالص نبود و پیش از نضج
مسهل ندهند بلکه ملین هم ندهند مگر آنگه ماده مایج بود و هر چند که بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند

مگر آنکه بلغم شور باشد که در آنجا بجز تبرید نباید کرد بالجمله در علاج تپ تا جنس و فصل و نوع
و ترکیب کماحقه مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار نافع است
و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق است
و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطشه متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر هر یک
از محلش جویند بارعایت تپ و محافظت قوانین و نوعیست از صفراوی که درون گرم بود و بیرون
سرد و این نیز مسمی است به لیفوریا و نشان وی لزوم تپ است و بنوبت غب مشتد شدن
و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غیر خالصه است
و سکنجبین با گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش
از حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم در حمی بلغمی و ماده
وے اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و نواحی
(بکسر لام ۱۲ طب اکبر)
دل و معده باشد ایضاً مسمی است بمحرقه اما در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثاریکه بهردو
مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج رگها عفن شود نائبه نامند و مواظبه خوانند اما
(زیرا که هر روز نوبت دارد ۱۲)
لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه فاتر شود و لیکن محسوس نباشد فتور را و نائبه هر روز یکبار دو بار
(فتور سست شدن ۱۲ بحر)
فرد انگیزد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وے پدید آید
و هر چونکه باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا به قشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه برد
شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وے کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره
و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی زوفا
پخته باشند و کشکاب که در وے قدرے بادیان و نخود مطبوخ بود همیدهند و کذلک

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز نوبت و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هرچه بآسانی برآید بهتر است مبالغه نباید کرد و گاه گاه انیسون همراه گلقند خوردن و پودینه و مصطگی خائیدن لازم دانند و بعد نضج تام مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوای تربد بقدر حاجت دادن و صبح پنج درم گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع است بشرطیکه رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد و اگر نانخواه کوفته بیخته با شهد آمیزند و سه درم بدهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع گردد و غاریقون یک درم با عسل همین عمل کند و در تنقیه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نایبه کنند نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد و نوعیست از حمی بلغمی که درون سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی الفیالوس گویند و نوعیست ازان که درون گرم بود و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نایبه افتد و طریق علاجش همانست که گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی دیگر است از بلغمی که در وی حرارت و برودت معاً محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگر است که برودت در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه با دوار افتد بی حرارت و این هر دو نام ندارد و نوعی دیگر است که در روز آید و در شب فرود آید و این را نهاری گویند و نوعی دیگر ضد آنست و این را لیلی نامند علاج اینهمه تلطیف خلط است و جز آن که گذشت قسم چهارم در حمیات سوداوی و این نیز اگر ماده وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشان وی لزوم تپ است و مع ذلک دو روز در میان داده مشتد شدن و اگر خارج عروق

بود ربع دائر خوانند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وے بحساب روز
ترک چهارم روز است ربع مینامند و بر همین قیاس نمایند اسامی این حمی را که تسمیه وے
باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همه مکسور الاول
و زیاده برین نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت با خواتش و ربع از
دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودای طبیعی بود و تقدم تناول چیزهاے سودا افزا
و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای غیر طبیعی افتد و چون متحقق است هر خلط که
بسوزد سوداے غیر طبیعی میشود پس ربع یا دموے باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی
و ظهور آثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت میباشد و زود
میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در پنج و شش
نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که روز نوبت
خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هر چه از جنس میوه تر باشد
وانچه باد انگیزد و هر چه گرم و خشک و انچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن در نضج کوشند
و چیزهای مرطب غذاً و دواءً و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و در دموی
فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج مگر در صفراوی
و آنجا که خون سرخ و صاف بر آید نشاید گرفت البته و از انکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت
باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر هر ماه فصد اسیلم کردن و خون اندکی گرفتن و روز نوبت
سه گهڑی پیش از آمدن تپ محجمه بر سپرز نهادن و بسیار مکیدن ظاهر النفع است فائده حمیات که
بترکیب افتد کثیر اند و باهمی علیحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و ازینها آنرا که
بلا نظام اند مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن

موجود باشد که تبی دیگر به رود واین ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ بگذارد
دیگر تپ سر برآرد واین ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معاً گیرند خواه ترک اینها معاً
باشد یا نه واین ترکیب را مشارکه خوانند ومشابکه نامند وعلاجش بتامل نمایند تحقیق نموده وبهر چه
غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل ۳** در حمی دق ودی آنست که حرارت غریبه
باعضای اصلی خصوص بدل آویزد ورطوبات طبیعی بدن را شروع در افنا نماید واین تپ
تا که در ابتداست بجز دق وبرانمی خوانند لیکن چون بدرجهٔ دوم رسد وگدازش در اعضا افتد
ذبول نامند وچون ازین هم تجاوز کند وموی ریختن گیرد مفتت ومتخشف گویند ودرین وقت
تدارک مشکل است وعلامت دق مفرد آنست که تپ نرم لازم باشد وبعد خوردن غذا
برافروزد ونبض صلب وضعیف ومتواتر بود وبعد تناول طعام میل بقوت وعظم نماید
وچیزی در بول پدید آید علاج بترطیب وتبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا وبادی
وهوا ودوا وشیر خر ودوغ درین تپ نافع است اگر باتپ دیگر یار نبود وطریق شربت اینها
از مطولات جویند ودرین مرض حتی الامکن بتقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب واگر
ناممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود وهرگاه ضعف پدید آید ماء اللحم نیکو چیز نیست
وبدانکه مرضیست مشابه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخت نامند ودق الهرم خوانند ودی
آنست که حال جوان مشابه پیران شود وحال پیران خراب تر از انکه بود وگرد وبی حرارت
ودی بیشتر پیران را افتد وبجوانان کم وبکودکان کمتر وسبب وی سرد شدن دل است
از افراط تبرید در حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر وعلاجش تعدیل مزاج است
باستعمال آنچه گرم تر بود نه بافراط وگاه گاه عسل لیسیدن نافع است واگر مستحکم شود ومتعذر العلاج
است اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل انجامد ودق زر سودمند است

خصوص همراه عسل یا جلاب و ماء اللحم نیز وزرده بیضه باستور فصل ۴ در حمی جدری
وحصبه ونشان اینها تاسه عظیم است و درد پشت وخاریدن بینی وآمدن اشک وترسیده
بیدار شدن اما تپ حصبه تاسه ناک تر باشد و درد کمر درین کمتر بود نسبت بحمی جدری وعلاج
این تپ قبل از بروز جدری وحصبه خون کم کردنست وتلیین نمودن وبشربت عناب
مداومت کردن اما بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و همدران کوشند که تمامه برآید
واین چنان باشد که بدن بجامه بپوشند وآب سرد جرعه جرعه بمید بهند وخاکشی در فرش پاشند
ودرآب جوشانیده زیر جامه بدارند فصل ۵ در حمی وبائی واین تپی ست مهلک که در
هنگام وبا افتد وعلاج تا که طاعون برنیامده به تنقیه وتطفیه کوشند ودل ودماغ را قوت دهند
وبعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند باب ۲۵ در اورام وبثور ظاهر بدن
وانچه بظاهر تن تعلق دارد فصل ۱ در اورام ومانند آن ورم خرد مسمی است به بثور واورام
را قسام است وهر قسمی نامی دارد چنانکه بیاید بدانکه فلغمونی ورم غلیظ کثیر العظم دموی ست
که با وجع وضربان شدید باشد علاجش فصد است ودر ابتدا تضمید روادعات چون
صندل وفوفل وگل ارمنی ومامیثا واقاقیا وگل سرخ وکاسنی ومانند آن کردن ودر
تزاید مرخیات چون آرد جو وکشنیز تر وخطمی وخبازی ومانند آن نیز ضم ساختن
با روادع ودر انتهام رخیات ومحلل چون آرد باقلی وخطمی وخبازی وبابونه وتخم مرو
وجز آن بکار بستن ودر انحطاط محلل فقط چون بابونه واکلیل وتخم کتان وحلبه ومانند آن استعمال
نمودن وآنجا که ماده تحلیل نیابد وروی بجمع آرد وچیزهای پزنده چون تخم کنوچه وتخم کتان
وانجیر ومانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها ورنه چیزی مفجره یعنی
شگافنده چون سرگین کبوتر واشق برنهند یا آهن سرخ نهند وبعد فصد اگر به تلیین

حاجت آید بمطبوخ فواکه یا ملین مبارک توان داد **فائده** آنچه گفته شد در سائر اورام همین قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیس باشد استعمال رداد عات جائز نیست **سقاقلوس** ورم خبیث عظیم است که عضو را می میراند و سیاه و فاسد میگرداند و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدن است و از نفس عضو خون کشیدن و بعد گرفتن خون آرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی در عضو بلا تمهل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست و اگر عضو قابل قطع نبود حرّ آن داغ دهند و تا که سقاقلوس مستحکم نشده غالغرایا نیز نامند **حمره** ورم صفراویست که بپارسی سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص است حمرهٔ خالصه نامند و وی سوزان و درخشان و ساعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب با خونست سریع السعی نبود و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیهٔ صفرا نمایند و ادویهٔ سرد و تر طلا فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیهٔ صفرا نمایند و در تضمید قاعدهٔ فلغمونی مرعی دارند باعتبار اوقات **حمره** بپارسی آتشک گویند و این جهامیست که پهنا یاباشند و سرخ و با درد قوی میبود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیهٔ صفرا است و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی بر آنند که خون آنقدر گیرند که غشی افتد و این دوا طلا نمایند که مجرب مخصوصست در وی سرکه بر زمین گرم اندازند تا که بجوشد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد **نمله** و وی بثره باشد یا بثور که با حرقت شدید و خارش بود و از جای خود تجاوز نمیکند پس اگر مادهٔ صفرای خالص ست نمله ساذج گویند و اگر با خون مختلط باشد متاکله خوانند و ساذج آن بر ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست و گوشت بهر دو سرایت کند و علاجش حسب باب نمایند و اطلیهٔ حمره نافع است و دوا النرد و اجی این ضماد نمایند

وتدارک جراحت بمرہم اسفیداج فرمایند جاورسیہ بثور صغار گاورس مانند است کہ سرش سخت پدید
وپخش سرخ باشد ومتفرق برآید علاجش تنقیهٔ صفرا وبلغم است وپوست انار بگلاب وقدری
سرکه طلا کردن وفصد اگر حاجت آید مجوز است نار فارسی بثره پرآب رقیق شدید الحرقة
وکثیر الحکه است که چون برآید زود خشک ریشه گردد وپیش از بروز او خطوط سرخ طاوسی در محل ان
پدید می آید واین را هم آتشک گویند وبعضی حمره نامند وعلاجش فصد است وتنقیهٔ صفرا وتضمید
مردار سنگ بگلاب یا مازو بسرکه سائیده نفاطات بثور کبار مشابه آبله است که از سوختن می افتد
ودر روی اکثر آب رقیق میباشد وگاه خون رقیق وگاه بجز ریح غلیظ هیچ نباشد ودرینحالت مسمی است
به نفاخات نیز وعلاجش فصد وتغلیظ خون است وبعد ازانکه نفاطه بعظم خود برسد باید که
بسوزن زر بشگافند وبمبردات طلا نمایند شری بثور مسطحه بسرخی مائل است که بعضے از وی
خرد بود وبعضی بزرگ واکثر دفعةً می افتد با خارش وکرب واگر رطوبت از وی تر آید دیلم خوانند
وروی اکثر دموی بود وگاه بلغمی آثار هر یک بین است وعلاجش در دموی فصد است وتلیین
وتضمید سرکه وگلاب وروغن ودر بلغمی تنقیه وتقطیع بلغم وشری بلغمی را بعضی بنات اللیل ماشرا ورمیست
که از صفرا وخون پدید آید در روی ونشان وی آنست که روی بغایت سرخ باشد ودرد کند
وضربان وسر وگوش وبینی ورخساره وجبهه منتفخ نشود وعلاجش خون کثیر گرفتن است وبعد آن
طبع را نرم کردن ووقت تلیین برحلق وسینه مبردات ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه نریزد
وطبیخ سی دانه عناب بسکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد طاعون ورمیست که اکثر
در ایام وبا پدید می آید وحرقت شدید لازم آنست ورنگش سرخ میباشد یا زرد یا کمد یا سبز
یا سیاه وهر یک بترتیب بدتر است علاج در تبرید وتقویت دل ودماغ مبالغه نمایند
ونواحی ورم چیزهای سرد طلا نمایند نه بر نفس ورم وبر نفس ورم شرط زنند عمیق وآب گرم

بشویند تا خون بسیار بر آید و هر گاه امتلای خون باشد فصد مجوز است خاصته که اول شرط
بر ورم زده باشد اورام مغابن ورم غیر سمی است که در بغل یا پس گوش یا بن ران
پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای پدید می آید
و مانند آن جدوار طلا کردن کافیست و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع
اعضای رئیس ماده را ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعاً رواد عات دیگر او رام بی سمیت که در ابتدا
استعمال رواد عات در آن لازم است و چون ماده روی بجمع آرد بنضج و تفجیر کوشند آکله پارسی
خوره گویند و خاصه وی است که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلاً اگر صبح در عضوی
پدید آید تا شام بقدر فلوس خیار شنبر وسعت میگیرد و علاج کردن آن داغ داد نست و مع ذلک
گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه نمودن و بسرکه و آب یا بشراب
جراحت را شستن و اگر سود ندهد بر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدینوجه که روغن کنجد
سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بینداز ند دمل ورم
معروف ست علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین خورانیدن و از ابتدا تا سه و زر رواد عات
نهادن و روز چهارم اسبغل سپیده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون روی بجمع نهد بپزند و بشگافند
و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد نمایند دیگر خمیر
گندم باندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند ادویه مفجره خمیر ترش و تخم مرو تر گین
کبوتر و آهک آب نارسیده بزرده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بدانند که شگافتن
باهن بهتر از شگافتن بدوا ست فائده اگر همان روز که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد
یا سپیده مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود دبیله و وی دریست بزرگتر از دمل که در دنک و عام
که بر ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده او مختلف الالوان است و متنوع القوام

می بر آید همچون گل سیاه و ریزهٔ سفال و ریزهٔ ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه و تلطیف تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شگافتن و باید که ماده را بدفعات بر آرند زیرا که یکبارگی بر آوردنش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم پنبهٔ کهنه دران پر سازند تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای افتد هر یک در محلش گذشت خراج و آن نیز ورم بزرگ است که میل بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله گذشت فائده آماس تا پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست که بلند شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پائین تر بود تا ماده خوب بر آید اوذیما ورم نرم سپید رنگ است که بی حرارت و بی درد باشد و بتازی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و تنقیهٔ بلغم است و نطرون بآب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب نیز کافیست نفخه ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی است و بعد غمز همچنان بحالت خود بر آمدن بمشابه مشک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پرهیز بدنست و شکننده باد خوردن و بگاورس تکمید کردن و طلاهای اوذیما بکار بستن سلعه ورم غلیظ غیر صلب است که زیر پوست از حرکت دادن حرکت میکند در محلش و وی اقسام است شحمیه و عسلیه و اردهالیه و شیرازیه و علاجش تنقیهٔ بلغم است و داخلیون و ائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویهٔ متعفنه گذارند تا بپوساند یا شق نمایند پوست را و سلعه را برارند باحتیاطیکه میدانند غدد و عقد فزونیهای صلب است که بر ظاهر بدن افتد و فرق درین و در سلعه آنست که اینها سخت میباشند و کلان نمیشوند و اگر غلیظ الماده باشد در جنب او دیگر غدد و پدید می آیند بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ حال خالی از زخم نمیباشد و علاجش و داخلیون نهادنست و قطعهٔ ثقیل اسرب بستن فوجثلا ورمیکه در اعضای غددی پدید آید و از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت خنازیر

همچون سلعه بود در نتو و قبول غمز نگر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل به سختی دارد و بیشتر در گوشت نرم پدید می آید خاصه در گردن و بغل و علاجش تنقیهٔ بلغم است و داخلیون نهادن و بهر تنقیه بهتر چیزها حب ایارج و حب شیطرج و حب صبر وصلی و اطریفل غددی سقیروس ورم صلب را گویند و علاجش تنقیهٔ سوداست و مرهم داخلیون نهادن و باشد که از بلغم یا از ترکیب سودا و بلغم افتد و صلابت در بن نسبت بسوداوی کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب الخلط و بعضی ازین عدیم الحس باشد و بعضی ذی حس و آنچه ذی حس باشد و الم کند مسمی است به سقیروس غیر خالص این را تدارک توان کرد بخلاف عدیم الحس که لا برء له گفته اند سرطان ورم سوداویست که شدید الصلابة و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطحش آگنده و در عضو فرو رفته بود و در نواحی آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیهٔ سوداست بتدریج در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا ارواد عات ضماد کردن تا متقرح شود و بعد تقرح آنچه مدمل و مسکن و مانع ازدیاد بود بکار برند چون سپیدهٔ ارزیز و توتیای مغسول و جز آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بیماری رشته گویند و علاجش در ابتدای ظهور فصد ست و بعده برنفس ورم زلو نهادن و تنقیهٔ سوداست و ترطیب نمودن و صبر بآب کشنیز تر و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در دفع این مرض مخصوص است اول روز نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا بقند و روز دوم یک درم صبر کنند و روز سوم یک نیم درم سه روز کافیست و چون رشته سر بر آرد بر قطعهٔ اسرب پیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم روغن مالند و آب گرم بمثانهٔ بز یا گاو نهاده تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بشگافند در طول تا که مادهٔ فاسد جمله بر آید پس بانددمال کوشند و معجون قنبیل بخاصیت مانع این علت است

جذام علتی ست که ہیأت اعضا را فاسد بسازد و بغایت و پہن شدن بینی و گرفتن آواز
و مشابه شدن وجه بشیر خاصه ویست و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش تنقیه بدن است
بفصد ها و مسہلہای متعدده و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا اگر و سعوطا و مروخا و بهترین
اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر و الا بانان نیز شاید خورد و هر چه سودا افزا ست
ترک نمایند و از معالجه این ملول نشوند که بعد دیر علاج مے پذیرد و سعفه قروحیست که بیشتر
در سر و روے پدید مے آید و وے اگر تر باشد زرد آب ازان بر آید سعفه رطب نامند
و شیر پنجه گویند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفه یابس نامند
علاج در رطب فصد نمایند و بعده بطبیخ بلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون
کوشند و زردچوبه و پوست انار و مردار سنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل
طلا سازند و در یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلا و طلاء و سعوطا نوعی است
از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابر نامند و نوعی ست که آنرا عجزی
گویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا
تینی نامند و نوعی ست که آنرا سعفه حمرا گویند و نشانش آنست که چون سر تراشند
پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح است جرب بپارسی گر نامند و وی خارش
مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب از وی بر آید
جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس بترطیب کوشند ظاهرا و باطنا و بعد حصول ترطیب
تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل بسرکه مالیدن مجرب است و در جرب
رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه خلط مسہل دهند و زنهار ادویه حار طلا نسازند
حکه خارش بی بثور ست و علاجش همانست که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

میزان الطب

در مجلش گذشت و برای حکه قبل و وبر حلبه و تخم کتان بعسل جوشانیده و خرقه بدان آلوده بر داشتن
سودمند هست فایده و جرب حکه و شری که اطفال را افتد بعد اخراج خون بمحاجم یا علق بطبیخ
گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن بر بدن طفل بمالند
و تا بیر وایه نمایند حصف بثور خرد سرخ است که با خارش شدید و خلش باشد و آنرا شوکے
نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسهال صفرا انکاس و حنا بسرکه مالیدنست قوبا بپارسی گرویون
و بهندی داد نامند و وی خشونتی ست ذمی و ورکه بخارش پدید آید علاج اگر نو پیدا است
و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیری
در گوشت کرده زلو بران چسپانند و اشق یا سکبینه بسرکه سائیده بمالند و اگر تاثیر تمام در
گوشت کرده باشد و ذی غلظت بود نخست بفصد و مسهل سودا پرداز ند و بحمام رونه
بعد و از نفس عنه و خون گیرند و ادویه قویه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و خردل و مقل
و زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته فایده چون قوبا زائل شود ادویه راده ظلا نسابند
چند گاه تا عود نکند و قوبای اطفال را آب دهن صائم بمالند و قوبا که بد وابه نشود شق نمایند
اگر ممکن بود و پس دوای حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد پس جراحت را مندمل سازند بثور
بثره سپیدست که بر بینی و پیشانی بر آید و چنان نماید که گویا نقطه شیر ست علاجش بعد تنقیه بدن
از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن ست بنات اللیل بثور صلب شدید که وقت شب هنگام
پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه به تفتیح مسام کوشیدنست بدانچه در جرب و حکه گذشت
و مالیدن آب کرفس و در وی بسیار نفع دارد ثآلیل بثور صلب شدید الصلابه است که بهندی مسه گویند
و وی اگر مدور الراس و دقیق الاصل بود مسماری گویند و اگر دراز کج بود قرونا خوانند و اگر با چرک
و باریم بود طرسیوس نامند و انچه بر پیشانی و روی پدید آید و پهن ذرو بود عدسیه خوانند و اگر دراز ابل

بود خطیه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و چربی مرغ
پیوسته چرب داشتن بلخیه قروح مع البثور ذی خشکریشه است که زردآب ازان برآید واکثر
با خفقان وغشی میباشد وعلاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا کردنست بر سبیل دوام تا
قرحه خشک شود و گوشت صحیح برآید لطم بثره سیاه است که بر ساق پدید آید و منقرح شود
و زردآب سیاه برآید و علاجش بعد فصد وقی بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست بزلو
و حجامت و بعده حنا سوخته و ماميران کوفته بیخته بسرکه و روغن زیت مرهم سازند و بکار
برند توته بالتائین الفوقانیتین بثرهٔ منقرحه است که در عمق و رخساره یا در مقعد و فرج
ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد بمراهم احمر مندمل سازند
داخس ورم گرمست که در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و باشد که تب
آرد و علاجش بعد فصد و اسهال بتعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اسبغول بسرکه طلا کردن
بر برف سرد کرده و عند شدت وجع بنج و افیون بسرکه طلا کردن پس اگر بدین [illegible]
وجع ننشیند روغن گرم کنند و انگشت دران نهند تا ماده بتحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان
و تخم مرو ضماد سازند تا ورم بپزد پس بمبضع سر و نهند و مندمل سازند ابو رسما ام الدم نیز گویند و
آنست که شریان زیر پوست بشگافد بضربه یا سقطه و خون و ریح هوائی که در شریانست برون آید
و زیر پوست جمع شود و خاصه وی است که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت انقباض
بلند گردد و برای برگشتن و بازآمدن خون ولون ورم بنفسجی و بادنجانی باشد علاجش تضمید
قوابض است چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون بثور غربیه
دوی اقسام است یکی آنکه خرد و سپید و سخت بیخ بود و عسر النضج بود و از سر بثور اندک اندک
ریم برآید و این را ذات الاصل گویند دوم آنکه صلب بود و در وجه پدید آید

وحوالی او بقدر درمے سرخ نماید و این را شیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه بدل خرد بود و بر بناگوش برآید و این را بثور الاصداغ گویند و آنرا چون بشگافند بجز خون غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصداغ در پس سر و گردن پدید آید و آنرا بثور القفا گویند و با وجع شدید میباشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه خرد و سخت و سرخ و بیدرد باشد و چون برآید زمانی طویل بایستد پس از انجا غائب شود و جای دیگر برآید علاجش بعد تنقیه حسب الماده اضمده بکار بستن است و در بثور القفار وغن بنفشه بشیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند

آبلهٔ فرنگ نوعیست از بثور غریبه و علاجش تنقیه است حسب اخلاط **حصبه** بثور سرخ که بمقدار ارگاورس بود و باتپ باشد و وی مشهور ست **جدری** بثور بزرگ است که بمقدار عدس باشد و باتپ بود و این را آبلهٔ نغزکان گویند **حمیقا** حبات بزرگ سپید متفرقه است که بی تپ باشد و عقل و نفس برقرار بود و این اسلم است و مسمی است بخارک و خشخاشه و بادآبله علاج تدبیر تپ از مبحث حمیات جویند و تبار بیرزانیدن آبله و خشک کردن و خشک ریشه جدا کردن و نشان وی زائل ساختن کوشند بطریقیکه در طب الاکبر است **فصل ا** در آنچه بلون و جلد تعلق دارد **برص ابیض** وی سپیدی غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود بر بدن برص منتشر گویند **بهق ابیض** وی سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر میشود و فرق بینهما آنست که برص براق بود و هرچون دیر ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام وی سوزن بخلانند خون بر نیاید اما بهق اکثر مدور باشد و دفعة پدید آید و هرچند مزمن شود اما خون از سوزن خلانیدن برآید **بهق اسود** برص اسود را قوبا متقشر نیز گویند و هرچند پوست درین هر دو جدا میشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی **علاج** در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترطیب و بعد تنقیه ترمس با تخم

یعنی در بهق و برص سپید ۱۲ یعنی در بهق و برص سیاه ۱۲

ترب بسرکه طلا ساختن در بهق سپید و خربق سیاه بسرکه در بهق سیاه و برص سیاه نافع است
و بلون مار سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد کلف مشهورست و بوجه مختص فرق در
و در بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت نمش نقطه بسرخی مائل
است که در بدن پدید آید و اکثر بر وجه افتد برش نقطه مائل بسیاهی ست و این نیز بیشتر
بر روی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور است علاج ریوند چینی بعسل ضماد
نمایند و دیگر زرنیخ زرد بآب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد به تنقیه کوشند بعده تطلیه
و عند طلا او و انخست باید که بآب گرم نکمید موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده بر نهند
خیلان جمع خال است و آن نقطه خرد سیاه مشهور است سیاه یا کمد که از بدن
افراشته باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید خضرت آنست که خون زیر پوست
بفشرد از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه ببرگ کرنب یا پودینه ضماد نمایند و شیم
آنست که عضو را بعسل نیلگون سازند چنانچه در زنان دهقانیان مروج است و تدبیر
زوال وی آنست باید که بنطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعده عاقرقرحا
با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا تمامه زوال گیرد
و اگر از ین و ورنشود متقرح سازند ببلادر باد شام سرخی مائل بکدروت است
که بر وجه و اطراف ظاهر شود و خاصه هنگام سرد و علاجش فصد است و اسهال
بمطبوخ هلیله و اگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن
و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن بآب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن
نکر نفع دارد فساد لون یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب لقاهت
یا بسبب خوردن زیره و نانخواه یا بسبب غلبهٔ اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند

وحسب حاجت باصلاح پردازند. وبتقویت کوشند ور وشستن بارد با قلما سود دارد وحزاز

سبوسه سراست وآنرا ابریه نیز گویند وعلاجش تدهین است ودر آب چقندر نمک انداخته

سر شستن واگر کفایت نکند به تنقیه بلغم ودم وسودا توجه فرمایند **شقوق اطراف**

ووجه وشفت **علاج** اگر از امور خارجی بود چون گرمی وسردی قیروطی بکار برند واگر از

امور باطنی بود بتر طیب وتنقیه کوشند حسب سبب **تقشف وتقشر جلد** تقشف درشتی است

وتقشر معروف علاجش تنقیه بدن است وتدهین بادهان مرطبه **سحوج جلد** یعنی خراشیده شدن

پوست **علاج** مرداسنگ باگلاب سائیده بمالند واگر قوی باشد وخوف ورم بود درگ زنند

وخرقه تر کرده بر نهند بشرطیکه در اطراف عضا نبود والا وضع خرقه تر نشاید **فصل ۲** درانچه بموی

تعلق دارد **داء الثعلب** آنست که موی بریزد نی پوست **داء الحیه** آنکه موی بریزد و پوست نیز

جدا گردد ودرین هر دو فساد در جلد لازم **علاج** آثار هر خلط که پدید آید تنقیه وی باید کرد

انتشار وتساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد وعلاجش نیز حسب سبب

توان کرد وانتشار شعر سر که با آن پوست سر بغایت نرم نماید مسمی است به **علت الغامه**

والغامه را بپارسی شترمرغ گویند واین مرض باد بیشتر افتد وتدبیرش حلق سر است زود زود

وتدهین سر بروغن آس وروغن آمله دائم **ضلع** آنست که موی وسط سر برود فقط

علاج انچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد

تشقق شعر علاجش ترطیب وتدهین است **نموسه** آنست که سر جرب نماید وعلاجش

تنقیه است باطریفلات **شیب** یعنی سپیدی موی که قبل از وقت آید ووقت او

کهولت است وتدبیرش آنست که یک عدد هلیله مربا هر صبح بخورند ودر هر ماهی یک هفته

اطریفل صغیر بکار برند وبعد دو ماه مسهل بلغم بعمل آرند واز حموضات وکثرت

نصد و جماع بپرهیزند فائده برای محافظت شعر روغن لادن و روغن مورد مالند
و برای تطویل شعر بآب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بپخته بآب آمله در سر اندازند
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر سرشته
مالیدن نافع است و آنچه در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند و برای حلق شعر آهک
و زرنیخ مشهور است اما حلق عانه باستره بهتر است و نوره خالی از مضرت نیست و برای
منع انبات موی بیخ دافیون و شوکران بسرکه بمالند و ماز و خون سنگ پشت و بیضه
مورچه نافع است و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و ماز و حلبه در آب انداخته
بآب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن مو خاکستر چوب زرد و نوره آمیزد
و غلاوه ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و بگذارند تا حلق نکند و برای تبسط شعر یعنی راست
شدن موی تا درهم نشوند روغن بآب درهم کرده نیم گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی
سیاه کردن موی مرداسنگ و آهک سرد کرده و گل ملتانی هر سه برابر بسایند بآب و بر سر نهند
بعد شستن موی بآب گرم و برگ بید انجیر بر آن بندند و بعد یکپاس و در ساز ندارد و بآب گرم بشویند
و بروغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و زرد سراب
و زرنیخ بهم سرشته و شب و زرنیخ آمیخته بمالند و شقرت رنگیست میان سرخی و زردی و برای تحمیر شعر
بطبیخ سعد و کندش بشویند و برای تبییض شعر بوماش باریک ساخته و سرکه آمیخته ضماد سازند
فصل در امراض اظفار یعنی بیماریهای ناخن برص الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش
حلبه و تخم کتان کوفته بعسل ضماد کردنست و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد صفرة الاظفار
یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن است و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد

کردنست **تعقف الاظفار** یعنی غلظت ست که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و این را
جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیهٔ سودا ست و مرهم داخلیون و دیگر قیروطیات نهاده داشتن
تا از تعقف محفوظ ماند **تشقق الاظفار** اگر در طول ناخن بود مسمی است باسنان الاظفار
علاجش ترطیب است و تنقیهٔ سودا و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن **تقلع الاظفار**
یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخا بود بے درد باشد علاجش تنقیهٔ بلغم
و اگر حدت خون بود و با درد باشد علاجش فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در
ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پای باشد بشربت عناب تسکین خون کردن **تقلح**
وحکة الاظفار علاجش بآب دریا شستن بست و انجیر کوفته ضماد کردن **رض الاظفار** یعنی
کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردنست و بعد سکون
درد آرد گندم و زیت نهادن **طلقیه** آنست که ناخن همچون ابرک سپید و براق و سهل الانکسار
شود علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین دادنست بروغن بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون
خورانیدن و زردهای رطب و بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن **موت الدم تحت الظفر**
یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت طلا کردن است و به مثلث اکثر شستن
و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن و روزی چند بار در دهن انداخته مکیدن نفع تمام دارد
فائده چون خواهند که ناخن را بر کنند سببی باید که زرنیخ و جاوشیر در روغن بادام تلخ
ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند **فصل ۲**
در امراض متفرقه **کثرت قمل و صئبان** قمل سپش ست و صئبان بیضهٔ وی است
علاجش تنقیهٔ بدنست و غسل بآب شور و تجدید لباس زود زود و نوعیست از قمل که آنرا قمقام
گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن مویست و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند و این دوا

درہمہ مفید است بعد الفصد نوشادر در سرکہ حل کردہ بمالند کثرت عرق و سببش اگر
امتلای بدن بود از اخلاط تنقیہ وی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند
و گرسنہ دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دہند و مازو با ریک ساختہ بالند و برگ مورد بسوزند
و بخور آن بر بدن رسانند و اغذیہ غلیظہ حبس عرق میکند و بسیار ناپوشیدن و بہوای معتدل
نشستن و عرق رشف نکردن حابس ست و این روغن باوجود حبس مقوی و مانع غشی ست آب بہ
آب گلاب روغن گل یا کنجد برابر بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند فائدہ کثرت عرق کہ بر سبیل
دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید
عرق الدم آنست کہ خون در عرق آید علاجش فصد است و اسہال و تطفیہ خون و بعدہ
تسدید مسام باستعمال قابضات بر بدن ہزال و سمن مفرطین لاغری و فربہی کہ بافراط باشد مرضیست
و تدبیر فربہ کردن آنست کہ نخست ازالہ سبب نمایند بعدہ اغذیہ و ادویہ مسمنہ دہند و این عجیب است
صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر حب السمنہ بندق
حبۃ الخضرا جملہ برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیختہ و بشکر مقوم بسرشند و صبح و شام بقدر قوت
بخورند و ہرچہ مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست
کہ باسہال و ادرار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات و معجون
کمونی بخورانند و تشنہ دارند و بر زمین خوابانند و این نافع ست لک مغسول یک درم
با سرکہ ناشتا بدہند یک ہفتہ بلکہ زیادہ بدن لاغر کند تشنج جلد سر و جبہہ آنچہ عارضی
بود و بتدبیر دفع شود و باشد کہ بتنقیہ حاجت افتد تعظم الراس علاجش آنست کہ کلاہی سازند
از چرم چنانچہ چست توان پوشید و آنرا بپوشانند و اگر قدمین و ساقین بمالند و تقلیل غذا
نمایند انتفاخ و حکۂ اصابع ہنگام سرما علاجش آب شور شستن است یا بطبیخ چقندر

باشلغم تقرح القطاة وحمرتها یعنی ریش نشستنگاه و سرخی آن علاجش در اول امر
و ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و بر وی آن عاقة طلا فرمایند و بعد خراش
مرهم اسفیداج نهند صنان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه مرداسنگ بگلاب
سائیده طلا کردنست و انوشدارو طیب عرقست فساد الاطراف بالبرد یعنی سیاه و گنده
شدن دستها و پایها از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی پیش از تورم روغن
زیت مالیدنست یا هر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در
طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و کتان و مانند آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافی ست
و چون اطراف از ینها بر آرند روغن گل بمالند و عدس نرم کوفته و بشراب جوشانیده
بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم داشتن تا خون بر آید
بند نکنند تا که خود ایستد و بعد بر آوردن از آب گل ارمنی با آب و عسل و سرکه طلا نمایند
و بعد زمانی بشراب نیمگرم یا با آب و سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی سوختن از
آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و هر ساعتی تازه کنند
و گل ارمنی با آب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دوده و صمغ نفع دارد و سپیدی بیضه
بدستور و جبرات باشیر مالیدن کذالک و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و مرهم اسفیداج
نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار
گذشت و این مخصوص ست سپیدی بیضه با اندک زیت و اسفیداج آمیزند و بمالند حرق الماء
الحار یعنی سوختن بآب گرم علاجش خاکستر جو بزردهٔ بیضه مالیدن است الاحتراق
من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت
الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب و علاجش بمرهم کافوری و مرهم خل کنند

احتراق الجلد من عسل البلادر یعنی سوختن از بلادر و علاجش شرط زدن و حجامت کردن است و بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک این پان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسپغول و مانند آن تمضمض ست و روغن بادام و جوز هندی مالیدن **فصل ۶ فی الجراحات** بدانکه جراحات تفرق اتصال را گویند که در گوشت افتد و وی چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار است صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاه غائر منفصل المضغه مرکب نافذ غیر نافذ و ازانکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش از ابرام نیست این قدر بدانند که دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم آنست و دماغ نیز قلیل الاحتمال است و نشان وی اختلال عقل بود و گرده و مثانه و امعا حکم دماغ دارند در باب جراحت اما برآمدن بول بجراحت مثانه و برآمدن براز بجراحت روده گواهی دهد و جراحت جگر اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طرف عضله مخوف است و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت زانو که از پیش بود خلاصی از وی کمتر است و جراحت شکم که در جوف نافذ بود مخوف است و تهوع یا فواق لازم آنست و جراحت سینه که نافذ بود مخوف است و خروج هوا دلیل وی است و جراحت حجاب مخوف است و ضیق نفس لازم آن و جراحت معده مخوف است و برآمدن طعام شاهد بر آن آنچه در غیر این اعضا افتد امیدواری سلامت اکثر باشد بالجمله آنچه راست است باید دوخت و آنچه استخوان در وی باشد باید برآورد و دیگر علاجها بجراح دانا رجوع نمایند که عامل باشد که علم مجرد درینجا سود ندارد **نشوب النصل والشوک** و غیرهما یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد اخراجش مر و کندر باریک ساخته پاشیدنست **فصل ۷ فی القروح** و این انواع است بسیط مرکب عسر الاندمال ناصور قرحه خبیثه قرحه متآکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن و عسر الاندمال

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد و این قسمیست از عسر الاندمال
و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد و تپ لازم ویست و متاکله آنکه
نواحی را بخورد و علاجش نیز بجز احان باید گذاشت و ظاهر است که انچه خفیف ست زود
دفع میشود و انچه قویست بمراهم قویه که در قراباد ینات مسطور ست تدارک توان کرد و برگ نیم
که درخت مشهور است در هند کوفته و بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قروحست و پرهیز
سودمند تر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور ابلغ است نخست قرحه را بگلاب که خاکستر
درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند بآب دریای شور یا آب صابون
که در وی قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب تر سازند
و ذرور انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند و در نهند
و همین سان میکنند تا که به شود اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود و بعده مندمل
سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه و وی اگر بی ورم و تپ است گل ارمنی و سپیدی بیضه
و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ است بفصد و حجامت پردازند پس رادعات
گذارند و بر هر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم است مع مراعات اماله ماده و جز آن
که ضرور باشد و در ضربه عضلی تسکین درد واجب دانند **فصل ۶** در تدبیر مسوط یعنی
کسی که او را انبساط یعنی تازیانه زده باشند و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق
شده باشد و زدن بچوب نیز همین حکم دارد علاجش نخست کردنست تا گوشت متفرق مجتمع
شود و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بزودی تا بخشک شدن آن
که ازین در یک شبا روز نغز میشود و اگر خون زیر پوست جمع آید مغز نان و ترب ضماد
نمایند **فصل ۷** فی الکسر والخلع والتوثی والوهن والوهی کسر شکستن استخوان خلع ازجای

برآمدن وی تمامه دقی برآمدن وی از جایش نه تمامه و دهن و دهی آنکه استخوان و با عضای محیط
آن کوفت لاحق شود بی آنکه از جای بلغزد علاج کسر و خلع مفوض به کماتگر ماهر دارند و دیگر تدبیر که
کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروف نیست اما در دقی و دهن و دهی بروغن مالیدن و برگ مورد
نرم کوفته پاشیدن و مغاث و خطمی بزرده بیضه طلا کردن و معتدل بستن نافع است **فصل ۸** در تدبیر سموم
هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش همان وقت قی آوردن آب نیم گرم و روغن کنجد با سکه بسیار نوشانیدن
و اگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت نمک آمیزند قدری بنوشانند روغن کنجد آمیخته بالجمله هرچه برای قی د
کثیر دهند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاصة که از گاو باشد بنوشانند هر قدر که
تواند خورد و اگر ازین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن گداخته حکم شیر دارد و در دفع زهر و تریاق کبیر
نافع است و قطعاً خفتن ندهند و اگر طعام خواهد طعامی لائق شکم سیر خورانند و هرگاه که بنوعیت
سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شده خاصة بعمل آرند اشتباه چون غشی
افتد و حدقه بگردد و سیاهی چشم برود یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان برون آید
و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد یا نباتی یا حیوانی
چنانچه مخفی نیست **فصل ۹** در معالجه گزیدن جانوران زهردار بدانند که طریق و نقش از شش وجه
بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و
قوت دهد و زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را بزودی
از رطوبتها پاک کنند بقی یا باسهال اما فصد نشاید کرد مگر در عقرب جراره یا بعضی حیات سوم آنکه
فادزهر آزموده و تریاقیکه بالخاصیت مخصوص تا آن زهر بود دهند چون گوشت تمساح جهت
گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن حیوان
بود چون انگزه که ضد مزاج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را بحرکت آرد

وطبیعت زهر را بسبیل تموج بپوست افگند و دفع نماید همچون تعریق بادویه معرقه باید دوانیدن وجز آن واین تدبیر خوف هم دارد ششم آنکه تدبیری کنند که منع انتشار زهر کند واین چنان باشد که بمجرد لسع عضو ملسوعه را قطع نمایند اگر ممکن بود وپس داغ دهند یا بالاتر از محل لسع عضو را سخت بندند وادویه مخدره بر آن نهند تا زهر تجاوز نکند ووضع محاجم بر نفس عضو ومص عضو بدهن نافعست ومکننده را باید که شکم سیر بود ودهن بروغن گل چرب سازد تا مضرت نکند ادویه که دافع زهرست لاغیه شیر او گزیدن افعی را نفع تمام دارد وتخم ترنج دو مثقال جمیع زهرهاے حیوانات را سود میدهد وبار درخت چنار که تازه بر آمده باشد عجیب است وبطون ومعده ابن عرس پاک کرده وکشنیز بریان ساخته وخشک کرده نفع تمام دارد وسرگین بز سوخته خوردن وضماد کردن اثر کلی دارد وپودینه کوهی خوردن وضماد کردن سودمندست شیر تخته وخام بروغن گاو بر نهند سود دهد وکشنیز بسه کف خورانیدن لدغ زنبور ومورچه ومگس عسل را سود دهد وچون ادویه جامعه کافی در مطلب است بعلاج هر موذی علیحده نپرداخت وزخم سگ دیوانه را تا چهل روز به شدن ندهند واگر فراهم آید متقرح سازند تا خوب بر آید ودر اسهال سودا مبالغه نمایند وزهر این بعد سالها غلبه میکند احتراز از سگ دیوانه واز کسی که سگ دیوانه وی را گزیده باشد لازم است بیماری که از گزیدن سگ دیوانه افتد از معضوض وی نیز افتد وبدانکه معضوض را تنفر از آب لازم ویست از ناخوردن آب بهلاکت می افتد تدبیر آب نوشانیدن آنست که نیزه دراز بگیرند ویک سر او در مشربه بگذارند وسر دیگر در حلقش چنانچه وی آب را نه بیند وبعضی اهل تجربه گویند که همان وقت که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری گرفته وبا آب آمیخته آن کس را بنوشانند زهر اثر نکند وگفته اند که تا شش شاه مشک خورانند هر روز یک ماشه تا سه ماه زخم را به شدن ندهند وگفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد ولعوذ بالله تعالی

رسالهٔ دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء و اولاده الکرام و اصحابه العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند است از صناعت طب در رساله نبض بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته ثمنوی وار دامید یوسفی که مدام فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام خلق عالم شوند ازین محظوظ ماند از آفت زمان محفوظ نبض حرکت اینه است از اوعیه روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح نسیم و اخراج فضلات او و اجناس ادله نبض یعنی چیزهائیکه نبض بتوسط آنها دلالت می کند بر حال بدن ده است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و انقباض و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق و نبض در هر یک ازینها یا زائد است یا ناقص یا معتدل از ضرب سه در سه نه حاصل می شود و آن نه اینست طویل قصیر معتدل عریض ضیق معتدل شاهق ...

مشرف منخفض معتدل بینہا طویل آنست کہ احساس کردہ شود اجزاے او در طول اکثر از مقیس علیہ وسببش کثرت حرارت است قصیر آنکہ احساس کردہ شود اجزای او در طول اقل از مقیس علیہ وسببش قلت حرارت است معتدل آنکہ احساس کردہ شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیہ وسببش توسط حال بینہاست عریض آنست کہ احساس کردہ شود اجزاے او در عرض اکثر از مقیس علیہ وسببش کثرت رطوبت است ضیق آنکہ احساس کردہ شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیہ وسببش قلت رطوبت است معتدل آنکہ احساس کردہ شود اجزاے او در عرض مساوی مقیس علیہ وسببش توسط حال بینہاست مشرف آنست کہ احساس کردہ شود اجزاے او در ارتفاع اکثر از مقیس علیہ وسببش کثرت حرارتست منخفض آنکہ احساس کردہ شود اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیہ وسببش قلت حرارتست معتدل آنکہ احساس کردہ شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیس علیہ وسببش توسط حال بینہاست اقسام تسعہ مذکورہ باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسائط است ہرگاہ کہ ترکیب کردہ شود ہر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و ہفت قسم می گردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جہت استحالہ رباعے و ما فوق آنست از برای آنکہ چہار قسم از اقسام تسعہ جمع نمیشود مگر اینکہ دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محال است چہ اعتدال در ہر قسم مع زیادت و نقصان و ہمچنین زیادت و نقصان در ہر قسم ممتنع الاجتماع است ضابطہ در ثنائی آنست کہ گرفتہ شود سہ قسمے کہ در قطر طول است و ترکیب کردہ شود با سہ قسمیکہ در قطر عرض است پس حاصل شود نہ قسم بعد ازان ترکیب کردہ شود با سہ قسمیکہ در قطر سمک است پس حاصل شود نہ قسم بعد ازان

و آن مشرف منخفض معتدل بینہاست ۱۲

گرفته شود وسه قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود باسه قسمیکه در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

وضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود و ثلث از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل وقس علیه الباقی

پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

عه درین خانه معتدل اول از قطر طول است معتدل ثانی از قطر عرض ۱۲ درین خانه معتدل اول از قطر طول و معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲

شه درین خانه معتدل اول از قطر عرض است و معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذ ست از کیفیت قرع نبض و منقسم می شود بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیست ضعیف آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم می شود بسریع و بطی و معتدل سریع آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح بر نسیم بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهماست جنس چهارم ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست جنس پنجم ماخوذ از قوام و عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست ست لین آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست جنس ششم ماخوذ است

از کیفیت جسم عرق و منقسم می شود بحار و بارد و معتدل حار آنست که جسم عرق
احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه
و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش
توسط حال بینهماست جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت ما فی العرق و منقسم می شود
بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در و رطوبت فوق
مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت
در و دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه
بود و سببش توسط حال بینهماست جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف در
احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت
و صلابت و لین است و عرق نابض موصوف باستوا و اختلاف هر احوال مذکوره
بیکی از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلاً یا متشابه است
در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود در احوال
مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد
در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه در و و مختلف
در چیزی که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود از و در تحت اصابع
اربعه یا متشابه بود و احوال مذکور یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه
بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حصل شده
تشابه در و و مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزای جزو واحد است از نبضه واحده

یعنی اول چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده و اوسط چیزیکه واقع شود در تحت اصبع
واحده و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و و مختلف در چیزی که حاصل نشده و سبب
مستوی حسن حال بدنست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده جنس نهم ماخوذ است
از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در و و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد و مثال چیزیکه حفظ
کند دور واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه
دیگر مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزیکه حفظ کند دو دور آنست که سرعت در
نبضه اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و ثلث مقدار اولی
و برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور
اوست و نصف آن و استمرار کند برین تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه
تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف
سبب اختلاف ست از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی
و باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دوری را و سببش قوت
سبب اختلافست و این جنس داخل است در تحت مختلف و ازین جهت واجب است که
اجناس نه باشند نه ده جنس دهم ماخوذ است از وزن که عبارتست از مقایسه احد الشیئین
بدیگری جهت شناختن نسبتی که بینهماست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت

نبضی ست که آنرا وزنی معین است پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند وسببش
جری اسباب نبض بر مجرای طبعی است و اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم
میشود بسه قسم متجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن متجاوز الوزن آنست که متشابه باشد
وزن سنی که بلی اوست چون صبی که او را وزن صبیان و مباین الوزن آنکه متشابه بود سنی را
که بلی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه متشابه نباشد وزن
سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت رداءت ست از برای آنکه دلالت
کننده هست بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای
ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق نابض
مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود و با زیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع
گردد و اگر حاجت بافراط کشد بر وجهی که مندفع نشود بهوای منجذب به نبض عظیم و سریع
نبض باعظم و سرعت متواتر گردد واما اگر عرق نابض مطاوع نباشد با زیادتی حاجت و مساعدت
قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف باشد
پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر
و اگر ضعیفه گردد بمثابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض احیانا
از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تپ هرچند که
قوت در اصل قوی باشد ولین نبض از جهت رطوبت است و صلابت از جهت یبوست
واندکی صلب میگردد در بحرانها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا چون راس
ومعده وامعاء وغیرهم و اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بود و سبب
اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض وحسن وزن والله اعلم وچند نوع است

از مرکبات نبض که مخصوص اند باسما که قسم و ثبت میباید عظیم صغیر غشاری موجی دودی نملی
ذنب الفار معترقی ذو الفترة الواقع فی الوسط عظیم بعضی را گویند که زائد باشد در اقطار ثلثه و سببش
کثرت حرارت و رطوبت و مطاوعت آلت است صغیر بعضی را گویند که ناقص باشد در
اقطار ثلثه و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت ست غشاری
بعضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت
ولین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در شهوق
و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت ولین آنکه بعضی اجزای
عرق صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف مصبوب
در جرم عرق از اخلاط چون دم و صفرا و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت
موجب لین و کمال انبساط است و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این
امور است و فجاجت موجب اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت
بعضی اجزای عرق دون بعضی است و اختلاف در صلابت ولین موجب اختلاف در شهوق
و غور است ایضا و این چنانست که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است بصدر این
غشائی از خارج و دیگری از داخل و اغشیه منسجه از لیف عصبی ولیف رباطی پس از این
منجذب میشود چیزیکه متصل است باعصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو
و چیزیکه نیست آن اعصاب منجذب نمی شود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اعضای شریان
دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود موجی
بعضی را گویند که سریع و متواتر ولین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد

وسببش شدت ضعف است تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعة واحدة
بلکه بسط دهد شیئاً بعد شیئٍ وگاه باشد که سببش لین عرق بود دودی نبضی را گویند که مشابه موجی بود
الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی وسببش ضعف زائد بر موجی است نملی نبضی را گویند که مشابه باشد
دودی را لیکن اصغر واشد از روی تواتر وضعف وسببش زیادتی بود بر چیزیکه در دودی است
ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کند تدرجا از مقداری بسوی اعظم یا اصغر از وپس رجعت کند
بسوی مقدار اول وگاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول واین قسم ردیست
وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه
اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت
طبیعت وقسم اول که اخذ است از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود
مبسوط طرف دقیق بدینصورت ⬭ وقسم ثانی که اخذ است از زیادت بسوی نقصان مشابه
ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدا طرف غلیظ بدین هیأت ⬭ مثال تدرج در
اختلاف آنست که ما تحت اصبع اولی مثلاً برحدی باشد از عظم وماتحت ثانیه انقص ازو
وماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه وماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد وبرعکس این
چنانکه مثلاً ماتحت اصبع اولی برحدی باشد از صغر وماتحت ثانیه اعظم ازو وماتحت ثالثه اعظم از
ماتحت ثانیه وماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه وقیاس کن وقتیکه اختلاف در سرعت یا غیر
آن بود وقسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند وقسمی را که رجوع نمیکند پس اگر
منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند والا ذنب ثابت
مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز وقبل از وصول
بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را وازین تشبیه کرده شد بضرب مطرقه که باز میگردد

از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع ورید ضارب پس عود میکند مرة ثانیة
جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود را مرتین و اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض
واحد است یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی است از برای
آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض ما بین مطرقی نبضه واحده باشد و الا نبضتین
و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آلهٔ صلبه است پس مطاوعت نمیکند در حصول
کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت می خواند
قوت را با تمام فعل او پس ملحق میشود ضربهٔ دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد از برای آنکه
چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطه مرکزیه و محیطیه
از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط میباشد
همچنانکه عارض شود در نزع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را و الفترة نبضی را
گویند که واقع شود در و سکون وقتیکه متوقع باشد حرکت چون ما بین مسافت مثلاً یا در مرکز
بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا
در محیط بعد از سکون خارجی بمثل ذلک و سببش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض مناقض
که منصرف شود بسوی او طبیعت دفعةً چو غم مفرط و واقع فی الوسط نبضی را گویند که
واقع شود در و حرکت وقتیکه متوقع بود سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط
و مطرقی آنست که قرعهٔ ثانیه در واقع فی الوسط بعد از اتمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض
اوست و در مطرقی جزئیست از انبساطی که قرعه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت
حاجت است بسوی ترویح که محتاج گردانیده طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت
و دلائل نبض در سرعت و بطو و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیک است

بدلائل نبض بر حال بدن والله اعلم

خاتمه

زد رقم نام دلائل نبض نظری کن تا مطلع شود تا شود نبض سال تاریخش نبض گیر و نود و بر و افزا

رساله دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و درود بر رسول برحق صلی الله علیه وآله واصحابه مخفی نماناد که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه چنان رسید که در دلائل البول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمده و التوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط آب بطعام در معده است تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند او را پس جاری گردد با کیلوس از ماساریقائی که در جهت مقعر کبد است و از عرق شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند قهقری بسوی مثانه و از آنجهت منصبغ شود بول کسی که خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود از چیزها یکه مذکور شده دو امر اول آنکه در بول دو چیز است مائیت منفصله که اکثرش از کبد است و فضله هضم ثانی است و ثفل که مصاحب اوست در عروق بلا اقل مائیت که فضله هضم ثالث است و این ثفل جوهریست

مسمی بهر سوب امر دوم آنکه دلالت بول بر احوال کبد و مثانه اوضح است
از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او در کبد و کثرت مکث او در مثانه و اجناس ادله
بول یعنی چیزهائیکه بول بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن هفت است جنس اول لون است
و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول لون اصفر است و محتوی است بر پنج طبقه طبقه
اول تبنی است که صفرتش چون آب تبن اندک است و مائل است به بیاض و دلالت کننده
است بر برد از برای آنکه لون تبنی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هر یک
ازین هر دو دلیل برد است و این حکم اکثری است از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت
میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه دوم اترجی است که صفرت او شبیه است بصفرت قشور اترج
و حادث میشود از مخالطت صفرای زاید بر چیزیکه در تبنی است و دلیل اعتدال است طبقه سوم
اشقر است که صفرتش مائل است بحمرت و دلالت کننده است بر حرارت طبقه چهارم ناری
که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت کننده بر حرارت زائده بر چیزیکه در اشقر است طبقه پنجم
احمر ناصع است که مسمی است بزعفرانی چه لونش مشابه بشعر زعفران است بخلاف ناری
که مشابه صبغ زعفران است و دلالت کننده است بر حرارت زائده بر چیزیکه در ناری است
اصل دوم از اصول لون احمر است و منطوی است بر سه طبقه طبقه اول اصهب است
که او را اندک حمرتی است و نزدیک است به بیاض و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه
رقیق باشد طبقه دوم وردی است که او را حمرت زائده است بر حمرت اصهب و دمی که موجب
آنست لابد است از آنکه غلیظ باشد طبقه سوم قانی و اقتم است که او را حمرتی است مائل
به تیرگی و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه اغلظ باشد و سبب جمیع این طبقات ثلثه
غلبه دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی بول با وجود برد احمر می باشد چنانکه در فالج

وسوداء القنیه بسبب ضعف کبد و قلب تمیز ماهیت از دم و لون ناری از طبقات صفرت اول است
بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط صفرا است و حمرت از جهت اختلاط
دم و حرارت صفرا اشد است از حرارت دم و ایضاً غالب است بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی
و حرارت نار اشد است از حرارت هوا **اصل** سوم از اصول لون **خضره** است
و مشتمل است بر چهار طبقه طبقهٔ اول **فستقی** است که آن از خضرتی است مائل بزردی
و دلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا و غالب
آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت
میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت میباشد نه با صفرت
طبقهٔ دوم **نیلنجی** است و او لونی است که خضرت او فوق خضرت فستقی است و مشابه برنگ نیلی
بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت میکند بر برد مجمد اما برد درین اقوی است
و فستقی و نیلنجی منذر را ند در صبیان بفالج و یا تشنج از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت
غالب است طبقهٔ سوم **زنجاری** است طبقهٔ چهارم **کراثی** و این هر دو لون دلالت میکند
بر افراط حرارت محرقه و فرق بینهما آنست که زنجاری مائل است ببیاض از جهت شدت
حرارت در و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است و آنرا اسباب بود
سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند
چیزی را که مخالط مائیت بول است از اخلاط و سبب اسوداد محترق بحرارت آنست که چیزیکه
باقی ماند در و بعد از احتراق از رطوبت مانعه از نشف متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند
ضوء در وی پس او را اسوداد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد است چنانچه در انگشت
محسوس شود و علامت سوادیکه حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است اول آنست

که باصفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی الرائحه یا احمر سبب دوم جمود ست باین نوع که یافته شود در بدن ماده بارده که تجمید کند چیزیکه مخالط مائیت بول است از اخلاط و جمود مسوداست از برای آنکه اجزه متراکم شود در سطح او پس تکثیف کند جسم را پس عارض میشود اسودادازینجهت حادث میگردد سواد ثمره راکه او رابه رسد و علامت سوادیکه حاصل شود بسبب جمودیکی از دوامر است امر اول آنست که باکمودت باشد امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا ذوالرائحه که دلالت کند بر برد چون حموضت سبب سوم حرکت ماده سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران باشد و از عقبش حاصل شود و مقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند بر نضج ماده سبب چهارم تناول شی صابغ است چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در وپس بیرون آید بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت کبد ست و این در غایت رداءت است یا از جهت بودن او ست زائد بر قدر کفایت و درین خطری نیست اصل پنجم از اصول لون ابیض است و منقسم میشود بدو قسم قسم اول لونیست که مفرق بصر است چون لون لبن و غیر مشفف است و نفوذ نمیکند در و بصر یعنی باز میدارد ماوراء خود را از ابصار و یافته نمیشود در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض بر و حقیقت ست و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و برد یا بر ذوبان شحم یا اعضای اصلیه و علامت ذوبان شحم آنست که با بیاض دسمی باشد و سببش حرارت قویه است که اذابت و سومات بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دقی باشد و علامتش ذبول و ضمور قوی ست قسم دوم لونی ست که مشف است و آن

بر دو نوع است نوع اول از مشف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست چون هوا و اجرام فلکیه
و باز نمیدارد ما وری خود را اصلا از ابصار نوع دوم از مشف چیزیست که آنرا لونی ست (یعنی لونی خفیف)
چون ماء صافی و این نیز باز نمیدارد ما ورای خود را از ابصار مگر اندکی و نوع اول را ابیض
نمیگویند از برای آنکه عدیم اللونست ازین جهت ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض
میگویند و اطلاق ابیض برو مجاز است از برای آنکه او را غیر بیاض فی نفسه لونی ست و ازین جهت
ممکن ست رویت او بخلاف هوا مثلاً و منعکس میشود شعاع ازو و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز
آنست که چون مثل این مشف را عارض شود تکاثف یا تفرق بسوی اجزای صغار بسیار
شود بسبب این اجزای مذکور سطوحی که مرئی شود ابیض اما تکاثف چون چیزیکه عارض
شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد آب را وقتیکه کف کند
و مردم گمان برند که بیاض موجود است در آب و مظهر اوست تکاثف و تفرق و این غلط
و این قسم از بیاض در بول یا دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم
کبد از استیلای برد یا بر سده که منع کند نفوذ صابغ را پس بیرون آید بول برنگ آب
جنس دوم قوام بول است و بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل بینهما
از برای آنکه خالی از ان نیست که او را قوامی محسوس است زائد بر قوام مائیت یا نیست
اگر نیست رقیق است و اگر هست میرسد بعسر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد
معتدل بینهما و سبب رقیق عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته می شود
موضع سده بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضجیت خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم افراط
غلظ است و سبب معتدل بینهما نضج است **جنس سوم** صفا و کدورت بول است
و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند که متشابه الاجزا

نباشد و بعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامت نضج و سکون مواد است
و کدورت از امارت عدم نضج و ثوران اخلاط و کدر اندکی از جهت سقوط قوت و از جهت
ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدرست باستوای قوام جنس چهارم رائحه بول است
بول بحسب رائحه یا منتن ست یا عدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کننده است بر یکی
از دو امر امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر در مثانه
باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر در وی بود پس تاثیر قروح مثانه در اصعاد رائحه اکثر
باشد و فرق میان امرین مذکورین بدو وجه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد
با وجع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح و قشور میباشد
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از قروح
و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط قوت میباشد
و این وقتی ست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط یا تعفن البول پس اگر باشد این
در عقب بول شدید المنتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد
از انتظار موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده جنس پنجم زبد بول است و زبد در بول
حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط او ست و ریح خارجه مع البول و دشوار ست بر و اینکه
خرق کند آن رطوبات را و بیرون آید پس متعلق شود بول را از بد و عبث که امتداد رطوبت
لزجه حول ریح و غلیظ هست و هر چند این رطوبات لزجه او فرو ریاح ممدوده او را اکثر باشد بول را
زبد بیشتر بود و کثرت زبد و کبر و بطوء انفقاء و زوال او دلالت کند بر کثرت ماده غلیظه لزجه
و غلبه ریاح جنس ششم رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل
مائیات است و در اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد از آن و برابر بود و این که

از اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند دوم را متعلق سوم را غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان اوست رسوب متعلی میشود و در وسط میباشد و وقتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت که بالقوه در وست گفته میشود و او را رسوب یا دال است بر نضج ماده و آنرا رسوب محمود خوانند یا غیر دال برو و آنرا رسوب ردی خوانند و رسوب محمود را اوصاف است اول بیاض از برای آنکه نضج بهاضمه است و فعل هاضمه تشبیه باعضاست و اعضا ابیض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را و فضلات هضم کبدی احمر بود ولیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر نمیشود در رسوب دوم ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است نضج را سوم استوا که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشتت آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح ببول از فجاجت بود و رسوب محمود سه قسمست افضل او رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بدو وجه وجه اول آنکه غالب بر اعضا از اجزای ارضیه است تا صلابت قوی بود و فضول مندفع ببول وقتیکه نضیج بود شبیه باشد باعضا و غالب باشد برو ارضیت پس نشانش آن بود که متسفل بود چیزیکه از و متسفل شود نزدیکتر بود بنضج و وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلی ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت از دفع ماده و رسوب مذموم آنست که یافته نشود در و اوصاف مذکوره و آن نیز سه قسم است افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتی ست که طفو از جهت حرارت مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعده ست ملطف نیز هست اما وقتیکه طفو از مخالطت ریح قاهره اجزای ارضیه را که از شان اوست تسفل باشد از جهت میل ریح بسوی فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه درین هنگام ریح در تسفل

کمتر باشد و فضول مندفع در رسوب ردی یا از اعضا باشد یا از رطوبات چه نیست در بدن جسمیکه باشد از رسوب غیر این هر دو و کا این از اعضا باشد یا از اعضای اصلیه و آنرا خراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در و دهنیت باشد آنرا وسمی خوانند یا نباشد دهنیت در و و آنرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض بیاض احمر باشد آنرا صفائحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کا این از رطوبات بعضے مائل بحمرت دلالت کند بر احراق دم و بعضے کمدست دلالت کند بر احراق بلغم و بعضے اصفر است و دلالت کند بر غلبهٔ صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احراق سودا و تمام اینها که مذکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است اول عدم نضج
ای تمامی این ادله که مذکور شد ۱۲
دوم شدّه سوم قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق آنها از خلط واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم بود و باشد از فضل غذا و مهزول را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصاً وقتیکه مرتاض باشد از جهت کثرت
صاحب ریاضت
تحلیل بسبب ریاضت و در مریضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع رسوب است رسوب مدی که تفل در و مدّه بود و مخاطی که تفل در و خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که یافته میشود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکلت هر دو
ای مدی و مخاطی ۱۲
در لون و هیات آنست که مدی متین بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود اجتماع تفل و تفرق در و بخلاف مخاطی درین احکام **جنس هفتم مقدار بول** ست بول یا اقل است از طبعی یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار است و از انجمله است

بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب دارد و خوردن میوه های تر و از انجمله است ذوبان اعضا و خروج ذائب بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه و از انجمله است استفراغ مادّه متعفنه در بدن چنانکه در بحران ادراری و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف ذوبانی و ایضاً در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را رائحه حادّه باشد و در روز بحران نباشد و اسلم بول ردی چون اسود و غلیظ چیزے بود که اغبر باشد یعنی استفراغ کرده شود دفعةً کثیر الا منقطعاً قلیلاً از برائے آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است و از انجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله است فناء رطوبات بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از برائے آنکه اول زوال رطوبت است بعد از وجود او و ثانی انتفای اوست ابتداءً و از انجمله است سده که در مجاری بول منفضه بسوی مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تحلل منذر است باستسقاء و دلائل براز در صفرت و سواد و بیاض و غیره نزدیک است بدلائل بول فتامل

خاتمه

احکام بول را چو زده فکر یوسفی	بهر تو جمع کرد جمیع برادران
تاریخ سال تا که شود روشنت بدان	قاروره گیر چار صد و سی فرا بدان

رسالهٔ بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب ونصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی آله الاطیاب واصحابه الانجاب اما بعد می گوید بندهٔ مسکین محمد بدر الدین بن خواجه جمال الدین غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که این فوائد چندیست مسمی به مختصر البیان فی ضروریات البحران ملتقط از رسالهٔ مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو و کهن جان حکمت یونان مسمی بغایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جهان محسود اماثل و اقران یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانهٔ عصر جالینوس وقار حضرت استاذی حکیم علی حسین عم فیضه الی تعاقب الملوین که دست شفایش همدست اعجاز ست و تدبیر صائبش امراض لا دوا را خانه برانداز روح علی عباس مجوسی را بجذ اقتش ایمان کامل و در جنب مسیحائی او دعوای ابی سهل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد مردم دیدهٔ آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عززه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر ضمیمه کردن رسائل مطبوعهٔ طبیه که سر از قالب طبع برآورده بودند در قالب تحریر ریخته میشد وما توفیقی الا بالله التماس بخدمت اصدقا اینکه اگر بسهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی ست یا سریانی و معنی آن شدت تموز است و یا فصل خطاب و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب

در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی و طبیعت را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس هنگام کارزار لامحاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص یا بالعکس و ازین اقسام تغیر هشتگانه پیدا میشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین روز همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال بمریض لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرماید زیراکه تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و دران مخافت سلب قوت و هلاک ست و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران جید و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود و ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوعست بقی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فائده بحران را تقدم اعراض لازمست مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر بشب واقع شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم شوند مثلاً علامت قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و ورم معده و اختلاج آن و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامت اسهال درد امعاء و ثقل بدن و تمدد شکم و ضعف

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انطباع براز و قراقر و اسعاد و عدم علامات قی در عاف و غیره و نبض صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتغال سر و اشک و تبارق روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً وقتیکه بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجیت نبض تنبیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است و الا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع شود در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد

فائده بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزاید انتها انحطاط بحران در انحطاط نمیشود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود بدان آن در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا ایام باحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزهانه از باحوری باشد و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران دران روز واقع میشود و آنها ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک باشد و یازده روز است چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنابر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد نظم

دال زا و یا کا دال و کاف و کا		کاف وال و کاف زا امیدان یقین
لام الف با لام دال و لام زا		میم ایام بحورین را گزین

و ایام واقع فی الوسط شش روزند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه

رساله بحران

و بیجان دیدن بیمار در خواب استحکام [illegible] و تیز غسل [illegible] دست برای [illegible] اگر چند [illegible] آن موضع [illegible] علامت عرق است ۱۲ منه [illegible]

[illegible]

وران بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشد هشت روز ست ششم و هشتم و دهم و یازدهم
ر دوازدهم و شانزدهم و هیزدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده روز
است بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم بست و نهم
سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ
متعلمان جدولے جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم مے شود

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلافی
برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبا نامدار

له	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بالاختلاف	۲۲	مسهل بلاخلاف	۳۲	مسهل بلاخلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلاخلاف	۳۳	مسهل بلاخلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلاخلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل بالاختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلاخلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
	رو مسهل بالاختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلاخلاف
	بحران	۱۹	یوم مسهل بالاختلاف	۲۹	مسهل بلاخلاف	۳۹	مسهل بلاخلاف
۱	یوم مسهل باختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که امراض حادّه تا سه یوم علامات بحران ظاهر شوند پس درین سه روز
در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً
که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود و فائده اینهمه که گفته شد
از تعداد ایام باحوری در امراض حادّه واقع میشود و اما امراض مزمنه عدد ماه و سال
چون عدد روزهای امراض حادّه بود چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه یا هفت
نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چارده سال
یا پس بیست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحران روز شصتم و هشتادم و صد و بستم از روزها
بحران شمرده اند که در حمی غب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران
در روز نوبه ملحوظ دارند و احتیاط کنند که در وقت چه می شکم واقع نشود و فائده معمول
اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض
میگیرند و اگر بعد انتهای نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهر سببش اینست که یوم
نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگر است باقی بر این اکثر امور مذکوره خصوصاً
علامت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایت
تعلق با بحران مذکور است اینقدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله

اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

خاتمة الطبع ریخته قلم فطانت رقم رشک قدسی و سلیم منشی محمد انوار حسین تسلیم

بعد حمد حکیم خالق ارواح و اجسام و نعت نبی برگزیده کافه انام و منقبت آل شمع شبستان
کرامت و اکرام و محمدت اصحاب زیب و ساده عزت و احترام محمد انوار حسین تسلیم حرافی